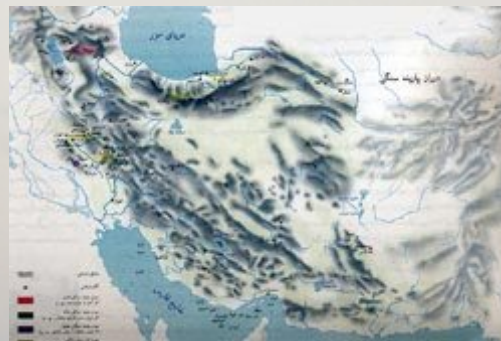


اطلس تاریخ ایران

پارینه سنگی قدیم



به استناد دست افزارهاي سنگي ساده اي که از انسان در مناطق شرقي و جنوب شرقي قاره آفريقا به دست آمده است، از پيدایش انسان بر روي اين کره خاكي حدود چهار ميليون سال مي گذرد. اين دوره را انسان شناسان دوران " پارینه سنگي " نامیده اند و بر حسب تغييراتي که به مرور زمان در کاراکتر شدن اين دست افزارها پديد آمده، دوران پارینه سنگي به سه دوره قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است.

ایران در دوره پارینه سنگي (Lower Palaeolithic)

بررسیهای باستان شناسي – انسان شناسي در ایران امروزي براي شناسايي دوره پارینه سنگي، هم جدید و هم محدود است. به دليل همین دو امر، اطلاعات به دست آمده نیز بسیار ناچيز و در محدوده ظن و گمان است. ولي به نظر مي رسد که با توجه به جغرافياي طبيعي و وضعيت اقليمي ایران، در اين سرزمين دستهاي کوچكي از انسان به صورت پراکنده قادر به زیست و تامین نیازهاي غذايي خود بوده اند. اين گروهها با جمع آوري فرآورده هاي نباتي که در ایران به صورت خود رو قابل گرد آوري و استفاده بوده اند و همچنین با شکار حیوانات و صید آبیان و شاید پرندگان، غذاي مورد نیاز خود را تامین مي کردند و در امر تامین غذا از ابزارهاي بسيار ساده و متناسب با تهیه نوع غذا از سنگ، چوب و استخوان حیوانات سود مي جستند. به دليل قدمت اين دوره، وسایل و ابزارهاي ساخته شده از چوب و استخوان به کلي از بين رفته است و فقط ابزارهاي سنگي را انسان شناسان با بررسیهای باستان شناسي از قسمتهای مختلف ایران جمع آوري کرده اند. چون آثار دوره پارینه سنگي قدیم را که در چند منطقه از ایران گزارش کرده اند، بر اساس يك فصل بررسی ارائه شده است، در صحت آنها هنوز نکات ابهام آمیزي وجود دارد. ولي، از آنجا که اين گزارشها در حال حاضر در نوشته هاي مربوط به اين دوره از حیات انسان در ایران، تا به دست آمدن مدارك دقیقتر، راه یافته است، ناچار به ارائه آنها به عنوان اسناد و مدارك دوره پارینه سنگي در ایران، مخصوصاً " دوره قدیم آن، هستیم. اين مدارك از سه منطقه ایران شناسايي شده اند که عبارتند از:

1. منطقه ای در نزدیکی " بقیقو " در حدود یکصدو چهل کیلومتری مشهد در اطراف بستر خشک " کشف رود" خراسان.
2. آثاری شامل چند افزار سنگی از منطقه ای واقع در آذربایجان، در مثلث بین مراغه، تبریز و میانه، نیز به دست آمده است که بنا به گزارش متعلق به دوره پارینه سنگی قدیم است.
3. ابزار سنگی به دست آمده از منطقه " لدیز " سیستان که قدمتی برابر با یکصد هزار سال قبل دارند و از نظر فن ابزار سازی، آنها را جزو نوع آشولین (Acheulean) یعنی جدیدترین ابزارهای سنگی دوره پارینه سنگی قدیم طبقه بندی کرده اند. با توجه به چگونگی پراکندگی و توزیع مناطق معرف دوره پارینه سنگی قدیم در ایران، جای هیچ گونه تردیدی نیست که بررسی و تحقیق درباره پارینه سنگی قدیم در ایران به تنهایی و بدون در نظر گرفتن و وضعیت مناطق همجوار امکان پذیر نیست. از طرفی، مطالعات مربوط به دوره پارینه سنگی قدیم در مناطق همجوار، یا انجام نشده است و یا چنان مغشوش و غیر قابل قبول است که قابل استناد نیستند. مثلاً، در ترکمنستان مطالعاتی که در این دوره انجام شده به هیچ صورت با واقعیت علمی مطابقت ندارد. زیرا تمامی آثار سنگی قبل از استقرار در آن نواحی، به دوره میان سنگی و نوسنگی منسوب شده اند. علاوه بر موارد فوق، باید افزود که تعیین قدمت آثار از طریق استفاده از روشهای علمی مانند آزمایشات موسوم به پتاسیم آرگون (Potassium Argon) و تعیین جهت قطب مغناطیسی

(Magnetic Polarity Chronology) و یا مقدار اورانیوم تورنیوم (Uranium Thorium) که در دیگر نقاط جهان با موفقیت برای تعیین تاریخ دوره های پارینه سنگی به کار رفته است، هنوز بر روی آثار به دست آمده از ایران انجام نشده. به علاوه، وضعیت مربوط به دورانهای زمین شناسی از جمله دوره پله ایستوسین (Pleistocene) یعنی دوره که در آن انسان بر کره زمین پدیدار شده است، در ایران تاریک و مبهم می باشد.

پارینه سنگی میانه



شواهد مربوط به دوره پارینه سنگی میانه در ایران بهتر از دوره قبلی است. آثار این دوره از نقاط مختلف ایران به دست آمده است. از نظر قدمت، این دوره در محدوده ای از تاریخ واقع شده است که آنجا آزمایشات کربن 14 برای تعیین قدمت آثار ممکن است. از این رو، می توان اطلاعات دقیقتری از وضعیت فرهنگی این دوره فراهم کرد. به نظر می رسد که این دوره فرهنگی در ایران از حدود یکصد هزار سال تا هشتاد هزار سال پیش آغاز شده است. بیشتر ابزارها و تولیدات سنگی این دوره را می توان از نوع موسترین (moustrian) طبقه بندی کرد. تولید این نوع ابزارها از غرب اروپا تا شمال آفریقا، و خاور نزدیک تا آسیای مرکزی رایج بوده است. هر چند تاریخ دقیق افول فرهنگ دارای دست افزار نوع موسترین در ایران کاملاً روشن نیست، ولی به نظر اکثر قریب به اتفاق انسان شناسان، این فرهنگ در حدود چهل هزار سال پیش پایان یافته است. بنابر این منطقی به نظر می رسد که طول این دوره فرهنگی را در ایران بین شصت تا پنجاه هزار سال پیش تصور کنیم .

محلهاي باستانی معرف اين دوره فرهنگي در ايران، بيشتر مناطق رشته جبال زاگرس، نواحي آذربايجان، كردستان و لرستان شناسايي شده اند. در مازندران، خراسان و خوزستان نيز آثاري از اين دوره به دست آمده است. در داخل فلات مركزي ايران در حوالي تهران يك محل، و محل ديگر در كرمان معرفي شده است. در ناحيه " لاديز " در بلوچستان كه مركز فرهنگ لاديزيان مي باشد، هنوز آثاري از دوره موسترين گزارش نشده است. بهترين نمونه هاي اين دوره فرهنگي، از نقاط مختلف باستانی نزديك خرم آباد در لرستان شناسايي شده اند. آثار به دست آمده از غارهاي " كنجي " غاريا پناهگاه سنگي " ارجنه " (ارژنه) غار " قمري پناهگاه سنگي " هوميان " كه در ناحيه كوهدشت خرم آباد قرار گرفته اند، (كه محل اخير، در ارتفاع حدود 2000 متری از سطح دريا قرار گرفته است و در زمره مرتفع ترين محلهاي مي باشد كه آثار دوران سنگ در خاور نزديك از آن به دست آمده است) ، معرف دوره پارينه سنگي ميانه در لرستان هستند. در ناحيه " هليلان " در دره رودخانه سيمره كه در ارتفاع حدود 900 متری از سطح دريا قرار گرفته است نيز، در هفت نقطه آثار دوره پارينه سنگي ميانه شناسايي شده است كه از آن جمله اند: " پل پاريك " ، " غارويلا " و " غار هوشي "

در " كاگيكا " در نزديكي شهر کرمانشاه نيز آثار اين دوره شناسايي شده است. در همين منطقه، در " غار بيستون " و پناهگاه سنگي " ورواسي " و نزديك آنها در غار " خر " آثاري از دوره پارينه سنگي ميانه با ابزارهاي سنگي مشخصه نوع موسترين مورد شناسايي قرار گرفته اند. علاوه بر اين مناصق كه بايد آنها را مراكز تجمع گروهاي متعلق به دوره پارينه سنگي ميانه تصور كرد، از نقاط باستانی پراكنده در ايران از قبيل : جهرم فارس و محلي واقع در دره رود كر در نزديكي شيراز و همچنين، نزديك " تل ابليس " در كرمان و يا " غاز تمتمه " در نزديك درياچه اروميه نيز، آثار دوره موسترين شناسايي شده است. در غار " كه آرام " در گرگان نيز آثاري مشابه آثار موسترين جبال زاگرس به دست آمده است. اخيرا" نيز، نگارنده موفق به يافتن آثار دوره پارينه سنگي ميانه در حوضه مسيله واقع در نزديكي ورامين در جنوب تهران گرديده است.

پارينه سنگی جدید



اکثر آثار به دست آمده از دوره پارينه سنگي جديد در ايران از منطقه زاگرس جمع آوري شده اند و با وجود اينكه در ادوات سنگي تنوع زيادي ديده مي شود. به نظر مي رسد كه نحوه زندگي و فن ابزارسازي از دوره پارينه سنگي ميانه به جديد، در منطقه زاگرس تدريجي بوده است. يكي ديگر از ويژگيهاي فرهنگي دوره پارينه سنگي جديد، تأثير ويژگيهاي فرهنگي منطقه اي و محلي در نحوه ساخت ادوات و ابزارهاي سنگي است. آثار اين دوره كه از غار " يافته " واقع در نزديكي خرم آباد لرستان به دست آمده اند، قدمتي در حدود سي پنج هزار سال دارند. يكي از ويژگيهاي صنعتي دوره پارينه سنگي جديد در ايران، ساختن ادوات سنگي بسيار كوچك است كه اصطلاحاً " ريز تيغه " ناميده مي شوند. در خرم آباد، علاوه بر غار " يافته " از غارهاي " ارجنه " و " پاسنگر " نيز آثار اين دوره به دست آمده است. در غرب ايران در غار " خر " و پناهگاه سنگي " ورواسي " نزديك کرمانشاه نيز آثار دوره پارينه سنگي جديد شناسايي شده است.

در دره هليلان در غارهاي " مارزور " ، " مارگورگلان سراب " ، " دارمار " و غار " گوگل " آثاري متعلق به اواخر دوره پارينه سنگي جديد ايران شناسايي شده است. هر چند به طور دقيق آغاز و پايان اين دوره در

ایران به روشنی معلوم نیست، ولی به نظر می رسد در حدود یازده هزار سال پیش این فرهنگ در ایران ادامه داشته تا اینکه سرانجام با شروع دوره فراپارینه سنگی این دوره خاتمه پذیرفته است.

فرا پارینه سنگی (میانه سنگی)



اگر چه اکثر محققین آغاز این دوره را در منطقه زاگرس از حدود سیزده هزار سال پیش تصور کرده اند، ولی عده ای معتقدند از حدود بیست هزار سال پیش این فرهنگ از فرهنگ دوران پارینه سنگی مشتق گردید و تا آغاز دوران تولید غذا از طریق کشاورزی و دامداری، ادامه پیدا کرد. عده ای از باستان شناسان نیز قبلاً این دوران را به نام میان سنگی مورد مطالعه قرار داده بودند. به طور کلی، ادوات سنگی این دوره کوچکتر و ظریفتر از ادوات سنگی دوران قبلی ساخته شده اند. در این دوره انواع تیغه های سنگی ساخته شده و انواع مختلف مته های سنگی تولید می شده است. از ریز تیغه های کوچک و ظریف مثلثی شکل برای تولید داس برای دروغلات خود رو استفاده می شد. این ریز تیغه ها را در کنار هم در دسته های چوبی، استخوانی و یا شاخی قرار می دادند و آنها را به کمک قیر طبیعی، در محل شکافهای ایجاد شده در دسته های محکم می کردند. در حال حاضر، بقایای نخستین اجتماعات دوره فراپارینه سنگی در حوزه بحر خزر در چند غار در نزدیکی بهشهر به دست آمده است که زمان استقرار آنان در آن غارها از حدود دوازده هزار سال پیش آغاز گردیده است. این غارها عبارتند از: " کمر بند "، " هاتو " و " علی تپه ". البته به نظر می رسد غار " علی تپه " در حدود یازده هزار سال قبل متروک گردید و غارهای " هاتو " و " کمر بند " کمی پس از آن در حدود اواسط هزاره هفتم یا ششم قبل از میلاد 0 حدود نه هزار یا هشت هزار سال پیش (به کلی متروک شدند. به هر حال به نظر می رسد در حدود هفت هزار سال پیش دوره فراپارینه سنگی در ایران به کلی خاتمه پیدا کرد و زندگی کشاورزی و تولید غذا، جایگزین زندگی از طریق جمع آوری و شکار و صید گردید.

نو سنگی (آغاز پیدایش جوامع روستایی)



آثار دوران نوسنگی

ایران در دوره نوسنگی



در پایان آخرین مرحله پارینه سنگی که قبلاً "دوران میان سنگی خوانده میشد و امروزه در نامیدن آن به فراپارینه سنگی توافقی همگانی وجود دارد، دوران جدید آغاز شد که با تحولاتی که در صنایع و روش زندگی صورت گرفت، آن را دوران نوسنگی می نامند.

تمامی حوادث و اتفاقاتی که به وقوع پیوست تا انسان برای ادامه حیات دست از جمع آوری غذا و شکارورزی و صید بردارد و با تولید غذا وارد مرحله نوینی از زندگی فرهنگی گردد، که ما امروز ادامه آن را می گذرانیم، از همین دوران فرهنگی که اصطلاحاً "نوسنگی نامیده شده، آغاز گردید است. این دوران در خاورمیانه و ایران رود تر 9000 سال قبل شروع نشده است، در حالی در سایر قسمتهای جهان گاهی چند هزار سال بعد از آن آغاز گردید.

در ایران حدود 9000 سال قبل، گروههایی از جوامع انسانی با استقرار در یک منطقه و در نهایت یک محل، دوره کوچ دائم از منطقه ای به منطقه ای دیگر و از محلی به محلی دیگر را پشت سر گذاشتند و دوره تولید غذا و سکونت در یک محل را آغاز کردند.

این دوران نسبت به سایر ادوار فرهنگی دارای چندین ویژگی است که از جمله آنها تغییراتی است که در شکل ظاهری برخی از ابزارهای سنگی به وجود آمد تا عملکرد آنها را تغییر دهد و در جهت نیازهای فنی خود، آنها را به ابزارهای کارآمدتری تبدیل کند.



دوم غار هاتو دهانه غار

ابزارهای سنگی به سرعت تخصصی شدند. انواع تیغه ها، خراشنده ها و رنده ها، اسکنه ها و مته ها برای کاربردهای خاص ساخته شدند و ابزارهای خاص متناسب با تولیدات کشاورزی نیز، به آنها اضافه گردید. این گروه را بیشتر هاوونهای سنگی، دسته هاوونها، ساینده ها و ساطورهای سنگی برای خرد کردن ساقه حبوبات و غلات و نظایر آنها، تشکیل می دادند.

دوران نو سنگی در ایران را می توان به چند دوره کوتاهتر بر اساس تحولات صنعتی ابزار سازی و یا نحوه زندگی، تقسیم کرد. آنچه رایج بوده است، تقسیم این دوران به دو " دوره نوسنگی قبل از تولید و استفاده از سفال "، و دوره نو سنگی توام با تولید غذا و استفاده از سفال " بوده است. این تقسیم بندی را اگر برای منطقه محدود خاور نزدیک و خاورمیانه بتوان پذیرفت، با توجه به فرهنگ انسان در سطح جهان غیر قابل قبول است. به عنوان مثال در ژاپن دوره نو سنگی از حدود ده هزار سال قبل شروع شده و از همان آغاز با تولید سفال که به سفال نوع " جامون " (jamon) مشهور است، همراه بوده است. مردم دوره جامون علاوه بر سفال، از ظروف سنگی و همچنین تیر و کمان نیز استفاده می کردند و در محوطه های کوچک به سر می بردند. این مردم غذایی مورد نیاز خود را از طریق جمع آوری و شکار صید تامین می کردند. نخستین تولید کنندگان غذا در حدود قرن سوم پیش میلاد در ژاپن از طریق کشت برنج به تامین نیازهای غذایی پرداختند که با دوره "

یایوی " (Yayo) آغاز شد. برای ایران در دوران نوسنگی، یعنی در دورانی که پایان آن استقرار کامل در روستاها و آغاز شهرنشینی است، نگارنده با توجه به مطالعات انجام شده انسان شناسی و باستان شناسی تقسیم بندی زیر را پیشنهاد کرده است:

الف (دوره جمع آوری غذا.

ب (دوره گرد آوری و ذخیر غذا.

ج (دوره تولید و استقرار در روستاها.

به موجب این تقسیم بندی، دوران نوسنگی ایران با جمع آوری غذا و شکار صید، که ادامه روش زندگی در دوره فرایینه سنگی است، ادامه پیدا کرد، ولی با این تفاوت که تحولات و تغییرات چشمگیری در فن ابزار سازی به وجود آمد. از ریز تیغه ها به مراتب بیشتر از دوران قبلی استفاده می شد و ادوات سنگی تخصصی دیگری که در دوران قبلی سابقه نداشت، ساخته و به کار گرفته شد. آثار این دوره در غارها و پناهگاههای سنگی در قسمتهای مختلف ایران شناسایی شده اند که آثار موجود در غارهای " علی تپه " ، " هاتو " و کمر بند " مشخص ترین آنها هستند که تا کنون گزارش گردیده اند. در دوره بعد، یعنی دوره گرد آوری و ذخیر غذا که گاهی نیز با تولید نوعی سفال ساده همراه بوده است، انسان علاوه بر جمع آوری و شکار و صید برای تامین غذای مورد نیاز فوری، قسمتی از برداشت خود را نیز به صورت ساده و ابتدایی برای مدت کوتاهی ذخیره می کرده است تپه " گنج دره " در نزدیکی هرسین کرمانشاه و " تپه سراب " در شش کیلومتری شرق کرمانشاه، نمونه های از این دوره فرهنگی را ارائه می کنند.

در دوره بعدی که تولید غذا آغاز شد، انسان علاوه بر تولید بخش مهمی از نیازهای غذایی خود، موفق گشت تا با ایجاد سرپناههای ساده در معماری نیز قابلیتهای فرهنگی خود را ظاهر سازد و با ایجاد روستاهای کوچک موقت، در نهایت روستاهای دائمی را پدید آورد که خود را مقدمه ای بر شهرنشینی محسوب می گردد. در ایران تمامی مراحل را که انسان پیموده است تا از زندگی کوچ روی و خانه به دوش دائمی به مرحله آغاز نشینی وارد گردد، می توان با استنادات و شواهد عینی حاصل از بررسیها و حفاریات انسان شناسی مورد مطالعه قرارداد. چنین مطالعه ای در سایر مناطق خاورمیانه به آسانی ایران امکان ندارد. با توجه به این مهم است که باید خاورمیانه و خاور نزدیک، منطقه ای کلیدی برای بررسی تحولات فرهنگی انسان تصور کرد و آن را گاهواره و مهد فرهنگ و تمدن نامید. با وجود تغییراتی که در هر دوره نسبت به دوره پیش پدید می آمد، تمام یا جنبه های از نحوه فرهنگهای پیشین باقی ماندند که امروز با مطالعه آنها می توان با سابقه فرهنگی برخی از گونه های فرهنگی انسان در خاور نزدیک نیز آشنا شد. به عنوان مثال، در تپه " گوران " در دره هلیلان که در حدود 60 کیلومتری جنوب کرمانشاه واقع شده است، باستان شناسان موفق به شناسایی چگونگی بقایای نخستین مرحله استقرار موقت در آن محل شده اند که می توان آن را پیشینه ای بر زندگی کوچ روی تصور کرد. در ایران که تاثیر ویژگیهای فرهنگی منطقه ای و محلی در نحوه ساخت ادوات و ابزارهای سنگی به دلیل چند گونهی وضعیت طبیعی و اقلیمی از دوره پارینه سنگی جدی آغاز شده بود، در دوران نوسنگی با وضوح بیشتری قابل بررسی است. به همین دلیل، در بررسی ادوار مختلف دوران سنگی در ایران، تحولات فرهنگی هر منطقه باید به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد. در مطالعه حاضر، فقط به صورت بسیار فشرده به تغییراتی که در دوران نوسنگی در مناطقی که پژوهشهای باستان شناسی آن مناطق بیش از سایر قسمتها صورت گرفته است، پرداخته خواهد شد. اهم این مناطق عبارتند از: جنوب غربی ایران، غرب ایران، منطقه فلات مرکزی و شمال شرقی ایران. متأسفانه، هنوز گزارش کامل حفاریات و بررسیهای باستان شناسی انجام شده در سایر مناطق ایران منتشر نگردیده و اطلاعات موجود از حدود خبر نامه های کوتاه تجاوز نمی کند. به همین سبب، ارائه نمونه های مشخص از تحولات و تغییرات فرهنگی ایران در دوران نوسنگی به مناطقی در جنوب غربی و غرب، فلات مرکزی و شمال شرقی ایران در این مختصر محدود می باشد. بنابراین، به اجمال ویژگیهای فرهنگی این دوران را در چندین محل باستانی فهرست وار نام می بریم. در نقشه ها نیز، محلهای تقریبی باستانی را که گزارش بررسی و حفاریات آنها چاپ و منتشر شده است (هر چند به صورت خبرنامه های کوتاه) تعیین می نماییم.

غربی ایران منطقه جنوب

در منطقه دهلران در نزدیکی رود خانه مهمه، پنج تپه باستانی واقع شده اند که یکی از آنها تپه " موسیان " است که برای نخستین بار در سال 1930 میلادی (1309 ه.ش.) گمانه زنی شد و دیگری، تپه " علی کش " است که حفاری در آن در سال 1961 میلادی (1340 ه.ش.) انجام گرفت. این تپه برای دومین بار در سال 1963 میلادی (1342 ه.ش.) حفاری شد و سه دوره فرهنگی – از آغاز دوره نوسنگی تا پایان دوره استقرار کامل در روستاها – در آن تشخیص داده شد که خود یکی از محلهای باستانی است که می توان مراحل مختلف تحول و تغییرات فرهنگی را از گرد آوری غذا تا تولید غذا در یک محل، در آن مورد مطالعه قرار داد. ساکنان اولیه این محل را شبانانی تشکیل می دادند که در فصل مناسب سال از ارتفاعات لرستان برای برداشت محصولات نباتی خودرو، به گوشه شمالی دشت خوزستان سرازیر می شدند. این تازه واردان در خانه های تک اتاقی به سر می بردند که دیوارهای آن را سله می ساختند و پس از چرای احشام خود و برداشت غلات خود رو منطقه، هنگام آغاز فصل گرما به ارتفاعات لرستان مراجعت می کردند، این دوره " بزمرد " نامیده اند. در دوره بعد یعنی، دوره " علی کش " ساکنان این محل علاوه بر جمع آوری غلات و حبوبات خودرو منطقه، به شخم زمین می پرداختند و در کشت زمینهای کشاورزی، فعالیتهای محدود داشتند. اینان، همانند مردم دوره " بزمرد " هنگام فرارسیدن فصل گرما منطقه را ترک می کردند. مردم دوره " علی کش " در خانه های زندگی می کردند که دیوارهای آن از سله ساخته می شد و بیش از یک اتاق داشت، و در حیاط منزل، اجاق نیز برای تهیه غذا می ساختند. اموات خود را داخل روستا و زیر کف مناطق مسکونی همراه با وسایل شخصی متوفی دفن می کردند. مردم دوره " علی کش " – همانند دوره قبل – ظروف خود را از سنگ می تراشیدند و از سنگ و چوب و استخوان ابزار مورد نیاز را تهیه می کردند. در این دوره، سفال هنوز تولید نشده بود. مردم دوره " علی کش " در آخرین مرحله گرد آوری و ذخیره غذا و نخستین مراحل تولید کامل غذا و استقرار دائم در روستاها زندگی می کردند.

سومین دوره فرهنگی مشخص شده در " علی کش "، به نام " محمد جعفر " نامیده شده است. آنان مردمی کشاورز و دامدار بودند و در روستایی که منازل آن را با چینه می ساختند، به سر می بردند و از ظروف ساده سفالی استفاده می کردند.

این چینی وضعیت لایه های فرهنگی، که در ایران مورد بررسی قرار گرفته است، و هر سه مرحله نوسنگی که می توان در یک محل مورد مطالعه قرار داد، شاخص چگونگی تغییرات فرهنگ دوره نوسنگی در خاور نزدیک و میانه می باشد.

در خوزستان و جنوب غربی ایران، نقاط باستانی دیگری نیز مورد بررسی قرار گرفته اند که آثار بدست آمده از آنها، قابل مقایسه با آثار به دست آمده از " علی کش " هستند که عبارتند از: " چغابنوت " در کنار رود خانه دز، " چغامیش " در جنوب دزفول، " بنه فاضلی " در دو کیلومتری شمال چغامیش، تپه " جعفرآباد " در کنار رودخانه شاور در سه کیلومتری شمال شوش در کنار اندیمشک به اهواز، تپه های " بند بال "، " بوهلان "، " جوی " در اطراف تپه جعفرآباد و خود تپه باستانی " شوش "، (قسمت آکروپل آن) در دهلران نیز علاوه بر موسیان و علی کش، تپه های باستانی دیگری مانند: " چغا سفید "، " چغاسرخ "، " مهمه "، " خزینه " و " بیات " مراحل پیشرفته تر استقرار دایم در روستاها و دوران نوسنگی با تولید غذا و استفاده از سفال را معرفی می نمایند. در چشمه ماهی " هفت تپه نیز، آثار دوران نوسنگی شناسایی شده است. تپه " تولایی "، تپه " ابوفدوا " و تپه " قبرشیخان " از دیگر محلهای باستانی معروف دوران نوسنگی در جنوب غرب ایران هستند.

غرب و شمال غربی ایران

در غرب ایران که از نظر مطالعات باستان شناسی گاهی نیز به آن منطقه زاگرس گفته می شود، آثاری از ادوار مختلف تغییرات و تحولات فرهنگی دوره نوسنگی در ایران را می توان مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

در حدود 60 کیلومتری کرمانشاه در هولیان (هلیلان)، تپه " گوران " مورد بررسی و حفاری قرار گرفته است که در آن 21 لایه باستانی تشخیص داده شد و از دو لایه تحتانی – گرچه چند پیکرک گلی پیدا شد – ولی سفال مشاهد نگشت. اولین نمونه بقایای معماری که عبارت بودند از چند پاره دیوار گلی از لایه 16 به دست آمد. گاهی پس دیوارها را با سنگ ساخته بودند و دیوارها و کف بعضی از قسمتهای را با کاهگل اندود کرده بودند.

نخستین ساکنان تپه " گوران " در کلبه هایی به سر می بردند که دیوارهای آنها را با تخته درختان می ساختند و سپس روی آن را با گل اندود می کردند. این ساکنان زندگی کوچ روی داشتند. نخستین نمونه سفال از لایه 19 به دست آمد که بسیار ساده و خشن بود. همزمان با استفاده از این نوع سفال، از نوع دیگری سفال که دارای نقوش ساده هندسی بود نیز استفاده می شد.

با توجه به نوع معماری دو لایه اول تپه " گوران " به نظر می رسد که ساکنان اولیه " گوران " را کوچ نشینان منطقه تشکیل میدادند که فقط مدتی کوتاهی در محل به سر می بردند و در فصل نامناسب سال، به سایر نقاط کوچ می کردند.

از دیگر نقاط باستانی غرب ایران، تپه " سراب " و تپه " آسیاب " می باشند. این تپه ها در حدود 6 کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه واقع شده اند.

به نظر می رسد که ساکنان تپه " آسیاب " در تولید غذای مورد نیاز خود دخالت چندانی نداشته اند. این ساکنان، خانه های مدوری داشتند که قسمتی از آن را در زمین حفر می کردند. ولی، بقایای به دست آمده از تپه " سراب " نمایانگر " یک زندگی روستایی ابتدایی است که ساکنان آن فاقد صنعت سفالگری بودند انا به تدریج به این فن دست یافتند.

تپه دیگری که در نزدیکی این دو محل واقع شده است و به نام " سیابید " خوانده می شود، مرحله استقرار کامل در روستا را همراه با تولید غذا معرفی می نماید. در حدود 10 کیلومتری غرب شهر هرسین و در کنار جاده ارتباطی هرسین - کرمانشاه، تپه باستانی " گنج دره " واقع گردیده است که حفاری آن در سال 1965 م. (1344 ه.ش.) آغاز و در سالهای 1967 م. (1346 ه.ش.) 1969 م. (1348 ه.ش.) و 1974 م. (1353 ه.ش.) نیز ادامه یافت و در نتیجه این حفاریات پنج دوره استقرار مشخص شد. قدیمی ترین قطعه سفال دوران نوسنگی که در ایران به دست آمده، از تحتانی ترین طبقه استقرار تپه " گنج دره " یافت شده است. قدمت این قطعه سفال که دارای خمیری به رنگ خاکستری تیره و در حرارتی کم پخته شده است، با استفاده از تعیین قدمت آثار با روش موسوم به کربن 14، در حدود 8450 سال قبل از میلاد تعیین شده است. آثار معماری قدیمترین طبقه استقرار را، حفره های کوچک مدوری تشکیل می دهند که در زمین حفر شده اند. طبقات استقرار بالاتر، شامل خانه هایی است با اتاقهای مستطیلی شکل و فاقد پی سنگی که سطح دیوار و کف آنها با کاهگل اندود شده بود. به طور کلی، " گنج دره " تپه ای است که مراحل اولیه استقرار دایم در روستاها را در غرب ایران معرفی می نماید.

یکی دیگر از محلهای باستانی غربی ایران که همانند تپه های " سراب " و " آسیاب " و " سیابید " و " گنج دره " معرف حضور انسان در دوره نوسنگی در غرب ایران هستند، تپه " عبدالحسین " است که گزارش حفاریات در آن اخیراً منتشر شده است. ایت تپه در 65 کیلومتری مشرق تپه " گنج دره " واقع شده است. علاوه بر " سه گابی " یکی دیگر از نقاط باستانی واقع در غرب ایران که باید در ارتباط با دوره استقرار دائم در روستاها مورد مطالعه قرار گیرد، " گودین " تپه است که در نزدیکی کنگاور و در کنار رودخانه " گاماسب " (گاماس آب) قرار گرفته است. آثار دوران نوسنگی در این تپه (دوره هفتم) از دو گمانه آزمایشی که در سال 1965 میلادی (1344 ه.ش.) حفر گردیده دست آمده است. ساکنان دوران نوسنگی در تپه " گودین " در خانه هایی می زیستند که دیوار های آن را با چینه می ساختند و از ظروف ساده سفالی و سنگی استفاده می کردند. تاریخی که برای دوران نوسنگی " گودین " (دوره هفتم) پیشنهاد شده است، بین 7500 تا 7000 سال پیش است. در نهاوند نیز " تپه گیان " و " تپه جمشیدی " آثاب دوران نوسنگی را معرفی می نمایند.

در کردستان در نزدیکی تپه باستانی " زیویه " محلی به نام تپه " سیوان " مورد مطالعه قرار گرفته است و در نتیجه حفاری دو گمانه آزمایشی کوچک، مشخص شده که این محل معرف دوران نوسنگی و استقرار کامل در روستاها همراه با تولید غذا و استفاده از سفال است.

در شمال غربی ایران در جنوب دریاچه اورمیه در دره سولدوز، حفاریاتی در چندین تپه باستانی انجام شد که آثار به دست آمده از " حاجی فیروزه " معرف مرحله ای از دوره نوسنگی است که ساکنان آن با کشاورزی و دامداری غذای مورد نیاز خود را تامین می کردند و دارای ظروف سفالی متنوع از نظر شکل و کاربرد و تزیین بودند.

در این دوره، سه محل باستانی مراحل مختلف فرهنگی، از استقرار دائم در روستاها در هزاره ششم پیش از میلاد تا آغاز استقرار در شهرها در هزاره چهارم پیش میلاد، را معرفی می کنند که به ترتیب از قدیم به جدید، آثار هر دوره از تپه های " حاجی فیروز "، " دالما " و بالاخره " پیزدلی " به دست آمده اند. تپه " حاجی فیروزه " که به صورت برجستگی کوچکی در دو کیلومتری تپه " حسنلو " در دره سولدوز در جنوب دریاچه ارومیه و شمال شرقی " نقد " واقع شده است، برای نخستین بار در سال 1958 م. (1337 ه.ش.) حفاری شد.

ساکنان تپه " حاجی فیروز "، منازل خود را که به صورت اتاقهای منفرد با تقسیماتی داخلی بود، با خشتهای نامنظمی می ساختند که با دست به آنها شکل داده بودند و دیورها و کف اتاقها را با کاهگل اندود می کردند. اموات خود را در داخل روستا و گاهی در گوشه اتاقهای اصلی دفن می کردند و هدایای همراه اجساد در گور قرار می دادند. هر خانه متشکل از یک اتاق مستطیل شکل بود که با یک دیوارک داخلی به دو قسمت تقسیم می شد. این خانه، هم محل زندگی و استراحت بود و هم محل انجام کارهای روزانه از قبیل آماده کردن غذا و

طبخ آن. به همین علت در قسمتی که برای کارهای روزانه اختصاص یافته بود، اجاق برای طبخ غذا و ایجاد گرما و انبارهای کوچک برای ذخیره مواد خوراکی مورد مصرف، تعبیه می شد.

در میان سفالهای به دست آمده از تپه " حاجی فیروز "، قطعاتی از نوع سفالی که به اصطلاح " سینی پوست کنی " نامیده می شوند به دست آمد که به نظر می رسد از آنها برای طبخ نان استفاده می کردند.

از دیگر محلهای باستانی در شمال غربی ایران که آثار به دست آمده از آنها معرف دوران نوسنگی می باشد، می توان از " یانیک تپه " واقع در شمال شرقی دریاچه ارومیه و " اهزنجان " واقع در دشت سلماس در گوشه شمال غربی دریاچه ارومیه نام برد. با توجه به بررسی اجمالی که به آن اشاره شد، به نظر می رسد که در غرب ایران (در گستره ای از جنوب غربی و دشت خوزستان تا شمال غربی و دشت سلماس در راستای سلسه جبال زاگرس می توان مراحل مختلف تطور فرهنگی در دوران نوسنگی از جمع آوری غذا تا دوره گرد آوری و ذخیره غذا و از این دور تا دوره تولید غذا و سرانجام آغاز شهرنشینی، را در این زمان که تقریباً سه هزار سال از تاریخ فرهنگ انسان را شامل می شود و از حدود 10000 سال تا 7000 سال پیش را در بر می گیرد، مورد بررسی دقیق قرار داد.

فلات مرکزی ایران (شامل ساحل جنوبی دریاچه خزر)

مطالعات باستان شناسی در منطقه فلات مرکزی ایران، نسبت به منطقه غرب به ویژه جنوب غربی بسیار جدید است و سابقه آن به سال 1930 م. (1309 ه.ش.) می رسد. تا قبل از حفاریات دانشگاه تهران در دشت قزوین، آثار به دست آمده از تپه " سبک " کاشان شاخص ادوار مختلف دوران نوسنگی در فلات مرکزی ایران بود. ولی، با حفاریات در دشت قزوین و مطالعات انجام شده بعدی بر روی آثار به دست آمده از تپه های سه گانه " زاغه "، " قبرستان " و تپه " سگزآباد " مشخص شد که تاریخ تطور فرهنگ را در فلات مرکزی ایران از دوران نویسنده تا اواسط دوره هخامنشی می توان در این سه تپه باستانی مورد مطالعه دقیق قرار داد. تپه " زاغه " در دو کیلومتر و نیمی جنوب روستای حیدآباد و در دو کیلومتر و سیصد متری شمال شرقی تپه " سگزآباد " در دشت قزوین واقع شده است. تپه " سگزآباد " نیز در هشت کیلومتری شمال روستای " سگزآباد " از بخش بوئین زهرا واقع شده است.

ساکنان " زاغه " در ابتدا منازل خود را از چینه بنا کردند و به تدریج با خشتهایی که با دست شکل داده شده بود، دیوار خانه های را می ساختند. کف و دیوار منازل را با کاهگل اندود می کردند. گاهی نیز دیوار منازل را با رنگ تزیین می کردند. اموات را در داخل روستا و همراه با هدایا دفن می نمودند. ظروف سفالی ساده و منقوش به کار می بردند و غذای مورد نیاز را از طریق کشاورزی و دامداری تأمین می کردند. ساکنان زاغه در حدود 7000 سال پیش این روستا را ترک کردند و به محل دیگری رفتند. در فلات مرکزی ایران، محلهای باستانی دیگری نیز شناسایی شده اند که از نظر فرهنگ با آثار به دست آمده از تپه " زاغه " همزمان هستند. اهم از این محله عبارتند از: " سبک کاشان "، " چشمه علی " نزدیک شهر ری در جنوب تهران " قره تپه " شهریار " و اسماعیل آباد " ساوج بلاغ کرج " پوئینک " و ارمین. همچنین، در شرق تهران در " دلاریان " سمنان و " شیرزیان " نزدیک تپه حصار دامغان نیز آثار دو غار " کمر بند " و " هاتو " واقع در ساحل دریاچه خزر در هشت کیلومتری بهشهر نیز آثار دوران نوسنگی به دست آمده است. هر چند گزارش حفاریات " مهران آباد " ساوه هنوز منتشر نشده است. و از " قمرود " فقط چند سطر اطلاع به صورت خبرنامه در دست است، ولی آثار این دو محل نیز معرف دوران نوسنگی فلات مرکزی هستند. اخیراً نیز، در یک تپه باستانی به نام تپه " شغالی " واقع در پیشواي ورامین، آثار دوران نوسنگی حفاری شده است.

فلات مرکزی، شمال شرقی و سایر قسمتهای ایران در دوران نوسنگی

در شمال شرقی ایران، آثار دوران نوسنگی در محلهای باستانی واقع در شمال شهرستان شاهرود نزدیک بسطام و نزدیک شاهرود و همچنین در دشت گرگان در دو محل " تورنگ تپه " و " یاریم تپه " شناسایی شده اند. در تپه " سنگ چخماق " در کنار جاده شاهرود به بسطام، آثار دوران نوسنگی به صورت خانه هایی که دیوار آنها با خشت و چینه ساخته می شد و ساکنان خانه ها از طریق کشاورزی و دامداری غذای مورد نیاز را تأمین و از ظروف ساده سنگی و سفالی استفاده می کردند. شناسایی شده است. نظیر چنین آثاری، از محل باستانی " خوریان " واقع در جنوب غربی شاهرود نیز به دست آمده است. در سایر قسمتهای ایران، از جمله کرمان در محلهای باستانی " تل ابلیس " در دره مشیز " تپه یحیی " در دره سوغان، نزدیک روستای دولت آباد نیز آثار دوران نوسنگی شناسایی شده است. در جلگه مرو دشت فارس نیز آثار به دست آمده از تپه های " گپ "، " جاری "، " نخودی "، " موشکی " و " باکون "، آثار این دوران مرود بررسی و مطالعه قرار

گرفته است. همچنین، در اطراف شیراز و کازرون نیز آثار دوره استقرار در روستاها از محلهایی چون " جلیان"، " بیزدان"، " کوتاهی" و " کازرون" شناسایی شده است.

1. " سه گردان" واقع در شمال غربی نقده در آذربایجان غربی.
2. " تپه گرد" در یک کیلومتری جنوب شرقی دهکده چله گاه در بخش لردگان بهبهان.
3. " تل تیموران" در یک کیلومتری مغرب قصبه کوشک ارسنجان فارس.
4. " تل شغا" نزدیک شیراز.
5. منطقه دماوند، بررسی آثار دوران سنگ.
6. " تپه جمشیدی" در دشت خوا در دره نهاوند.
7. " قلعه رستم" از توابع بخش لردجان در 82 کیلومتری جنوب غربی بروجن، بین دهکده سیله و جوانمردی.
8. " غار کریوتا"، نزدیک دهکده تازه کند، با آثار دوره نو سنگی.
9. " غار غلاباد" بین بوکان و میاندوآب، با آثار دوره فرایینه سنگی.
10. " غار مزدوران"، در مزدوران، نزدیک مشهد، با آثار دوره نو سنگی.
11. پناهگاه سنگی " ملهان" در جنوب شاپور (سلماس) از دوره نو سنگی.



تپه زاغه - یک خانه روستایی هزاره پنجم پیش از میلاد

شهر نشینی



فرهنگهای شمال غربی ایران

فرهنگهای خلات مرکزی



فرهنگهای فلات مرکزی

تپه سیلک

تپه جنوبی "سیلک" با مساحتی بیش از دو هکتار در سه کیلومتری جنوب شرقی شهر کاشان معرف دوره های سوم و چهارم سیلک است. اگر چه از لحاظ فرهنگی دوره سوم سیلک ادامه دوره دوم در تپه شمالی است، اما پیشرفتهای چشمگیری که در امور فنی نصیب صنعتگران ساکن آن شد، این دوره را از دوره های پیشین و بعدی، یعنی دوره های دوم و چهارم به گونه ای بر جسته جدا و متمایز می سازد. دوره سوم از هشت لایه استقرار تشکیل شده است. اواسط این دوره که همزمان با دوران شکوفایی صنعت و فن در سراسر فلات مرکزی است، پیشرفتهای شگرفی را در صنایعی همچون سفالگری و فلزکاری به نمایش می گذارد. از زمان لایه چهارم از دوره سوم، به علت افزایش تقاضا برای سفال و گسترش مبادلات تجاری که نیاز به وسایل حمل و نقل کالا را بیشتر می کرد، سفالگران سیلک برای تولید سفال انبوه دست به اختراع چرخ سفالگری زدند. این زمان در حدود 4500 ق.م. بود. اما، بزرگترین رویداد در ایجاد تحولات صنعتی، تجاری، سیاسی و اجتماعی در عصر باستان را که راهگشای پیدایش تمدنهای بزرگ و ظهور امپراتوریها شد، کشف فلز و ذوب آن بود. این تحول عظیم صنعتی نخستین بار و به طور تقریباً همزمان در دو منطقه مرکزی آناتولی در تپه "چایونو" و در فلات مرکزی ایران در تپه "قبرستان" قزوین در حدود اواخر نیمه اول هزاره پنجم ق.م. و یکی دو قرن بعد در "تل ابلیس" در استان کرمان به وقوع پیوست. در "سیلک" صنعتگران با ذوب مس و ریختن آن در قالبهای باز، ابزارها و ادوات متعدد و گوناگون مانند تبر، چکش، کلنگ یک سر، کلنگ دو سر، تیغ خنجر، سوزن، سنجاق، اسکنه و قلم تولید کردند و آنها را جایگزین نوع مشابه سنگی یا استخوانی آن نمودند.



کاشان - تپه سیلک

تپه قبرستان

در حفاریات تپه "قبرستان" در هشت کیلومتری شمال روستای سگزآباد در دشت قزوین، دو کارگاه ذوب مس همراه با چندین نوع قالب باز، چند نمونه بوته ذوب مس، کوره مس و مقدار زیادی سنگ اکسید مس به دست آمد.

ساکنان تپه قبرستان در تمامی طول دوره دوم (همزمان با لایه های چهارم و پنجم از دوران سوم سیلک) در خانه های یک، دو و یا سه اتاقی می زیستند. در میان خانه ها چند کارگاه سفالگری و فلزکاری نیز شناسایی شد. اما بزرگترین اثر معماری ساختمانی وسیعی است با دیوارهای ضخیم و یک حیاط مرکزی و 9 اتاق که به احتمال زیاد نشان دهنده نوعی حکومت و یا نظام اداری در اواسط هزاره پنجم ق.م. در فلات مرکزی ایران است.

محوطه های شناخته شده دیگر این فرهنگ عبارت اند از: تپه حصار "در سه کیلومتری شرق شهر دامغان،

چشمه علي در شهر ري " ، مرتضي گرد" در حدود پنج كيلومتری جنوب چشمه علي و در سمت راست جاده ري به عباس آباد در فاصله 9 كيلومتری از تهران، " قره تپه " شهریار به فاصله حدود 20 كيلومتری جنوب غربی تهران .

فرهنگهاي شمال غربی ایران

يانيك تپه گوي تپه و تپه هاي سولدوز

مدارك مربوط به ادوار پيش از تاريخ استقرار در منطقه آذربايجان در شمال غربی ایران، به طور پراکنده از چند تپه باستانی به دست آمده است. اگر چه هيچ يك از اين تپه ها در سطح وسیعی حفاری نشده است، اما آثار به دست آمده نشان می دهد که از اواخر دوران نوسنگی و اوایل دوران فلز، ساکنان آذربايجان به صورت جوامع روستایی زندگی می کردند و در مقایسه با جوامع همزمان ساکن در مناطق خوزستان و فارس، در مراحل ابتدایی تري بودند.

" يانيك تپه" در 20 كيلومتری جنوب غربی شهر تبریز واقع شده است. قدیمترین لایه های استقرار در این تپه، آثار متعلق به حدود اواسط هزاره چهارم ق.م. را ارائه می کند. سفالهای قدیمی، پوششی قرمز دارند که آنها را با نقشهای ساده تزئین کرده اند که خود از ویژگیهای سنتی سفالگری منطقه دریاچه ارومیه است. از این همین دوره ظروفی با تزئین نقش انسان به دست آمده است که برای عدسی چشم از سنگ ابسیدین شفاف استفاده کرده اند. به احتمال بسیار زیاد، این نوع سنگ از معادن واقع در کوههای سهند استخراج شده است که به فاصله کمی در شرق این محوطه باستانی واقع شده و نوع آن با نوع به دست آمده از " يانيك تپه " بسیار شبیه است.

شواهد بیشتری نیز درباره عصر فلز از " گوي تپه " به دست آمده که در 5 كيلومتری جنوب شرقی ارومیه واقع شده است. در " گوي تپه " از لایه M بقایای دیوارهای خشتی بر روی پی سنگی مشخص شد. همچنین، قطعاتی از ابزارهای مسی همراه با ادواتی از سنگ ابسیدین به دست آمده است. با این تیغه های سنگی مقداری تراشه و خرده سنگ نیز به دست آمده که حکایت از وجود کارگاه در محل میکند. بیشتر سفالهای لایه M پوششی نخودی دارند که با نقوش هندسی به رنگهای سیاه و قهوه ای تزئین شده اند. این سفالها بیشتر به سفالهای همزمان خود در آسیای صغیر شباهت دارند تا به سفالهای بین النهرینی. در دوره سولدوز در چند كيلومتری جنوب دریاچه ارومیه، در چندین تپه مانند " حسنلو " " حاجي فیروز " " دالما " " پیزدالي " آثار متعلق به ادوار گوناگون پيش از تاريخ به دست آمده است.

آثار تپه " حاجي فیروز" معرف استقرار انسان در مرحله نو سنگی در این منطقه است که دارای سفالی ساده و ابتدایی بودند و با تولید از طریق کشاورزی، بخشی از نیازهای غذایی خود را تامین می کردند. " دالماتپه " در طول هزاره پنجم ق.م. و تپه " پیزدلي" در طول بخشی از هزاره چهارم ق.م. آباد و مسکونی بوده اند. ابعاد تپه " پیزدلي " و آثار به دست آمده از آن، حکایت از نوعی زندگی ساده روستایی در این منطقه دارد. اشیای به دست آمده از این تپه را عموماً " تیغه های سنگ چخماق و ابسیدین و نیز، ابزارهای استخوانی تشکیل می دادند همچنین استخوانهای به

دست آمده بیشتر به جانوران شکار شده مانند گوزن تعلق داشتند .



تپه حسنلو

تپه های گودین و سه گابی

بقایای باستانی منطقه کوهستانی غرب مرکزی، در سلسله حفریاتی در تپه های " گودین " و " سه گابی " شناسایی شده است که این آثار را به دوازده دوره تقسیم کرده اند. از قدیمترین آنها، یعنی دوره های دوازدهم (دوره شاهین آباد) و یازدهم (دوره کوچه) به ترتیب در هزاره های ششم و پنجم، تا کنون هیچ چیزی منتشر نشده است. دوره دهم (4100-4600 ق.م.) معرف سفال " دالما " در دره " سولدوز " است. دوره نهم (

3850 – 4100 ق.م.) که نخستین بار در تپه "سه گابی" شناسایی شده، به دوره سه گابی نامگذاری شده است. سفال این دوره، از یک سو به سفال دالما و از سوی دیگر به سفال سیلک 3، لایه های چهارم و پنجم شباهت دارد. از دوره ششم (3700 – 3850 ق.م.) به نام طاهر آباد هیچ اطلاعی انتشار نیافته و تنها گفته شده است که معرف فرهنگ کاملاً جدیدی می باشد. که برای نخستین بار در دره "کنگاور" مشاهده گردیده است. دوره هفتم یا دوره "حسین آباد" (3500 – 3700 ق.م.) دارای سفالی است با ماده چسباننده کاه، با پوششی به رنگ اغوانی گوجه برقانی با تزیین افزوده که به دور لبه ظرف حلقه زده است. دوره ششم (3200 – 3500 ق.م.) یا دوره "چشمه نوش" از نوع فرهنگهای سفال نخودی با نقش قهوه ای تیره است. ارتباط نزدیک و خویشاوندی میان گودین ششم با دوره چهارم در تپه قبرستان در دشت قزوین (همزمان با سیلک سوم لایه های 6 و 7) انکار ناپذیر است. دوره پنجم (3000 – 3200 ق.م.) که در واقع تداوم دوره ششم است، دوره ای می باشد که در طول آن بخش مهمی از قلعه بالایی تپه در اختیار تجار ایلامی مقدم قرار داشته است. دوره چهارم یا دوره یانیک (2450 – 2950 ق.م.) همان گونه که از نامش پیدا است، پس از سرازیر شدن مردم فرهنگ یانیک به قسمتهای جنوبی تر ایران به اشغال آنان در آمده است. دوره سوم یا دوره گودین (1300-2400 ق.م.) وسیعترین و پرجمعیت ترین دوره ها بوده است. این دوره که با دوره سوم گیان همزمان بود، سفالی به رنگ نخودی دارد که اغلب با خطوط پهن موازی و گاهی با نقوش جانوران تزیین شده است. تعدادی از خمره های بزرگ که از منطقه قبرستان به دست آمده است. برای تدفین اطفال به کار رفته بود. دوره دوم به مادها و دوره اول از آن قرون اخیر اسلام است.

سرزمین انشان

آثار قدیمترین استقرار شناخته شده در دره رود کر که به دوره "موشکی" معروف شده است (حدود 5000 ق.م.) در شش تپه، از جمله موشکی شناسایی شده است. سفال این دوره از نوع سفال با نقش سیاه بر زمینه قرمز داغدار با ماده چسباننده کاه بوده است. از ویژگیهای سفال موشکی سطح هاشور متقاطع است و ظروف آن اغلب زاویه ای در بدنه دارند. دوره دوم که از تل "جاری" شناسایی شده و به دور جاری شهرت یافته است، سفالی با نقش قهوه ای یا سیاه بر روی زمینه ای نخودی رنگ دارد و گل آن مخلوط با ماده چسباننده کاه است. بقایای فرهنگی دوره جاری در 46 تپه دیگر مشاهده شده است که اغلب آنها در منطقه غرب رود کر واقع شده اند. در اواخر دوره جاری، وقفه کوچک در استمرار سنت سفال منقوش پدیدار گشت و نوعی سفال ساده با ماده چسباننده کاه و بدنه ضخیم، که به سفال "باکون" BI معروف است، جای آن را گرفت. این سفال در 95 تپه گزارش شده است و برای آن تاریخی برابر 4500 ق.م. قائل شده اند. سفال ساده باکون BI در حدود آغاز هزاره چهارم یا اواخر هزاره پنجم ق.م. با سفال منقوش دیگری جایگزین شد که به سفال منقوش باکون شهرت دارد. این سفال در بخش سفالی دره رود کر 139 تپه شناسایی شده است. سفال منقوش باکون در اواسط نیمه دوم هزاره چهارم ق.م. جای خود را به نوع سفال ساده قرمز یا خاکستری داد که ما قبلاً در شوش و بین النهرین با آن آشنا شده ایم. این سفال در منطقه فارس به سفال "لاپویی" یا باکون AV معروف است و آن، سفالی است قرمز داغدار با پوشش قرمز و ماده چسباننده پودر شن یا ماسه به نسبت درشت که به اشکال ساده ای همچون کاسه با لبه متمایل به خارج، ساغرهای زنگوله ای شکل و کوزه های کروی بدون گردن یا با گردن بسیار کوتاه ظاهر گشت. در این دوره از تعداد مناطق مسکونی به نحو چشمگیری کاسته شد و شماره محوطه ها با آثار دوره "لاپویی" از 139 به 95 تقلیل یافت. کاهش واقعی مناطق مسکونی در دو دوره بعد، یعنی دوره "باناش" روی داد تا جایی که تعداد مجموعه های باستانی به 25 رسید. اما در عوض جمعیت "ملیان" رو به زوال نهاد و وسعت آن به حدود 50 هکتار رسید و بدین ترتیب نخستین شهر در رود کر تأسیس شد. تل ملیان در بخش بیضا، در 46 کیلومتری شمال شیراز و 46 کیلومتری غرب تخت جمشید قرار دارد که بقایای همان شهر باستانی انشان است. قدمت دوره باناش به حدود 3000 ق.م. سال می رسد. پس از دوره "باناش" افزایش چشمگیری را در تعداد آبادیهای منطقه (با 77 روستا) در دوره کفتری (2000 ق.م.) مشاهده می کنیم. در دوره بعدی "شوگا – تیموران" شماره محوطه های مسکونی دوباره کاهش یافت و تعداد آنها به هفده رسید. سرانجام، زمان هخامنشیان فرا رسید و دره فارس ضمیمه خاک شاهنشاهی هخامنشی شد.

تل باکون

تل باکون از دو تپه A, B در فاصله 2/5 کیلومتری جنوب تخت جمشید در جلگه مرو دشت تشکیل شده است. فاصله تپه A آثار جدیدتری را ارائه کرده است و گزارش نهایی حفاریات تپه B هنوز منتشر نشده است. تپه A از چهار لایه استقرار تشکیل شده است که لایه اول قدیمترین آنهاست. آثار معماری از لایه های چهار گانه را خانه های تشکیل می دهد که عموماً از چینه ساخته شده است اما در ساختن آنها گاهی هم از خشت استفاده شده است. اتاقهای چهار گوشه و زوایه های نامنظم اند. در میان بقایای معماری تعدادی کوره، اجاق و تنور برای پخت نان شناسایی شده است.

در بین آثار سنگی بدست آمده از تل باکون تعدادی ابزار آلات سنگی مانند دستاس و هاون و تیغه داس و چکش سنگی مربوط به زندگی کشاورزی اولیه مشاهده می شود. اشیای کوچکتری همچون سردوک نیز فراوان بود که حکایت از ریسندگی و بافندگی دارد.

کف ظروف سفالی عموماً محخروطی است که با مهارت تمام و همراه با نقشهایی تزیین شده است. رایج ترین این نقشها را نقوش تزیینی تجربیدی تشکیل می دهند که از طبیعت الهام گرفته شده اند و به صورت تکراری، روی ظروف را می پوشانند. نقش مایه های عمده عبارتند از: انسان، پرندگان، هیولا، جانوران خزنده مانند مار 7 مارمولک، لاک پشت، و نیز حیواناتی همچون میش، بز کوهی، گراز، گوزن، و جئوران وحشی شاخدار و همچون ماهی که به همراه نقوش هندسی تزیین سطح ظروف این دوره را پوشانند. از نظر سبک تزیین سفال، میان تل باکون و شوش و خوزستان، ارتباط تنگاتنگی به چشم می خورد.

تل گپ

تل گپ در جلگه مرو دشت در 12 کیلومتری جنوب شرقی باکون واقع شده است. آثار این تپه معرف در دوره استقرار بود و از 18 لایه باستانی تشکیل شده است. لایه های 18 تا 13 متعلق به دوره قدیمتر، یعنی دوره گپ 1 بوده و لایه های 12 تا 1 (لایه 1 سطح تپه است) به دوره جدیدتر گپ 2 تعلق دارد. دیوار خانه ها در تل گپ از چینه ساخته شده کف اتاقها را گاهی با قطعات سفال فرش کرده اند. ساکنان تل گپ مردمانی بودند که به کار کشاورزی نیز می پرداختند. زیرا، در حدود هفتاد درصد استخوان جانوران به دست آمده به جانوانی مانند غزال، گراز، و آهو تعلق دارد. سفال گپ 2 از نظر شکل و تزیین به سفال باکون آ شباهت زیادی دارد. بر اساس آزمایشهای کربن 14 تاریخ دوره گپ 1 به نیمه اول هزاره چهارم و دوره گپ 2 به نیمه دوم هزار چهارم ق.م. می رسد.

تل ابلیس

تل ابلیس در جنوب شرقی بردسیر، در نزدیکی روستای فخرآباد واقع شده است. آثار سکونت انسان در این محوطه، از شش دوره به دست آمده است که دوره صفر، کهن ترین و دوره پنجم، جدیدترین آنهاست. اهمیت عمده تل ابلیس در صنعت فلز کاری آن است. صنعتگران این محوطه باستانی در دوره اول (حدود 4100 ق.م.) توانستند مس را از سنگ آن جدا کند و با روش قالب گیری، فلز ذوب شده را به ابزار ها و ادوات مورد نظر مبدل سازند. مطالعه سفال به دست آمده از تل ابلیس نشان می دهد که این محل از تل باکون تا بین النهرین در غرب، و از تپه یحیی تا دره سند و دریای عمان در شرق و جنوب، و سیلک کاشان در شمال، ارتباط فرهنگی نزدیکی داشته است.

قدمت آثار به دست آمده از تل ابلیس نشان می دهد که نخستین ساکنان این محل در اواسط هزاره پنجم (4500 ق.م.) به منطقه وادار شده و در هزاره اول (1000 ق.م.) آنجا را ترک کرده اند.

تپه یحیی

تپه یحیی در 25 کیلومتری جنوب کرمان در دره صوغان واقع شده است. ارتفاع آن از سطح زمینهای اطراف 18 متر و میانگین قطر آن 193 متر است. تپه یحیی بقایای شش دوره استقرار را در بر می گیرد که قدیمترین آنها به اواخر دوره نوسنگی و جدیدترین آنها به دوره ساسانیان تعلق دارد.

قدیمترین ساکنان تپه یحیی، دیوار خانه های خود را که از اتاقهای کوچک تشکیل می شد، از خشتهای دست ساز بنا کرده بودند. آنان علاوه بر ابزار ها و ادوات سنگی و استخوانی، از ظروف سفالی بسیار خوشی نیز استفاده می کردند که به شکل ساغرهای کوچک و نیز خمره های بزرگ برای ذخیره مواد بودند. رنگ سفال این دوره قرمز است. به احتمال، تدفین در کف اتاقهای مسکونی انجام می گرفت.

دوره بعد در افق عصر مفرغ قرار دارد دوره یحیی خوانده شده است. سفالهایی در این دوره ظریفتر و بیشتر منقوش اند. رنگ سفال قرمز و نقوش را اشکال هندسی به رنگ سیاه تشکیل می دهند.

همزمان با دوره چهارم (3500 ق.م.) " خط " در تپه یحیی پدیدار شد. در معماری این دوره، بنا بزرگتر و وسیعتر ساخته شده است. داخل این اتاقها 6 لوح گلی و 24 مهرگلی و تعدادی نیز مهر استوانه ای با نوشته هایی به خط ایلامی مربوط به رسیدهای اقتصادی به دست آمد. از میان آثار باقیمانده از دوره چهارم تعدادی ابزار و وسایل مفرغی به دست آمد که شباهت زیادی به اشیای مشابه از " موهنجودارو" و دره سند شرق ، " ماری" در شمال و بین النهرین در غرب دارند.

دوره چهارم در حدود سال 2200 ق.م. ادامه یافت. اما ناگهان متوقف و در عصر آهن (حدود 1000 ق.م.) با دیگر اقوام تازه ای به نقطه وارد و در آنجا ساکن شدند. از ویژگیهای عصر آهن در تپه یحیی ، شباهت میان بناها و سفالهای این محل با بناها و سفالهای عصر آهن در شمال غربی ایران است.

پس از عصر آهن، این تپه بار دیگر در زمان هخامنشیان آباد شد و تا زمان اشکانیان و ساسانیان به حیات خود ادامه داد اما پس از آن به کلی متروک شد.

شهداد

محوطه باستانی شهداد در حاشیه غربی دشت لوت قرار دارد و فاصله آن تا شهداد کنونی در حدود چهار کیلومتر است. بقایای باستانی در این محوطه، به جای آنکه به صورت لایه هایی بر روی هم قرار گرفته باشند، در منطقه ای به وسعت تقریبی 60 کیلومتری مربع گسترده شده است. کهن ترین بقایای فرهنگی در این منطقه به هزاره پنجم ق.م. تعلق دارد. آثار هنری به دست آمده از شهداد به ویژه پیکره ها شباهت چشمگیری به آثار مشابه از دوران سلسله های قدیم ، به خصوص دوران دوم در جنوب بین النهرین دارند. در نتیجه ارتباط تنگاتنگی میان شهداد و همسایگان غربی آن تا بین النهرین را به اثبات می رساند. به ویژه آنکه می دانیم به احتمال فراوان این بخش از استان کرمان مرکز همان ایالت " ارت " ی باستانی بوده است.

شهر سوخته

شهر سوخته در 57 کیلومتری جاده زابل به زاهدان یکی از بزرگترین محوطه های باستانی ایران در عصر مفرغ در بخش شرقی ایران است. این تپه در حدود 18 متر از سطح زمینهای اطراف ارتفاع دارد و وسعت تقریبی آن 150 هکتار است. شهر سوخته از چهار بخش عمده : منطقه وسیع مرکزی با 20 هکتار وسعت ، منطقه مسکونی در بخش شرقی تپه به وسعت 16 هکتار ، منطقه صنعتی در بخش شمال غربی و قبرستان در بخش جنوب غربی تپه با وسعتی برابر هکتار تشکیل شده است. بقایای باستانی شهر سوخته به زمانی میان سالهای 2300 تا 1800 ق.م. تعلق دارد و از چهار دوره استقرار تشکیل شده است.



شهر سوخته

دیوارها در معماری دوره اول (قدیمترین دوره استقرار) خشتی است. ساختمانهای دوره دوم و سوم شباهت به بناهای دوره اول دارند. اما از آنها وسیعتر می باشند. از دوره چهارم شهر سوخته بقایای يك ساختمان یا کاخ بزرگ به وسعت 650 متر مربع به دست آمد که به احتمال در سال 1800 ق.م. سوخته و ویران شده است.

قبرستان شهر سوخته که به طور تصادفی در سال 1972 میلادی توسط باستان شناسان شناسایی شد، در بخش جنوب غربی تپه واقع شده است، برای این گورستان، حدود 20000 قبر تخمین زده اند.

سفال شهر سوخته از نوع نخودی است که در تمام ادوار چهار گانه استقرار متداول بوده است. سفال

خاکستري، که نوع خاکستري با نقش قرمز آن تنها در دوره اول، و سفال خاکستري با نقش سیاه با تزیین چند رنگي در دوره هاي اول و دوم رایج بوده است. معروفترین سفال شهر سوخته ، نوع ترکمني يا نوع کويته است که بیش از چهل درصد از سفالها را تشکیل مي دهد و شبیه بسیار نزدیکی به سفال به دست آمده از افغانستان و ترکمنستان دارد. شکلهای رایج ظروف سفالي را لیوانهای ساده وکاسه هاي ساده و قمقه تشکیل مي دهد. اشیای فراوان به دست آمده از شهر سوخته را ، بیشتر مهره هاي سنگي و پیکره هاي کوچک گلي به شکل حیوانات گوناگون ، و ابزارهاي ساخته شده از چوب و فلز تشکیل مي دهند. اشیای زینتي از سنگ لاجورد و فیروزه و عقیق نیز، به مقدار فراوان از شهر سوخته بدست آمده است. از مهمترین کشفیات در این محل ، يك لوح گلي به خط " ایلامي مقدم " است.

آغاز نگارش



ایران در اواخره هزاره سوم ق.م.

طي هزاره سوم و اوایل هزاره دوم ق.م. فلات ایران به چند منطقه فرهنگی متمایز از یکدیگر تقسیم شده بود. فرهنگ گرگان سراسر منطقه شرق دریای مازندران را در بر می گرفت. فرهنگ گیان چهارم- سوم و گودین چهارم، منطقه شرق لرستان را شامل می گردید. فرهنگ یانیک ، از شرق آذربایجان آغاز شده و تا قسمتهای مرکزی ایران گسترش یافته بود. در جنوب ، جنوب شرقی و شرق ایران، سه فرهنگ مختلف با سفالهای منقوش ، فارس، کرمان و سیستان را زیر پوشش خود در آورده بود.

شرق دریای مازندران

فرهنگ گرگان

در شمال شرقی فلات ایران سفال خاکستري فرهنگ گرگان ترکیبی بود از فرهنگ بومی منطقه و عناصری که به احتمال از غرب وارد منطقه شده بودند. آثار این فرهنگ را می توان در نقاطی مانند " شاه تپه " و " تورنگ تپه " " یاریم تپه " " دره گز " و چند محل دیگر مشاهده کرد. سفال خاکستري منطقه گرگان ، حتی تا تپه " حصار " در نزدیکی دامغان در حاشیه فلات مرکزی نیز گسترش پیدا کرده بود طبقات و لایه های اصلی استقرار در این دوره از فرهنگهای پیش از تاریخ ایران، به نیمه دوم هزاره سوم ق.م. تعلق دارند. به نظر می رسد که استقرار عصر مفرغ دریایم تپه و در دوره IIIb در تپه " حصار " دامغان بر اثر ورود مهاجمان شرقی در يك زمان به پایان رسیده باشد. تپه " حصار " در دوره IIIc دوباره آزاد شد و جوامع مستقر در " شاه تپه " و " تورنگ تپه " بدون وقوع حادثه ای به زندگی خود

ادامه دادند.

سفال این مرحله تداوم سفال خاکستری داغدار لایه های قدیمتر است. ظروف سفالین معمولاً با خطوط متقاطع یا جناقی داغدار تزیین شده بودند. کوزه های بلند، ظروف با لوله های ناودانی و قمقمه از شکلهای متداول دوره حصار IIIb است. برخی از ظروف، مانند ظروف میوه خوری پایه بلند و کوزه های استوانه ای لوله دار، از سنگ مرمر ساخته شده بود. از فراوانی اشیای مسی گرگان در این دوره به آسانی به آن فلز دسترسی داشته اند. تیغه های خنجر سر تکمه ای، مهره ای مسطح مسی، چکش، تبر، سنجاقهای سرگرد و علمهایی با سرمقوش، از جمله اشیای مسی به دست آمده از قبور را تشکیل می دهند. آنان طلا و نقره و قلع در ساختن ظروف و اشیای کوچک و از سنگهایی قیمتی به ویژه عقیق، برای ساختن مهره استفاده می کردند. وفور انواع اشیاء و لوازم در نیمه دوم هزاره سوم ق.م. اشاره ای است به وجود ثروت زیاد در سرزمین گرگان. شیوه های گوناگونی به کار رفته در ساختن انواع تولیدات صنعتی، از یک سو گویای ارتباط با دره رود سند – حتی شاید دورتر با سرزمین چین – و از سوی دیگر، با آناتولی و بین النهرین در غرب است. یکی از دلایل این ارتباط قرار داشتن این منطقه در سر راه تجارتي میان شرق و غرب بوده است. فرهنگ سفال خاکستری گرگان به احتمال زیاد در حدود 1900 یا 1800 ق.م. به پایان آمده است. از این تاریخ تا حدود سال 150 # 930 ق.م. ظاهراً به استثنای " تورنگ تپه " بقیه محوطه های باستانی متروک بودند و چیزی از سرنوشت ساکنان آنها بر ما آشکار نیست.

دلیل ترك این محلهای اسکان، به احتمال فراوان هجوم طوایف چادر نشین آریایی از سرزمینهای آسیای مرکزی بوده است. طوایفی که با ورود خود، شهری را ویران کردند و زندگی در زیر چادرها یا فضایی باز را ترجیح دادند. این مهاجران جدید، بعدها حرکت خود را به سمت قسمتهای جنوبی تر ادامه دادند. با توجه به این نکته که " تپه " حصار " و " یاریم تپه "، شرقی ترین محلهای اسکان در منطقه فرهنگ گرگان بوده و پیش از سایر محوطه ها اسکان در منطقه فرهنگ گرگان بوده و پیش از سایر محوطه ها ویران شده است، شاید بتوان مسیر ورود آریاییهای تازه وارد به ایران را از سرزمینهای شرقی تر آسیای مرکزی مشخص کرد. در مسیر غرب، مدارك و شواهد چشمگیری ارتباط میان فرهنگهای سفال خاکستری ایران را با آناتولی، مجمع الجزایر اژه و اروپای مرکزی نشان می دهد. این مدارك مشابه اغلب با مردمی ارتباط می یابند که به زبان هند و اروپائی سخن می گفتند. از سوی دیگر، فرهنگ سفال خاکستری گرگان در شرق به سرزمین ترکمنستان راه یافت که ما آن را در دوره پنجم استقرار در " نماز گاتپه " مشاهده می کنیم.

شمال غرب ایران

فرهنگ یانیک

در اواسط نیمه اول هزاره سوم ق.م. مهاجمانی از آن سوی کوههای قفقاز و شرق آناتولی از راه آذربایجان شرقی وارد سرزمین ایران شدند و در بخش وسیعی از آن سکنی گزیدند قدیمترین آثار و بقایای این مردم در " یانیک تپه " از طریق سفال خاکستری داغدار شناسایی شده است که رنگ آن از خاکستری تا سیاه متفاوت است. این سفالها دست سازند و لبه تقریباً چهار گوش در مقطع ته نوک تیز و ظاهری شبیه به ظروف فلزی دارند و از ظروف سفالی ظریف با بدنه نازک به رنگ خاکستری گرگان کاملاً متمایزند. سفال یانیک در آغاز دوره اول مفرغ قدیم با طرحهای کنده هندسی و پر شده با خمیری سفید رنگ تزیین شده. در نیمه دوم (دوره دوم مفرغ قدیم) طرحهای کنده جای خود را به طرحهای داغدار داد. مردم فرهنگ یانیک، سرتاسر شمال آذربایجان تانیمه شمال دریایچه ارومیه را اشغال کردند.

در یانیک تپه 9 لایه ساختمانی با بناهای مدور متعلق به نیمه اول این فرهنگ مشخص شد. راه ورود به داخل منازل، از طریق بام بوده است. وجود نوع خانه های مدور دریانیک تپه همراه با سفال ویژه این دوره در دو منطقه دیگر در شنگاویت (Shengavit) در قفقاز و در بت یراح (Beth Yerah) در فلسطین، پراکنده مردم فرهنگ عصر مفرغ را در منطقه وسیعی از آسیای غربی آشکار می سازد.

در نیمه دوم فرهنگ یانیک، خانه های مدور جای خود را به بناهای راست گوشه با یک در ورودی داد. در این خانه ها، دسترسی به پشت بام با نردبان میسر بود. فرهنگ یانیک – در طول نیمه دوم عصر مفرغ قدیم – از راه سرزمینهای کوهستانی رشته کوههای الوند به سمت جنوب ایران به حرکت در آمد و به دشت همدان راه یافت. آثار این فرهنگ، در شماری از تپه های باستانی در بررسیهایی منطقه همدان شناسایی شده است. دوره پنجم در گودین را همین اقوام نابود کردند و با استقرار خود در آنجا دوره چهارم گودین را به وجود آوردند. حتی تعدادی از سفال نوع نیمه دوم فرهنگ یانیک، در تپه " گیان " نهانند نیز گزارش شده است. همچنین در ملایر آثار فرهنگ یانیک در میان بقایای لایه های متعلق به هزاره سوم مشاهده شده است.

فرهنگ یانیک، در " گوی تپه " در آذربایجان غربی، در حدود 2050 ق.م. به پایان رسید. در جنوب گودین

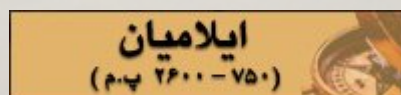
تپه – تقریباً" در همان زمان – با ورود فرهنگ دوره های چهارم و سوم گیان از میان رفت . ورود فرهنگ یانیک به سرزمین ایران در طول هزاره سوم ق.م. بخشی از حرکت گسترده قبایل و طوایف ساکن در شرق آناتولی و جنوب قفقاز بود که به طور همزمان ، شاخه های دیگری در جهت غرب وارد شمال سوریه و فلسطین شد و فرهنگ خربت کراک (Khirbet Kerak) را بنیان نهاد.

با از میان رفتن فرهنگ یانیک ، سفال تازه ای به رنگ پلی کرم (چند رنگی) به رنگهای قرمز و کرم و سیاه ظاهر شد که با سفال کاپادوکیه و الیشار هویوک در آناتولی مرکزی ارتباط داشت. دارندگان سفال چند رنگی ، در اوایل هزاره دوم ق.م. منطقه غرب دریاچه ارومیه، از گوی تپه در جنوب تا خوی در شمال را به اشغال خود در آوردند.

این سفال در گوی تپه در دوره های D, C ظاهر شد . عناصر تزئینی سفال چند رنگی گوی تپه D, C با وجود تفاوتی در شکل ظروف ، ظاهر " از سنت سفالگری " سفال کاپادوکیه " و تریپالیتی " (Trialeti) گرفته شده است. سفال کاپادوکیه در حدود 1900 ق.م. در آناتولی مرکزی ناپدید شد، اما در تریپالیتی در گرجستان به سالهای 1550 تا 1450 ق.م. تاریخ گذاری شده است. انتساب میانگین دو تاریخ فوق ، یعنی 1900 در آناتولی و 1450 در گرجستان برای آغاز گوی تپه D, C شاید به دور از واقعیت نباشد. وجود یک تکه از سفال " نوع خابور " در " دینخواه تپه " در جنوب غربی دریاچه ارومیه ارتباط میان دو منطقه را بیشتر تأیید می کند.

سفال مشخصه نیمه دوم گوی تپه D.C که از اواسط هزاره دوم تا عصر آهن ادامه یافته در دینخواه تپه نیز ظاهر شده است. شکلهای متداول این نوع سفال یعنی کوزه های گردن بلند، کاسه های شکم دار با لبه به خارج بر گشته و یا کوزه کروی با لبه ضخیم ، به رنگ خاکستری و قرمز داغدار در عصر آهن در حسنلوی پنجم و دینخواه تپه نیز متداول بود.

از دیگر محوطه های شناخته شده در محدوده فرهنگ یانیک، می توان از " هفتوان تپه " در نزدیکی شهر سلماس یاد کرد که از هفت دوره تشکیل شده است . قدیمترین آنها، دوره هفتم متعلق به دوره سوم عصر مفرغ قدیم (1900-2300 ق.م.) و جدیدترین آنها ، دوره اول متعلق به دوره ساسانی است.



نگاهی به تاریخ ایلام

فنا و زبان

محدوده جغرافیایی

سرزمین ایلام



ایلام سرزمین

نام سرزمین باستان‌های ایلام به صد ورت Hal-tam-ti ورت‌های مشدابه آمده است. این نام در خط سومری در صد ورت هزوارش می Elam(a) به صد ورت Elam(a) (در سومری) و Elamtu (در اکدی) خوانده می شده است از واژه Hal-tam-ti و نام امروزی ایلام یا ایلیم که در جهان مرسوم شده است ، برگرفته از گونه نوشتاری در عهد عتیق است متأسفانه شیوه نگارش سومری و نوشتاری عهد عتیق بی توجه به اصل واژه برای برخی این گمان را ایجاد کرده است که ایلام یا عیلام را واژه های سامی، هم ریشه با علی-یعولوا عربی بپندارند و آن را به نادرست و ناروا سرزمین بلند معنی کنند.

محدوده جغرافیایی

هل تمی ، ایلام ، در معنای اعم خود ، بر سرزمینهایی در جنوب و جنوب غربی ایران زمین گفته می شد پاست که در برگیرنده دشت خوزستان و پارس ، از شرق دریاچه های تختگان و تشک تا رود مارون ، و نیز

شاید در برگیرنده سرزمینهای د ر شمال دشت خوزستان و پارس بوده باشد.

متأسفانه آگاهیهای ما از جایها و سرزمینهایی که در تاریخ هل تمّتی سهم بسزایی دارند اوان (Awan)، سیمشکی (Simashki) و حتی سرزمین هل تمّتی (ایلام) در معنای اخص خود اگر هیچ نباشد بسیار اندک است. به سبب بزرگی و شکوه شهر شوش، دشت نیز شوش خوانده شده است. البته، بخشی از سرزمینهای پارس، منطقه تل بیضا و مرو دشت و شاید هم بخش بزرگتری از پارس را (An-za/sha-an) می خوانده اند و مرکز آن شهر انشان/انزان بوده که ویرانه های آن در ملیان تل بیضا در نخستین سالهای دهه 50 حفاری شده است. شهرهای باستانی هل تمّتی، هوهنوری / خوخنوری (Huhnuri) هیدلو / هیدلی (Hidalu/I) پایتخت سوم هل تمّتی در زمان آشوریان را به ترتیب در ناحیه باشت بابویی و دژسپید می توان در نزدیکی فهلیان جای داد. البته لیان (Liyan) بوشهر) و چند شهر در دشت خوزستان بوده است و برای جاهای دیگر جایها و شهرهایی که فراسوی خوزستان و پارس قرار داشته اند تنهایی توانیم به حدس و گمان متکی باشیم.

خط وزبان

در مقایسه با بین النهرین آنچه از ایلام تا کنون به دست آمده بسیار اندک می باشد. این امر سبب شده است که آگاهی ما درباره زبان ایلام پیش از داریوش بزرگ، بسیار اندک باشد.

خط ایلامی

آنچه ایلامیان برای ما برجای نهاده اند، به دو بخش اصلی تقسیم می شود:

- ایلام متقدم و ایلام نوشته شده به خط مرسوم میخی.

1. ایلام متقدم: ایلام متقدم به دست آمده از ایلام متقدم، در بردارد ده گد ربه ممت ایلام از یک دیگر است. نخستین گروه، به احتمال از آن قرون پایانی هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پیش از میلاد است که در شوش پیدا شده اند. این گروه در بردارنده عددها و رقمهایی همراه با شکل حیوانی اهلی است گروه دوم، به احتمال نوشته های دیوانی بوده لیستلین نوشته ها، در حدود پنج هزار شکل یافت شده اند که به نظر می رسد 400 تا 800 مورد از آنها شکل اصلی بوده که به صورت شکل نگاری logogramme کار برده می شده اند. سومین گروه، نوزده نوشته به دست آمده که هفده نوشته آن از شوش است و یکی از شهاد کرم ان و دیگری از تپه ای روبه روی تخت جمشید. این نوشته ها، بر روی تندیسها و ظروف و یا به صورت گل نبشته هایی بزرگ است. از این 19 نبشته، 3 نبشته آن افزون بر خط ایلام دارای نبشته ای به زبان اکدی نیز هستند. شیوه خواندن شادروان هینتز (W.Hinz) و برداشت وی از این نوشته، هنوز مقبولیت تام نیافته است.

2. نوشته های خط میخی: این نوشته های به دست آمده از ایلامیان به خط میخی مرسوم، همزمان با سلسله اکد است. مهم ترین نوشته این دوره، پیمانی میان نرام سین (Naram-sin) پادشاه اکد (2218-2254 ق.م.) پادشاهی ایلامی - میخی - برپیش تر ایلام شناسان نام وی هیت (Hita) ازدهمین فرمانروای سلسله اوان (Awan) می باشند. زمان سرنگونی سلسله اکد تا میانه قرن سیزدهم پیش از میلاد، نوشته ای به زبان ایلامی به دست نیامده هفت نوشته ای به دست آمده از این چند دهه، به زبانهای سومری و اکدی است. روی کار آمدن خاندان ایگی هکی (Igi/e-Halki) دیگر به کارگیری خط و زبان ایلامی رونق گرفت و تا سالهای پایانی هخامنشیان، ادامه یافت.

زبان ایلامی

زبان ایلامی، زبانی است که تاکنون پیوند مستقیم آن با دیگر زبانهای منطقه دقیقاً مسجل نشده است. زبانی است که از نظر دستوری پیوندی با افزودن پسوندهای گوناگون به پایان واژه و نیز، میان وندهایی خاص و پسوندهای ضمیری به ریشه فعل در سه صورت اصلی آن وبدون در نظر گرفتن جنس و یا حالت واژه در جمله، مقصود خود را بیان می کرد. زبان ایلامی گرچه از نظر دستوری ساختار آسان را نشان می دهد،

ولي از نظر محتوایی به علت کمبود نیشته ها بجز از ایلام هخامنشی و نیز نبود فرهنگی تطبیقی با دیگر زبانهای همزمان ، از درک و فهم معنای راستین آن ناآگاهیم .

سلسله سوکل مخ

ایلامی میانه (حدود 1100 – 1450 ق.م.)

ایلامی نو از 814 ق.م. تا کوروش بزرگ



نگاهی به تاریخ ایلام

از آغ از و چگ ونگی برپایی حکومت و نیز ز پیدایش تاریخ دایلام ، اطلاع یی در دست ن داریم باند ام ایلام KUR.NIM.KI.=Elam(a) نخستین بار در نامنامه شاهان سومری که در حدود سالهای 2100 ق.م. تنظیم شده است . برخورد می کنیچر اساس این نامنامه در حدود سالهای 2600 ق.م. فرم انروایی از شهر کیش (Kish) ایلام را فتح کند . در حماسه ای دیگر از سومریان فروان روای شهر اوروک (Uruk) از فرم انروای ارت Aratta (هداد کرمخوانی) ت فلزهای گرانبه و وسنگ لاجورد و نعتگر که رده است . در حماسه ای از لوگل بند (Lugal-banda) یی دیگر از فرمانروایان اوروک آمده که وی از راه انشان (Anshan/Anzan) (بیضای فارس) بر ارت تاخته است در زمان هم بین فرم انروا و دم و زی (Dumuzi)

اهلانی نیمی زه بخ ردی- بین النهرین تاخته ه اند . پالینلامی بر اساس هم بین نامنامه ، در حدود سالهای 2500 ق.م. بین النهرین را به تصرف در آورده و سه فروان روا از سلسله لوگن به مدت 356 سال (سالها را اسطوره ای بایده بشمار آورده) بر آن سرزمین فرمانروایی کرده اند . در حدود سالهای 2450 ق.م. یکی از فرمانروایان شهر لگش (Lagash) از پیدروزی خود بر ایلامیان سرخن گفته است در حدود 800 سال پیش یکی دیگر از فرمانروایان هم بین شهرم دعی پیدروزی بر سر پاهی مرکب بولبلز 600 سالگی که شهر را م ورد حمل ه ق رار داده بودند ، شده است . باری که ار آمدن شهر روکین اکدی (Sharru-kin) در سال 2279-2334 ق.م. واقع ه های تاریخی و دگرفته ه اند دت احساس می مدض و اسطوره ای .

از زمان این پادشاهان بین النهرینی خاندان شروکین ، نخستین بار با نام فرمانروایان واقعی جنوب ایران روبرو ه روم پی شو اویم باس دونوش ته شهر روکین ، وی بر ایلام و ورهش و ورخش ی Warahshi مرهش ی مرخشی Marahshi و پرش (Parashe) (قرنهای بعد) - تاخته غنیمتهای بسیار از شهرهای شوش و اون (مکان نامعلوم) بر گرفته است در میان شکست خوردگان ایلامی دوباره با نام سمن شیموت (Sanam - Chimut) ، یک بار با عنوان حکمران (Ensi) و بار دیگر با عنوان نایب السلطنه (GIR/NITA) و لوه-ایشن (Luh-ishan) پسر پادشاه ایلام که هیشپ-رشینی (Hishep-Rashini) نام داشته و نیز یک داور و حکم ران ج زه دیگ ر ، برخورد می کند یم .

گل نیشته ای یکتا که زمان نسخه برداری آن بایستی در حدود میانه سالهای 1800 تا 1600 ق.م. وده باشد د به

دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله اوان می باشد بر اساس این نبش ته ، بنیانگ دار سلسله اوان ، پلی (Peli) نام داشته است که متاسفانه نه از وی و نه از شش پادشاه پس از او ، هیچ گونه آگاهی در دست نداریم . فرمانروای هشتم این نامنامه ، لوه ایشن (Luhishan) است که به احتمال زیاد باید دهم آن لوه ایشن (Luh-ishan) نام برده شده در نبشته شروکین باشد اگر این احتمال درست باشد ، آغ از سلسله اوان دود 2500 ق.م.

ه د م

فرمانروایان اکدی پس از شروکین نیز ، هر یک مدعی حمل به به جنوب ایران و تصرف شهرهای آن بودند . سومین فرمانروای اکد ، من - ایشتو - سو (Man-ishtu-su) نبشته ای می گوید که سه پاهیان وی انش ان (در فارس) شری خوم / هوم (Sherihum) (مکان نامعلوم به احتمال در محدوده فارس) سی و دوش شهر را که بر کناره دریای پارس بوده اند ، به تصرف خود در آوردند دجکم رانش و ش (Ensi) این زمان به نام اشد پوم (Eshpum) و در این زمان - ایش تو س و خوانده اسفتم انروای دیگر را اکد ، نرام سین (Naram-Sin) نیز بر جنوب ایران تاخته تا شورش همگانی ملوخ (Meluthha) = ارت (شهادت کرم ان) ، ورهشی و همه سرزمین انشان را سرکوب نموده است . نخستین گل نبشته زبان ایلامی به خط میخی مرسدوم ، پیمان نامه ای میان وی و فرمانروایی نامعلوم از ایلام - شاید هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسله اوان - می باشد ناخرین فرمانروای سلسله اوان پوزورلین شوشینک (Puzur-In-Susinak) یا تعبیر شادروان هینت ز ، کوتیک لاپن شوشینک (Kutik-In-Shushinak) که از وی سه نبشته به اکدی همراه با متن ایلامی متقدم ، به دست آمده است وی در دومتن اکدی خود را "نیرومند" (Diannum) و پادشاه اوان (UGAL/Shar Awanki) ده و در سومین متن ، خود را نایب الس لطنه = GIR.NITA= Shakkanakkom خوانده و نیز خود را فاتح هفتاد جای از جمله کیمش (Kimash) (میان جبل حرمین و زاب کوچک) و سیمش کی (Simashki) (جایی نامعلوم) هر یاس رزمینی که در آن قرن بعد خاستگاه ان ایلام

پس از سرنگونی اکدیان به دست گوتیان و تا برقراری سلسله سیمشکی در ایلام ، در نبشته های بین النهرین تنها دومورد از ایلام یاد شده است : گودا (Gudea) فرمانروای لگش (به احتمال دود 2143-2142 رای آراس تن پوقیبت) گاه ش هر لگش به آنش هر رفت به بودند دی بادک رده است . با به قدرت رسیدن سلسله سوم اور در بین النهرین (2004 - 2112 ق.م.) دیگر دشت خوزستان را زیر نفوذ و چیرگی پادشاهان این سلسله می یابیم . از زمانی شولگی (Shulgi) دومین پادشاه سلسله سوم اور (2047 - 2094 ق.م.) انش و ش از سد وی پادشاهان این سلسله له تعین می شد ده اند دو همچنین ، مسافران بسیار میان شهر لگش در بین النهرین و شهرهای شوش ، ادمون (Adamdun) (جای نامعلوم) ، سبوم (Sabum) (جای نامعلوم) ، ورهشی (جای نامعلوم) ، هو هن وری (Huhnuri) = هنر (Hunar) (مان داریوش بزرگ ، به احتمال زیاد در نزدیکیهای باشت امروزی ، سیمش کی (جای نامعلوم) ، انش ان (بیض ای فارسی) سرزمین سد و (KUR.SU) (در هم بین زمان ، پادشاهان اور با دادن دخترانی از خانواده خود به همسری حکمرانان شوش ، آنان را همپیمانان خود نگاه می داشت تندش ولگی در سال هجدهم پادشاهی خود یکی از دخترانش را به زنی فرمانروای انشان داد . شو - سین (Shu - Sin) (2037 - 2029 ق.م.) و ایبی - سین (Ibbi - Sin) دختران خود را به همسری فرمانروایان زبش لی (Zabashli) (د. انش

و انش

با مهاجرت هجوم گونه آموریان به بین النهرین و پدید آمدن سستی و ناتوانی در سلسله سوم ، ایلامیان برای رهایی از چیرگی بین النهرین ، سر به شورش برداشتند از این رو ، ایبی سین وادارش که در سلهای هم و چه آمده هم سد لطنت خ ویش به هو هن وری (مطلقه فلهلی ان) ادم دون و اوان بت از سب انجام در سال 2004 ق.م. سپاهی از ایلامیان و مردم سوبه فرماندهی فرمانروای انش ان که داماد ایبی سین بوده - اور د و آخ رین فرمانروای اور سد و م را بد ا خ و د به انش ان بردند . د. از شوش ، نامنامه ای باب بابل کهن به دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله سیمش کی در شوش اسفتم انروای نخست این سلسله ، گیرنم (Girmamme) تزیت (Ebarti) که گاهی مدارک سومری می بایست همزمان با پادشاهان سلسله سوم اور بوده باشند و به احتمال ، تا دود سال 1928 در قیتم و ش فرمان می راند ده رانایدن سال ، یک ی از فرمانروایان ش هر لارسا (Larsa) که نام گونگونوم (Gungunnum) (1906 - 1932 ق.م.) به جنوب ایران تاخته و تا انشان را به تصرف خود در آورده و به احتمال زیاد ، این حمله سبب سرنگونی سلسله سیمشکی ها شده است .

مادها

(۵۵۰ - ۷۰۵ پ.م)





ایران در هزاره اول ق.م.

بررسی جامع تاریخ و فرهنگ و جغرافیای ایران را در دوران ماد می توان به اعتباری مشکل ترین و پیچیده ترین بخش از دورانهای تاریخی این سرزمین به شمار آورد. وجود نظریه پردازیهای پژوهشگران مختلف که هر یک در زمینه ای خاص، چون زبان شناسی، نژادشناسی، دین شناسی و... صاحب نظر بوده و از دیدگاه خود با موضوع برخورد کرده اند از یک سو، و نیز نظرات پژوهشگرانی که کار خود را متوجه بخشهای خاصی از مجموعه جامعه ایران هزاره اول ق.م.، مانند ایلامیان، ماناییها، اورارتوها و یا تمدنها و دولتهای همجوار چون آشور و بابل ساخته اند، از سوی دیگر عامل موثر در ایجاد پیچیدگی و دشواری مسیر پژوهش گردیده است. این پیچیدگی بدان جهت است که عمده این پژوهشگران کوشیده اند تا هر چه بیشتر بر موضوع مورد نظر خود تاکید کنند و با مرزبندیهای بسیار مستحکم، به هر بخش به عنوان واحدی مستقل در تمامی ابعاد بنگرند. عجیب آنکه با ورود به دوران هخامنشی، این نحوه برخورد به میزان غیر قابل تصویری دگرگون گردیده و با نگاهی جامع و فراگیر به آن برخورد شده است. اما، با توجه به اینکه دانش باستان شناسی در این مورد بیشتر و بهتر از علوم دیگر می تواند اظهار نظر کند، در کل بررسیهای این دوران باستان شناسی نقش عمده و اساسی بر عهده ندارد.



منابع نوشته کهن مربوط به دوران مادی، بیابانهای گوناگون مانند دبابلی، آندوری، ایلامی، اورارتوی، پارسی باستان، اوستایی، ارمنی قدیم، عبری قدیم، یونانی، لاتینی، آرامی و... می باشند که به دلیل تند و ع آنها، و مشکلات فراوان در خواندن کامل برخی از این زبانها و انجام نگرفتن یک بررسی تطبیقی بر روی آنها نمی توان بهره لازم را از این منابع گرفت. سوی دیگر، در نوشته های آشوری با توجه به به همجاری آن سرزمین با ایوان در دوران ماد و تعداد فراوان کتیبه های ایلامی، مانایی، و در آن زمان که به اعتباری باید بد بیشترین اطلاعات را درباره این دوران در برداشته باشند از سال سی ام قرن هفتم پیش از میلاد به بعد دهیچ داده دارد.

در میان نوشته های مختلف، بیش از همه رساله مختصر هرودوت است که با وجود همه ایرادهای وارد بر آن، آگاهیهای قابل ملاحظه ای درباره مادیها به دست می دهد، به ویژه درباره دوران مهم شکی گیری و گسترش مادیها. منابع دیگری که در این زمینه به دست آمده اند، عبارتند از: کتیکوت، وری آن را مسدود، وری آن را مسدود، وری آن را مسدود. در قرنهای آغازین هزاره اول پیش از میلاد تا زمان استقرار دولت قدرتمند ماد در دهه آخر قرن هفتم ق.م. در

بخش وسیعی از شمال ، غرب ، جنوب غربی و قسمتی از جنوب فلات ایران ، با نام قومهای دولتهایی چون ماندایی ها ، سکاها ، کاسپی ها ، اورارتوها ، کاسی ، ایلامیها ، سومریها ، پارسیها و . . . برمیخیزیم که در جریان درگیریهای منطقه غرب فلات ایران بین خود و یا با آشوریها - به عنوان حکومتهای منطقه ای و قومی و طایفه های قدرتمند - حضوری فعال داشته اند . در همان هزاره اول ق. پ. برخی از این قومها را با نامهای دیگری که از پیشینه ای بسیار کهن در منطقه برخوردار بودند ، می خوانند ، چنانکه "اورارتوییان" و مردم

ل ، م گ اد را " ی نلید" د .
گوتی ها در کنار لولوبی ها ، میتانیها ، ایلامیها ، کاسی ها و کاسپی ها از جمله ساکنان کهن فلات به شمار می آید و آثار آنان از هزاره سوم پیش از میلاد ، در منطقه هاشد ناهس تیم . برای شناخت جامع فرهنگ و تمدن دوران ماد که تأثیر بنیادین بر دوره های بعد و به ویژه عهد هخامنشیان گذارده است ، آگاهی بر وضع این اقوام و تنه های منطقه ای گریزناپذیر می باشد . به ویژه آنکه گروهی از تاریخ نویسان بر حسب گرایشهای خاص خود درباره اصل و منشأ هر یک از این قومها و منطقه حکمروایی ، زبان و تمدن و رویدادهای مربوط به آنان ، به گونه ای مطالب را عنوان کرده اند که خواننده بدون توجه به موهبتیایی آنان و وسعت حوزه اقتدارشان چندان می پذیرد که هر یک به صورت جزیره ای جدا از دیگران و با اصل و منشأ متفاوت ، صاحب فرهنگ و تمدن از ریشه و ویژه و مسدود شده اند . ولیکن در اصل ، عمده آنان اقوامی بوده اند که در منطقه هایی نه چندان وسیع - در مجاورت هم هر یک در زیر چتر قدرتهای سیاسی قومی و قبیله ای خودمانسته بودند حکومتی محلی کوچکی یا متوسطی را تشکیل دهند . شکی نیست که قدرتهای چون ایلامی ها ، کاسی ها و میتانی ها در طی دورانی طولانی از توانمندیهای فراوان سیاسی و تمدنی شکوفا برخ و دربار بوده اند چنانکه اورارتوها از حدود 900 ق. پ. یک به سه سده توفیق یافتند که به مرحله ایجاد یک دولت مطرح با آثاری ارزشمند در منطقه برسند و با نیرویی چون آشور ، درگیر شوند .

حال ، با این مقدمه جا دارد تا مرور کوتاهی بر چگونگی حضور و زندگی و پیوند های برخی از این اقوام نامدار منطقه داشته باشیم . اقوامی که از آخر سده هفتم ق. پ. بعد ، از وحدت و اجتماع آنان گسسته شدند و مقتدرترین دولت زمان به نام دولت ماد پدیدار گشتند ، که هم رف فرهنگ و تمدن دنی شد کوف ، با برخورداري از یکدستیها ، هماهنگیها و پیوندهای چشمگیر است .

لولوبی

لولوبی ها در بخش وسیعی از بالایی رود دپاله تا دریاچه اورمیه اسقرار داشتند ، که در کتیبه های آشوری از ناحیه حکمرانی آنان ، با نام " زاموا" یاد شده است . آنان از هزاره دوم ق. م. از این قوم کهن ترین نقش برجسته ایران در سرپل زهاب پدیدآمده است که به نام نقش " انوبانی نی" معروف است . از مهمترین ویژگیهای این نقش ، تصویر اولین نفر از شش شخصیت کنده شده در زیر تصویر است که لباس و کلاه آن به طور کامل همان است که در نقش برجسته های تخت جمشید ، شخصیتها و افسران مادی در بردارند . به عبارت دیگر ، در طول نزدیک به دو هزار سال ، فرهنگ بخش وسیعی از فلات در زمینه هنر پوشاک ، تداوم داشته است .

گوتی ها

گوتی نام مردانی بوده است که در همان هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در شرق و شمال غربی منطقه سکونت لولوبی ها (در منطقه آذربایجان و کردستان) می زیسته اند . از این مردم ، نقش برجسته معروف " هورین شیخان" در بالایی رودخانه دپاله شناخته شده است که ترکیب و موضوع صحنه ، شباهت بسیار به نقش کنده " انوبانی نی" داشته و حدود زمانی آنها نیز ، به هم نزدیک دانسته شده است . از دیگر آثار مربوط به گوتی ها ، سر مجسمه مفرغی به دست آمده در همدان است که آن را به یکی از شاهان گوتی در حدود سده های پایانی هزاره دوم ق. م. نسبت داده اند . از نظر انسان شناسی ، ریخت چهره این مجسمه و تصویر کماندار هورین شیخان را " کسون" با تیپ کردان منطقه زاگرس و " اب. آمی" انسان شناس فرانسوی با آذربایجانیان و " ژرژکنتو" با کاسی ها یکسان دیده اند .

میتانی ها

این قوم در هزاره دوم ق.م. در قسمت غرب فلات ، از موقعیت برجسته ای برخوردار بوده و در حدود 1500 ق.م. دولتی قدرتمند که از دریای مدیترانه تا کوههای غربی آذربایجان و زاگرس امتداد داشته است، تشکیل می دادند . سپس ، آنان شمال بین النهرین را نیز به سرزمین خود پیوند دادند . نخست ، پایتخت آنان شهر واشوگانی (Vashuganni) در محل راس عین (در خابور امروزی) بود . سپس به آریخا (Arrapkha) در کرکوک انتقال یافت . میتانی ها را آریایی دانسته اند . یک دسته از اقوام هند و اروپایی که ظاهراً " بیشتر آنان از افراد جنگجو بودند ، از قفقاز عبور کردند و تا انحناي بزرگ شط فرات پیش رانندند . این عده با هوریان (بومیان آن ناحیه که قومی از اصل آریایی بودند) ممزوج شدند و پادشاهی میتانی را تشکیل دادند . این دسته ، محل سکونت خود را تا بین النهرین شمالی توسعه دادند و آشور را محدود کردند و مساکن قوم گوتی را نیز (که در دوره های شمالی زاگرس واقع بود) به قلمرو خویش افزودند. همچنین ، مصر را متحد گردانیدند و مقتدرترین فراعنه ، با دختران پادشاهی میتانی ازدواج کردند . میتانی ها نه فقط از نظر قدرت سیاسی و نظامی ، بلکه از نظر سامان دهی اوضاع اجتماعی و تدوین قوانین نیز ، از موقعیت چشمگیری برخوردار بودند . متنهای حقوقی به دست آمده از " نوزی " یا " یورگان تپه " (Urgantepe) در جنوب غربی کرکوک درباره قوانین مربوطه به زناشویی ، بچه دار بودن یا نبودن ، هبه و واگذاری اموال ، ارث و قوانین کیفری و مجازاتها و مذهب آنان ، اطلاعات جالبی در اختیار می گذارد.

کاسی ها

از حدود هزاره سوم ق.م. به بعد ، این مردم به اعتباری ، نخست در زمینه ای جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) و بعد در دامنه های سلسله زاگرس ، ساکن بودند و اندر مردم ناحیه لرستان کنونی را بازماندگان کاسی ها می دانند. در نوشته های عاشوری ، از آنان با نام " کاسی " (Kassi) یاد شده است. بام هگمتانه یا همدان را آتش ورهیا پیش از دوران مادها ، ائارکاسی می نامیدند . شهر کاسی یان می نامیدند همچنین ، نام شهرهای قزوین و کاشان و دریای کاسپین را برگرفته از نام این قوم می دانند.



وسعت منطقه حضور کاسی ها در بخشهای غربی فلات ، تا همدان امتداد داشت و است کاسی یان در برخی از نواحی "ماد آینه گونت گزیده و به احتمال قوی ، نواحی مزبور به وجهی است توارج زو قلم رودات کاسی شده است. پیرا ، آثار نقاط مسکونی کاسیان در نواحی دور دست ماد نیز تا هزاره اول پیش از میلاد محفوظ مانده و عنصر زندگی کاسی در حدود جنوب غربی ماد به طور قابل ملاحظه ای انتشار یافته است . درباره نژاد کاسی ها و پیوندشان با آریاییها، نظرات مختلفی وجود دارد برخی ، آنان را "آریایی" و برخی دیگر را "آریائی گفته" اند. وده جمعیت (کلکله) اصل آریایی بودند ، در آغاز هزاره دوم ق.م. به توسط هند و اروپاییان که حکومتی شرافتی و نظامی با جمعیت اندک تشکیل داده مجاز شدند که خود را در میان می دهند . همچنین ، از نام بعضی خدایان کاسی پیداست که ارتباط خاصی میان آنان و نژاد هند و اروپایی وجود داشته است .

اورارتوها

در سده های آخرین هزاره ق.م. نیز با نام پرآوازه حکومتها و اقوامی در غرب فلات و منطقه ای که بعد مرکز عمده دولت بزرگ ماد را تشکیل دادند، برخورد می کنیم که همه در جریان یک رویداد مهم تاریخی دنیای کهن ، از دهه آخر قرن هفتم پیش از میلاد به بعد ، با نام دولت و تمدن ماد به زندگی خود ادامه داده اند. عمده آنان عبارت بودند از : اورارتوها ، مانایی ها ، سکاها و سیمری ها . از این چهار گروه ، اورارتوها از نظر شکل سیاسی و سازماندهی به صورت یک دولت و به جای گذاردن آثار تمدنی ، به ویژه معماری ، از دیگران

شرایط ممتازتری داشته اند. این دولت در حدود سده نهم ق.م. از اتحاد تعدادی از طایفه ها در پیرامون دریایچه وان با مرکزی به نام "توشیا" سامان گرفت. در زمانهای بعد، از یک سو تا دریایچه وان و از سوی جنوب تا حوضه های رودخانه های دجله و بخش بالایی فرات و گاه بخش هایی از آذربایجان کنونی را در برداشت. زبان اورارتویی را از گروه زبانهای "آسیانی" دانسته اند که با زبان "هوریها" همگروه بوده است. مهمترین ایزد آنان "خالدی" نام داشت. اورارتوها در کار معماری، فلزکاری و ایجاد کانالهای آبیاری توانمندیهای بسیار داشتند. ساکنان سرزمین اورارتو در شکل بخشیدن به هنر دوران ماد و سپس هخامنشی، چون دیگر اقوام ساکن فلات نقش موثری را بر عهده داشته اند. دولت اورارتو، در آغاز دهه آخر قرن هفتم پیش از میلاد به اطاعت اتحادیه مادها در آمد.

مانایی ها

مانایی ها از اقوام صواب نام و نشانی بودند که در ناحیه ماد آتروپاتن یا آذربایجان کنونی، در سده های نخستین هزاره اول پیش از میلاد تا زمانی که جزیی از دولت بزرگ ماد گردیدند، از جمله دولتهای منطقه ای به شمار می رفتند. گیهای قومی جامعه مانایی را چندین دانشمند به زاره نخست، محل و طایفه از طوایف مهاجر و بومی گفته اند و آریایی به نام مانایی در نواحی و جبهه شرقی دریایچه اورمیه تا حدود یخ زار، به خصوص بین حدود مراغه تا ایواک و سقز امروزی سکونت داشتند. بیشتر پژوهشگران بر آن اند که مانایی ها شامل اتحادی از طوایف منطقه بودند و خود از گذشته جزئی از سازمانهای حکومتی لولوبی - گوتی را تشکیل می دادند. آنها پیروزی بر دیگر اتحادیه های منطقه، دولت مانا را پایه گذاری کردند. آشوریها به طور بی امان، در فرصتهای مختلف برای حمله و غارت، به سرزمین مانا حمله می بردند و در هر یک ورش در پی ویرانگری و خرد، جمعیت را به اسارت می گرفتند که به حوضه صنعتگریان و زمینرمانان، غلیمت، گرانیه، رای آند و ریان به شدت مار می رفت. آنان از وجود این اسرا در کار رونق شهرهای آشور، به ویژه نینوا بهره می جستند. مانایی ها و اورارتوها نیز با وجود پیوندهای بسیار نزدیک فرهنگی، بر سر گسترش منطقه نفوذ سیاسی در گریه ای بودند.

مانایی ها، هم از نظر اقتصادی، هم از نظر آفرینش آثار هنری، صاحب توان و رشد فرهنگی والایی بودند. به همین دلیل، در زمان ایجاد حکومت قدرتمند ماد، سرزمین مانا به اعتباری قابل و مهمت رین کانون ویرانی را در بر گرفت.

مسلمانان مانایی پیشین از اقتصاد و فرهنگی حکومت ماد بدین ناحیه از دیگر نواحی ماد از لحاظ و در آن، آب، اندرین کش، تزارها و بیشه ها و جاده و داشتند. مبنای اقتصاد مانا را دامپروری و گله داری تشکیل می داد. مانایی ها در خلق آثار هنری، در زمینه معماری و فلزکاری و سفالگری و به ویژه آثار تزیین طلا و آجرهای نقش دار، از اعتبار و هنر والایی برخوردار بودند. تاکنون، در سه محل با انجام کاوشهای باستان شناسی آثار با ارزشی که به نام مانایی شهرت دارد به دست آمده است. به محل، عبارت از دزیویه، حس نلو و قلیچ، لقه زیویه در 4 کیلومتر و متری جنوب شرقی سقز و در شمال روستایی به همین نام، حس نلو در 9 کیلومتری شمال شرقی نقده و 12 کیلومتری جنوب ی در حومه ایواک و آن واقع شده اند.

آثار هنری پرارزش و مشهور به دست آمده در زیویه و حس نلو، از نظر نشان دادن پیشرفت های خیره کننده فرهنگ و تمدن فلات ایران در هزاره اول ق.م. دارای اهمیت بنیادین هستند. کاوش های انجام شده چند ده سال اخیر در قلیچی و به دست آمدن بنایی که به احتمال نیایشگاه مردم منطقه بوده است، از نظر بیان ارزش های هنر معماری، از جمله کاربرد آجرهای نقش دار گوناگون، حکایت از تواناییهای آفرینش هنری ساکنان بخش غربی ایران در هزاره اول ق.م. دارد. در حقیقت، این شیوه را از تمدن کهن تری در فلات، (ایلامیان) به کوفایی رسد.

دولت مانا در دهه نخست سده هفتم ق.م. جزئی از دولت وگ ماد به شدت مار می رفت. دیوگ روه دیگر یعنی سکاها و سیمیری ها از نظر نژادی و زبانی، با مادها از یک بن و ریشه بودند. در حال حاضر با توجه به اطلاعات کمی که در دست داریم، غیر ممکن است بتوانیم مادی ها را از سکایی ها و سیمیری ها جدا کنیم. زیرا فرهنگ و تمدن این اقوام کاملاً به هم بستگی داشته است. عقیده را هر تسفد پس از مطالعه نقش برجسته تخت جمشید اظهار کرد و از آن دفاع نموده، ولی امروزه ما با کمالات اطمینان می توانیم آن را بیان کنیم.

پادشاهی ماد شکل گیری

از رهبر تشکیل دهنده اتحادیه طایفه های مادی ، با نامهای " دیاکو " ، " دیوک " و یا " دیاکو " یاد شده است . او با حمایت گسترده مردم منطقه ، توفیق یافت تا از مجموعه سرزمینهای که به رهبری کربش و شاهکی حکومت می راند ، در فاصله 788 ق.م به اعتبار دیگر 767 تا 745 ق.م منطقه وسیعی که شامل ماد کوچک ، مرکز شاهی می شد ، دولتی را پی ریزی کند که در قرن هفتم پیش از میلاد تا دو دهه آغازین رین پیکش شد .

مدت زمانی پس از شکست دیاکو از سارگن شاه آشور ، فرزند و جانشین او که نامش به گونه های مختلف ، چون فرورتیش ، خشتریه ، کشتربیتی و فرائورتس یاد شده است ، قدرت رهبری رابه دست گرفت و در 672-3 ق.م در برابر آشوریها به پا خاست حدود دو دهه بعد ، بر اثر قدرت طلبی رهبران سکاها ی آریایی در جهت کسب مقام رهبری اتحادیه و منطقه ، نزدیک یک ربع قرن ، یعنی 652 تا 585 ق.م با توانمندی به ساماندهی هکات و جذب دولتهای مختلف کوچک و بزرگ پرداخت که در واقع میتوان او را نقش آفرین دوران گسترش و شکل گیری پادشاهی ماد به شمار آورد . اول ه رودوت ، او طی نبودی ساران سکا یان را به اطاعت وادار کرد (حدود سالهای 613 و 612 ق.م) . تمان ای تا قبل از 610 ق.م سلطنت کیاکسار را به رس میت شد ناخت و خد جزئی از دولت ماد گردید و نوزدهم از دهه آخر قرن هفتم ق.م . رهبری کیاکسار را پذیرفت و جزئی از کث ورماد گردید . م در زمان هوشتره (کیاکسار) سرزمین پارس به بخشی از سرزمینهای دولت بزرگ ماد ، تبدیل گردید و هوشتره فرمانروایی پارس را برعهده کمبوجیه پدرگ وروش بزرگ و گذاشته اعتباری ، لوح سیمین آریارمذره لهم بین زمان به وسیله هوشتره به هگمتانه - پایتخت مادها - انتقال یافته و ممان با این روی دادهای مهم و فراهم آمدن موجدات شکل گیری دولت بزرگ ماد ، با پیوستن اتحادیه های طایفه ای و دولتهای کوچک و بزرگ مستقر در فلات ایران که از هیستگهای فرهنگی دیرینه برخ ودار بودند ، هوشتره زمان را برای در هم شکستن حکومت متجاوز و خونریز آشور که طی چند قرن با یورشهای پی در پی ، به ویرانگری و کشتارهای وحشتناک در بخش وسیعی از فلات پرداخته بود ، مناسب دید . از مدتی پیش ، میان بابل و آشور درگیریهای صورت گرفته بود ، ولی بابلی ها که آری از پیش نبوده بودند توجه به تمامی زمینها ، کیاکسار نیروهای خود را با عبور از گردنه های زاگرس به ایالت " آراپاخای " الاثر از نینوا ، رسانید و بعد از تسخیر " طریس " از دجله گذشت و تا شهر مشهور " آشور " پیش راند و آن را به تصرف در آورد پس از آن ، بابلی ها دولت ماد را در آستانه در هم شکستن قطعی آشور دیدند ، بر اساس توافقهای پیشین ، به یاری مادها آمدند و با هم به محاصره " نینوا " پرداختند . در ماه اوپیک ۱۶ میلاد ، نینوا سقوط کرد و به دوران حکومت خشن ترین قدرت زمان ، پایان داده شد .



سقوط نینوا و از میان برداشتن تمدن آشور ، از جمله روی دادهایی است که م ورد است تقبال فراوان هم به رزمینهای مجاور آن کث ورم که لطمه های بسیار از آن دیده بودند ، قرار گرفت . کیاکسار برای آنکه بار دیگر آشور سر بلند نکند ، بازمانده نیروهای آشوری را که به " دران " افتاده بودند ، در هم کوفت نتیجه سراسر بین النهرین شد مالی و تمامی کث ورم و از جمله ، ناحیه سیروم دی یا " م وویه - ماد " اد ملد ق گردانی .

هوشتره بعد از پیروزی درخشان بر آشور ، به سوی غرب راند و با دولت لیدی (Lydia) مدت پنج سال به نبرد پرداخت . سرانجام ، بر اثر پلانیسمت نصر پادشاه بابل میان دو دولت صلح برقرار گردید و رود قزل ایرماق با " هالیس " عنوان مرز دو کشور و به عبارتی ، غربی ترین مرز پادشاهی ماد تعیین شده . در این هنگام مادها از جنوب غربی با کشور بابل هم مرز بودند و از سوی شمال ، سراسر سرزمین " وان " ی ورم را از اد به شد مارم ی رف ت .

هرودوت (در مجله یکم ، بند 104) یادآور شده است که " خاک ماد " با سرزمین " ساسپیریان " (یعنی قبایل

ایبیری و گرجی) هم مرز بود. در مورد سرزمین "کادوسیای" و "ماردان" یا گیلان و مازندران و نیز ایلام ، برخی از مؤلفان و تردید سخن گفته اند، در حالی که در نوشته های که به پیوستگی آنها با ماد اشاره شده است. از جمله "کتزیاس" درباره کادوسی ها اشاره دارد که آنان تا کمی به پایان دوران دولت ماد ، جزیی از آن کشور بوده اند. در مورد ایلام نیز باید گفت که سرزمین مزبور دست کم بعد از سقوط درت ت به صورت مستقل به اقصای ماند و جزیری از سرزمین ماد نشد باشد. در دیا کونوف در بحث مربوط به ساتراپی های دولت ماد در عهد آستیاک (فرزند هوشتر) در زمین های زیر را گفته شده است، به عنوان ساتراپی های ماد که در آن زمان در نگیانا و کارمان و میکیان شامل سیستان ، کرمان و بخشی از مکران و غرب افغانستان تا خط هرات - پاریکتلیج - انه و حبش و یان آسامک و یابیروان بلوچس و تان کنه و نی. - پارت و هیرکانیه ، مسلما" ، آره یا وسغدیانا به احتمال و لی گننم ی رود تمام" و خزوارزم به ظن بسپار عیف.

هرودوت به تسخیر این سرزمینها توسط فرورتیش اشاره دارد. از این رو می توان به ظن قوی گفت که حدود ماد از طرف مشرق تا "باختر" و جیحون امتداد داشته است.

مبانی سیاسی - فرهنگی پایه گذاری دولت ماد

از بعد سیاسی ، یکی از عوامل عمده پیدایش اتحادیه ماد و سپس دولت و بالاخره تشکیل پادشاهی ماد را می توان در تجاوزگری های ویرانگرانه آشور جستجو کرد. هرودوت ، اهمیت ویژه ای به جنبش ضد آشوری مردم ماد در حدود 672 ق.م. به رهبری "فرورتیش" داده و گفته است: مادی ب ها برای احراز آزادی ، مبارزه را آغاز و در این راه به قدری تلاش و سرسختی کردند که سرانجام توانستند یوغ قیادت آشور را براندازند و خود را آزاد و مستقل سازند.

بسیاری از آثار تمدنی منسوب به دولتهایی که مدت زمانی در قالب پادشاهی ماد در کنار هم قرار گرفتند، از جمله آثار قلعه سازی و شهرسازی آنان ، بازتاب شرایط سیاسی - اجتماعی کمابیش یکسانی است که بر سراسر منطقه حاکم بوده است. تکیه بر جنبه های دفاعی قلعه ها و ایجاد "قلعه" شهرها " برای دفاع در برابر مهاجمان ، از ویژگی های عمده و همسان بیشتر جایگاه های شناخته شده ، دست کم از نیمه هزاره دوم ق.م. به بعد است. شکل گیری دولت مقتدر پادشاهی ماد با شرکت دولتها و اتحادیه های طوایف خود مختار مستقر در قلمروهای معین ، بدون خونریزیها و ویرانگری های شدید ، حکایت از آن دارد که بجز رهبران اتحادیه ها و مقام های سیاسی و حکومتی دولتها که به حفظ قدرت خود علاقه مند بودند ، ساکنان آن سرزمینها از یک سو به دلیل پیوندهای فرهنگی با یکدیگر و از سوی دیگر ، به منظور پایان بخشیدن به درگیری های پی در پی در منطقه ، به وحدت با هم تمایل داشتند و از ایجاد یک دولت ماد توانا با مشارکت خود ، استقبال می کردند. چنانکه جز در چند مورد کوچک ، از زمان تشکیل دولت بزرگ ماد تا پایان دوران هخامنشی ، دیگر شاهد خیزش های تجزیه طلبانه در پادشاهی ماد و هخامنشی نیستیم. در آن شرایط (زمان ادغام پادشاهیها و دولتهای کوچک و متوسط در دولت ماد) عامه مردم به طور کلی از استقرار یک قدرت مرکزی توانمند هواداری می کردند.

از نظر فرهنگی ، فرهنگ دوران مادی را می توان حاصل تکوین و تکامل فرهنگی دانست که از گذشته دور در بخش وسیعی از سرزمین فلات به نشو و نما پرداخته نموده های آن ، دست کم از هزاره سوم ق.م. تا دوران ماد ، در جای جای آن دیده می شود. به دلیل پیوند و همسانی میان نموده های یکدیگر در ارتباط بوده و در جریان داد و ستدها و گاه برخوردها ، بر هم تاثیر گذارده و دیدگاههایشان به یکدیگر نزدیک و نزدیکتر گردیده است ، تا جایی که سرانجام مجموعه آفریده هایشان به صورت پیامی مشترک درآمده است.

"ژرژ کنتو" در بررسی های مربوط به ریشه نژادی ساکنان هزاره سوم ق.م. در منطقه غرب فلات بدین مطلب اشاره دارد که: در "هزاره سوم پیش از میلاد ، از همان اراضی سرد آسیای مرکزی ، موج دیگری از مهاجران به راه افتاد که آنان را آریایی یا هند و ایرانی لقب داده اند."

"ریچارد فرای" در همین باره اظهار می دارد: "دسته های از جنگاوران آریایی (پیش از فرارسیدن گروه های عمده آریاها که در خاور نزدیک در هزاره دوم پیش از میلاد بنیان پادشاهی می گذارند) به این سرزمین راه یافته بودند. گویی که این پیشتازان آریایی در جمعیت بومی مغرب فلات و دشت بین النهرین مستحیل شدند تا بعدا با فرارسیدن گروه های بزرگ ایرانیان ، این سرزمینها ایرانی شدند.

ذکر این نقل قولها ، بدان جهت است که ذهن را متوجه جنبه های پیوستگی نژادی این مردم کرده باشیم.

باید توجه داشت که مربوط ساختن بررسی تمدن و فرهنگ ایران دوران ماد با بحث های مربوط به نژاد شناسی و زبان شناسی در پیوند با قوم ماد و دیگر اقوام منطقه ، با توجه به اختلاف نظر ها و در دست نبودن

آگاهی های کافی ، گام نهادن در راهی سنگلاخ خواهد بود . بنابر این ، اشاره به این دو نظریه ذکر شده فقط به این علت است تا یادآور شویم که عوامل همگن بسیاری از دیرگاه در این منطقه وسیع در کنار هم سبب شده است تا مردم بخشهای مختلف ، در کار آفرینش فرهنگ منطقه خویش ، از دیدی نزدیک و همسان با همسایگان خود برخوردار باشند . نتیجه آنکه مجموع این پاره فرهنگهای منطقه ای ، کلیتی یگانه را می نمایاند .

نگاهی به جایگاههای باستان شناسی کاوش شده در آسیای مرکزی تا بخشهای شمال شرقی ، مرکزی و غرب ایران کنونی ، به گونه ای چشمگیر معرف پیوند فرهنگی میان عمده این جایگاهها از هزاره پنجم پیش از میلاد به بعد می باشند . یافته ها و بررسیهای مربوط به هزاره اول ق.م. در جایگاههایی چون " تخت قباد " در ساحل راست آمودریا ، حصار ، سیلک ، خوروین ، کلاردشت و املش ، ناحیه لرستان ، گودین تپه ، نوشیجان ، حسنلو ، زیویه ، سقز ، قلاچی ، و ... به گونه ای روشن و گویا معرف آن است که فرهنگ معروف به تمدن مادی ، از آغاز هزاره اول ق.م. در تمامی این جایگاهها – باوجود فاصله زیاد از هم – با شباهتها و همسانیهای بسیار ، شکل گرفته و روند تکامل ارزشمندی را پیموده است . " گیرشمن " در بحث شکل گیری تمدن مادی ، این چنین اظهار نظر می کند " هنر سیلک و بعد از آن ، هنر خوروین و حسنلو و املش و لرستان جزء لاینفک این فرهنگ و تمدن جدیدند " . وی همچنین درباره گنجینه جیحون که در ساحل آمودریا به دست آمده است ، چنین می نویسد : " در اینجا ، هنر مادی موضوع اصلی نقوش مجالس است و نفوذ هنرهای مختلف ، روی آن پیوند شده است " .

ویژگیهای دولت و تمدن ماد

از نظر نام و عنوان ، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی نپایید و جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی سپرده ، ولی نکته بسیار مهم آنکه شاهنشاهی هخامنشی چیزی جز تداوم دولت و تمدن مادی نبود . همان اقوام و همان مردم ، روندی را که برگزیده بودند با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدند و در پهنه ای بسیار وسیع ، آن را تا پایه بزرگترین شاهنشاهی شناخته شده جهان ، اعتبار بخشیدند .

عمده ترین ویژگی دولت ماد را می توان در توفیق ساماندھی و ایجاد دولتی بزرگ از مجموعه دولتها و اتحادیه های طایفه ای مستقلی دانست که با وجود همسانیها و نزدیکیها و پیوندهای چشمگیر فرهنگی ، تا آن زمان در یک واحد با هم پیوند سیاسی – سازمانی نیافته بودند . وجود جنگ قدرت میان دولتهای مزبور ، هیچ گاه به عنوان درگیری " دولت – ملت " های مختلف شناخته نشده و از تمامی آنها ، به عنوان دولتهای که هر یک بخشی از سرزمین ایران بزرگ و مردم آن را در بر داشته اند یاد شده است . بنابر این ، پایه گذاری دولت بزرگ ماد را باید به عنوان مهمترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورد . رویدادی که موجب گردید تا نخستین دولت بر پایه " وحدت ملی " اقوام مختلف ساکن فلات ایران با مشترکات و پیوندهای فرهنگی ، استقرار یابد . بر اساس چنان شرایطی بود که دولت ماد امکان آن را یافت تا در کار ایجاد سازمانی گسترده و دقیق و متکی بر نهادهای قدرتمند در زمینه های سیاسی – اقتصادی – نظامی توفیق یابد و با الهام از ساختار کل جامعه و باورهای مردم ، اصول و قوانین بسیاری برای ایجاد نظم و استقرار عدالت و تنظیم روابط اجتماعی در ابعاد مختلف ، پایه ریزی کند . آنچه دولت ماد پایه گذارد ، در سده های مختلف پس از آن نیز همچنان مورد قبول و پا بر جاماند . دیاکونوف با توجه به کتیبه داریوش اول در بیستون ، نشان می دهد که نه تنها سازمان دولتی ، بلکه سازمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ شدید نظامات مادی ها بوده است . عمده ترین ویژگی دوران ماد را می توان به چگونگی فرهنگ و تمدن آن مربوط دانست . فرهنگ و تمدنی توانا و پویا و با هویت که تبلور سیر فرهنگی چند هزار ساله فلات را ، می توان در آن شاهد بود . فرهنگ و تمدنی منسجم و توانا که در عین در برگشتن تمامی پاره فرهنگهای منسوب به دولتهای مختلف مستقر در فلات – پیش از استقرار پادشاهی ماد – در مجموعه بیان کننده ساختار پیکری یگانه بود . و توانست تا پایان دوران هخامنشی ، به سیر خود ادامه دهد .





با طلوع دولت هخامنشی که به وسیله کوروش پارسی از خاندان معروف بنیاد گردید (حدود 550 ق.م) ، ایران در صحنه تاریخی جهانی نقش فعال و تعیین کننده ای یافت . همچنین ، این دولت منشاء و مرکز يك تمدن و فرهنگ ممتاز آسیایی و جهانی دنیای باستان شناخته شد.

کوروش ، پادشاه سرزمین انشان (انزان ، در حدود شوش نواحی ایلام جنوبی) و سر کرده سلحشور و محبوب طوایف پارسه (پارس) که قلمرو او و پدرانش در آن ایام تابع حکومت پادشاهان خاندان دیاکو محسوب می شد ، با شورش بر ضد آستیاگ و پیروزی بر او ، هگمتانه (اکباتان ، همدان) را گرفت (549 ق.م.) . وی ، خزاین و ذخایر تختگاه ماد را هم وفق روایت يك کتیبه بابلی ، به " انشان " برد و سرانجام به فرمانروایی طوایف ماد در ایران خاتمه داد .



غلبه سریع او بر قلمرو ماد که بلافاصله بعد از سقوط همدان تحت تسلط او در آمد ، در نزد پادشاهان عصر موجب دلنگرانی شد . کوروش برای مقابله با اتحادیه ای که با شرکت لیدییه ، بابل و مصر بر ضد او در حال شکل گرفتن بود ، خود را ناچار به درگیری با آنها یافت .

پس از آن ، بلافاصله با سرعتی بی نظیر که بعدها فقط فتوحات اسکندر خاطره آنها را تجدید کرد، به جلوگیری از هجوم کرزوس پادشاه لیدییه ، که با عجله عازم تجاوز به مرزهای ایران بود ، پرداخت . در جنگ ، کرزوس مغلوب شد و ساردیس (اسپرده ، سارد) پایتخت او به دست کوروش افتاد (546 ق.م.) .

این پیروزی ، آسیای صغیر را هم بر قلمرو وی افزود (549 ق.م.) ، اما ، قبل از درگیری با بابل و ظاهرًا برای آنکه هنگام لشکر کشی به بین النهرین مانند آنچه برای هوخ شتره ، پادشاه ماد ، در هنگام عزیمتش به جنگ با آشور پیش آمد، دچار حمله سکاها نشود ، چندی در نواحی شرقی فلات به بسط قدرت و تأمین حدود پرداخت . بالاخره ، با عبور از دجله حمله به بابل را آغاز کرد و تقریبًا بدون جنگ آن را فتح کرد (538 ق.م.) با فتح بابل ، سرزمینهای آشور و سوریه و فلسطین هم که جزو قلمرو نیونید- پادشاه بابل - بود نیز ، به تصرف کوروش در آمد . اما، در گریههایی که در نواحی شرقی کشور در حوالی گرگان و اراضی بین دریاچه خزر و دریاچه آرال برای او پیش آمدو ظاهرًا "به مرگ او منجر شد (529 ق.م.) ، او را از اقدام به لشکر کشی به مصر ، که در گذشته با لیدییه و بابل برضد وی هم پیمان شده بودند ، مانع گشت .



پسرش ، کمبوجیه این مهم را انجام داد (525 ق.م.) و بدین گونه ، مصر و قورنا (سیرنائیک) در شمال آفریقا هم جزو قلمرو هخامنشی ها در آمد و شاهنشاهی پارسی ها به وسعت فوق العاده ای که در تمام دنیای باستان بی سابقه بود، رسید . بالاخره ، داریوش اول (معروف به کبیر) که بعد از مدت کوتاهی (521 ق.م.) با ایجاد امنیت ، احداث شبکه های ارتباطی ، وضع قوانین و تنظیم ترتیبات مربوط به مالیات عادلانه ، به این دولت که در واقع میراث کوروش بود ، تمرکز و تحرك و استحکامی قابل دوام بخشید . معهذًا ، لشکر

کشیهای که داریوش در مرزهای غربی و شمال شاهنشاهی کرد و بیشتر ناظر به تامین وحدت و تمامیت آن بود ، در آسیای صغیر و یونان با مقاومتی مواجه گردید (499 ق.م.) که حل آن از طریق نظامی ، برای وی ممکن نگشت (490 ق.م.) .

پسرش ، خشایارشا هم که بعد از او به سلطنت رسید (486 ق.م.) در رفع این مقاومتها (480 ق.م.) که از عدم تفاهم بین حیات یونانی و اصول حکومت شرقی ناشی می شد ، توفیقی حاصل نکرد . حتی بعد از خشایارشا (465 ق.م.) هم . این سوءتفاهم بین ایران با شهرهای یونان مدتها ادامه یافت . معذا ، جانشینان دیگر داریوش و از جمله کسانی چون داریوش دوم (404 – 423 ق.م.) و اردشیر دوم (358 – 404 ق.م.) که هیچ يك ذره ای از لیاقت و کاردانی او را هم نداشتند ، در حل سیاسی این مساله و حفظ سیادت ایران در نواحی شرقی و مدیترانه ، دچار مشکلی نشدند . حتی شورش مصر بر ضد ساتراپ ایرانی خود (415 ق.م.) ، که يك چند آن سرزمین را از ایران جدا کرد ، و واقعه بازگشت ده هزار چریک یونانی از ایران (401 ق.م.) که نشانه ضعف نظامی ایران در آن ایام بود ، تمامیت شاهنشاهی ایران را متزلزل نکرد . به همین دلیل ، نظامات داریوش بزرگ و تدابیر سیاسی بعضی ساتراپهای ایرانی که مشاوران پادشاهان بودند ، همچنان حافظ وحدت و تمامیت قلمرو هخامنشی باقی ماند



این قلمرو وسیع که از حدود جیحون و سند تا مصر و دریای اژه را در بر می گرفت ، در عهد داریوش شامل تقسیمات اداری منظمی بالغ بر بیست استان (هرودوت) یا بیشتر (کتیبه ها) بود که در هر استان (خستره = شهر) يك ساتراپ (خسترپ = خسترویان = شهربان) به عنوان والی عهده دار امور کشوری بود . با آنکه این والی بر تمام امور مربوط به استان نظارت فایق داشت ، فرمانده پادگان استان و نگهبان ارگ آن تحت حکم وی نبودند . به این ترتیب ، ساتراپ با وجود اقتدار بالنسبه نا محدود ، همواره تحت نظارت پادشاه قرار داشت و فکر یا غیگری برای او ، چندان قابل اجرا به نظر نمی رسد . حکم و اراده پادشاه هم در سراسر این استانها قانون محسوب می شد و مطاع بود . اقوام تابع هم با آنکه در ادیان و عقاید و رسوم خود محدودیتی نداشتند ، در ضابطه تبعیت از حکم پادشاه ، به حفظ وحدت و تمامیت شاهنشاهی متعهد بودند . نمونه این تعهد ، از همکاری آنان در کار بنای کاخ داریوش در شوش پیداست . لوحه های گلی بازمانده از آن پادشاه ، نقش صنعتگران این اقوام و مصالح سرزمینهای آنان را در ایجاد این کاخ به یاد می آورد .

نام سرزمینهای تابع ، در کتیبه ای متعلق به مقبره داریوش که در نقش رستم می باشد ، به تفصیل این گونه آمده است : ماد ، خووج (خوزستان) پرتوه (پارت) ، هری ب و (هرات) ، باختر ، سغد ، خوارزم ، زرنگ ، آراخوزیا (رنج ، افغانستان جنوبی تا قندهار) ، تته گوش (پنجاب) ، گنداره (کابل ، پشاور) ، هندوش (سند) ، سکاوم ورکه (سکاها میاورای جیحون) ، سگاتیگره خود (سکاها می تیز خود ، ماورای سیحون) ، بابل ، آشور ، عربستان ، مودرایه (مصر) ، ارمینه (ارمن) ، کته په توك (کاپادوکیه ، بخش شرقی آسیای صغیر) ، سپرد (سارد ، لیدی در مغرب آسیای صغیر) ، یئونه (ایونیا ، یونانیان آسیای صغیر) ، سکایه تردریا (سکاها می آن سوی دریا : کریمه ، دانوب) ، سکودر (مقدونیه) ، یئونه تگ برا (یونانیان سپردار : تراکیه ، تراس) ، پوتیه (سومالی) ، کوشیا (کوش ، حبشه) ، مکبه (طرابلس غرب ، برقه) ، کرخا (کارتاژ ، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر) .

در بین این نامها ، ظاهرآ" سرزمینهای هم بود که ساتراپ جداگانه نداشت و به وسیله ساتراپ استان مجاور یا نزدیک اداره می شد . لوحه ای نیز در شوش به دست آمده است که به داریوش تعلق دارد و نام کشورهای تابع را – با اندک تفاوت – تقریباً" همانند آنچه در کتیبه نقش رستم او آمده است یاد میکند . فهرست دیگری را هرودوت (تواریخ 3 : 98 – 89) نقل می کند که بعضی اطلاعات جالب توجه را که درباره مقدار و ترتیب مالیات این نواحی ، به دست می دهد . البته ، این اطلاعات معلومات مندرج در کتیبه ها را نیز تکمیل می کند . همچنین ، تجدید نظرهایی را هم که ظاهرآ" که گاه در تقسیمات اداری کشور می باید پیش آمده باشد ، ارائه می دهد .

در يك کتیبه مربوط به تخت جمشید نیز که به نظر می رسد متعلق به مقبره یکی از پادشاهان هخامنشی و به احتمال قوی اردشیر دوم (حدود 358 ق.م.) باشد ، فهرست اقوام تابع شاهنشاهی ، این گونه آمده است : پارسی ، مادی ، خوزی ، پارتی ، هروی ، باختری ، سغدی ، خوارزمی ، اهل زرنگ ، اهل رنج ، تته گوش ، گندهاری ، هندی ، (اهل سند) ، سکایی هومه ورك ، سکایی تیز خود ، بابلی ، آشوری ، عرب ،

مصري ، ارمني ، اهل کاپادوکیه ، اهل سارد ، پوتي ، کوشي ، کرخايي . اينکه نام اقوام تابع در اين ايام که فقط بيست و هشت سال با کشته شدن داریوش سوم و انقراض هخامنشي ها (330 ق.م.) فاصله دارد، با آنچه در کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم درباره سرزمینهای تابع وي آمده است ، تقریباً تفاوتی ندارد ، نشان می دهد که هخامنشي ها تا پایان دوران فرمانروایی وحدت و تمامیت قلمرو خود را حفظ کرده اند . حتی ، قراین حاکی از آن است که در پایان عهد اردشیر سوم (338 ق.م.) چند سالی قبل از سقوط شاهنشاهی پارس ، دولت هخامنشي به مراتب قوی تر ، منسجم تر و منظم تر از پایان عهد خشایارشا بوده است .

شکست داریوش سوم (330 – 336 ق.م.) از اسکندر هم – غیر از مهارت جنگی فاتح مقدوني – تا اندازه زیادی باید به سبب فقدان روحیه جنگی و قدرت نظامی داریوش و به خصوص عدم استفاده او از تمام امکانات و فرصتهای مغتنم بوده باشد .

مدت دوام شاهنشاهی هخامنشي ، دویست و سی سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی – به خصوص در اوایل عهد – موجب توسعه فلاح ، تامین تجارت و حتی تشویق تحقیقات علمی و جغرافیایی نیز بوده است . مبانی اخلاقی این شاهنشاهی نیز به خصوص در عهد کسانی مانند کوروش و داریوش بزرگ متضمن احترام به عقاید اقوام تابع و حمایت از ضعفا در مقابل اقویا بوده است ، از لحاظ تاریخی جالب توجه است . بیانیه معروف کوروش در هنگام فتح بابل را ، محققان يك نمونه از مبانی حقوق بشر در عهد باستان تلقی کرده اند .

سلوکیان (۲۴۸ – ۳۲۴ پ.م)



یازده سال بعد از مرگ اسکندر که تمام آن مدت و حتی چند سالی بعد از آن هم جنگهای جانشینی او بین سردارانش در منازعات طولانی گذشت ، استان بابل به وسیله يك سردار مقدوني او به نام سلوکوس که پدرش انتیوکوس هم از سرداران فیلیپوس (فیلیپ) پدر اسکندر محسوب می شد، افتاد (312 ق.م.) . او سپس استان ایلام (خوزستان و بخشی از لرستان امروز) و سرزمین ماد (به استثنای آذربایجان) را هم بر قلمرو خویش افزود . بدین گونه ، دولت پادشاهی مستقلی به وجود آورد که به نام خود او " دولت سلوکی " (سلوکیان) خوانده شد و آغاز سلطنت او بعدها برای این دولت ، مبداء تاریخ گشت . (تاریخ سلوکی) . چند سال بعد ، به دنبال پیروزی که در جنگ بزرگ ایپسوس به دست آورد (301 ق.م.) ، سوریه و بخش عمده آسیای صغیر را هم بر قلمرو وسیع آسیایی خود افزود . قلمرو آسیایی او در آن هنگام ، تمام بخش آسیایی متصرفات اسکندر را شامل می شد و از سواحل شرقی مدیترانه تقریباً تا کرانه های سیحون را در بر می گرفت . اما چون این امپراتوری که در آسیا در واقع جانشین شاهنشاهی هخامنشي محسوب می شد ، بر خلاف آن دولت در این نواحی هیچ پایگاه قومی نداشت و به کلی يك دولت اجنبی به شمار می آمد . همین وسعت فوق العاده قلمرو و اشتمالش بر اقوام و سرزمینهای متنوع ، ادامه سلطه و حفظ وحدت و تمامیت آن را دشوار می کرد . از این رو ، سلوکوس و پسرش انتیوکوس که از اواخر عمر پدر شریک او بود ، با اقدام به ایجاد شهرها و مهاجرنشینهای یونانی – مقدوني در داخل آسیا ، سیاست یونانی مآب کردن آسیا را که اسکندر برای اداره آسیا طرح کرده بود ، دنبال کردند . از این رو ، در مدت فروانروایی سلوکوس اول و

انتیوکوس اول غیر از بیست و پنج شهر یونانی که به وسیله اسکندر در آسیا به وجود آمد، تعداد زیادی شهرهای یونانی نشین جدید نیز احداث گشت. این شهرها که خود بالغ بر شصت شهر بودند، از مرزهای غربی آسیای صغیر تا کناره سیحون و سند احداث گشتند که غالباً به نام سلوکوس و انتیوکوس، "سلوکیه" و "انطاکیه" خوانده می شدند، یا به نام مادر و زن سلوکوس، به ترتیب "لائودیکیا" (لائدیه) و "آپامنا" (افامیه) نام گرفتند. در راس این شهرها، می توان از سلوکیه نام برد. همچنین در کرانه غربی دجله که تختگاه ولایات شرقی سلوکیان محسوب می شد و انطاکیه در سوریه در ساحل نهرالعاصی (Orontos) که تختگاه دولت سوریه خاندان سلوکی به شمار می آمد. شهرهای دیگر، شامل پانزده انطاکیه دیگر، چهار سلوکیه، هشت لائودیکیه و دواپامنا می شد که تعداد کثیری از آنها در داخل فلات ایران از ماد و پارس تا پارت (خراسان) و سیستان واقع بودند. شهرهای دیگر هم که در آنها مهاجران مقدونی و یونانی ساکن شدند، نامهای یونانی یافتند. از جمله، سرزمین ری (رگ) "اوروپوش" خوانده شد و آنچه امروز نهوند نام دارد، در آن ایام به عنوان "لائودیکیه" خوانده شد. درپارس، مروسیستان نیز، شهرهایی به نام انطاکیه به وجود آمد، در ایلام هم لاقل سه شهر به نام اسکندریه خوانده شد، در هرات (هروه) و حتی در سرزمین سغد نیز، شهرهای به همین نام پا گرفت. همچنین به مهاجران یونانی و مقدونی که به این شهرها جلب می شدند، قطعه زمینی برای سکونت و کشت و کار داده می شد و در مقابل، خدمات نظامی بر آنان الزامی می گشت. احداث این شهرها، ناظر به ایجاد پادگانهای نظامی و ذخیره در نقاط سوق الجیشی برای مقابله با شورشهای محلی و ضد سلوکی بود. همچنین، دفع هر گونه توطئه و شورش بیگانه را نیز تسهیل می کرد. با آنکه این شهرها به وسیله شوراهای سازمانهای یونانی و موافق آداب و ترتیبات معمول در یونان و مقدونیه اداره می شد، غالباً اراده پادشاه در اکثر آنها بر سایر موازین حاکم بود و حکام و شوراها در عمل، همواره نقش انفعالی داشتند. از لحاظ اداری، قلمرو سلوکی، (لاقل در دوران اعتلای آن که بعد از سه چهار نسل از اخلاف سلوکوس پایان یافت) شامل حدود هفتاد و دو حوزه حکمرانی بود که هر چند حوزه آن، یک استان (ساتراپی) را تشکیل می داد، اما با وجود استقلال محلی ساتراپها، حکم پادشاه سلوکی بر سراسر قلمرو وی نافذ بود. پادشاه بر اعمال حکام تابع نظارت و اشراف داشت و برای اعمال این نظارت، دربار او گاه به صورت یک اردوی متحرک نظامی در نواحی مختلف کشور در حال حرکت بود. معزدا، با درگیریهایی که سه چهار تن جانشینان بلافاصله بعد از سلوکوس در سوریه و آسیای صغیر پیدا کردند، نظارت منظم و بلاواسطه آنان بر ولایات شرقی، تدریجاً کاستی گرفت. همچنین، با عکس العملهای ضد اجنبی که حتی از عهد سلوکوس اول در ماد ظاهر شد و یک بار هم یک شاهزاده سلوکی در این وقایع به همدستی با مخالفان متهم گشت، سلطه آنان در ولایات ایرانی به طور محسوسی روبه زوال رفت.

سرانجام، یونانیها باختر در مقابل دولت مقدونی سلوکی داعیه استقلال و انفصال یافت (250 ق.م). در پی آن، ولایات پارت و گرگان هم تحت رهبری خاندان ارشک از سرکردگان عشایر ایرانی آن نواحی، سر از ریشه انقیاد قوم برتافت (حدود 247 ق.م). سلوکیان که غالباً در سوریه دچار کشمکشهای محلی و حتی خانگی بودند، موفق به الحاق مجدد این نواحی به قلمرو خویش نگردیدند. حتی، در مقابل بسط این دولت جدید ایرانی، ولایات ماد و پارس و ایلام و بابل را هم از دست دادند (140 ق.م). از آن پس، قلمرو آنان منحصر به سوریه شد. اما، در آنجا نیز با توسعه طلبی روم مواجه شدند که استغراق آنان در جنگهای خانگی و دسیسه و فساد و عیاشی، امکان مقاومت در مطالع روم را برای آنان باقی نگذاشت. بدین گونه، امپراتوری محدود و در حال انحطاط سلوکی بعد از نزدیک دو بیست پنجاه سال فرمانروایی انقراض یافت (64 ق.م). سلوکس اول، معروف به فاتح (نیکاتور) اولین تختگاه خود را در بابل ساخت (سلوکیه). او پس از پیروزی بر سوریه، انطاکیه را در کنار نهرالعاصی تختگاه دائمی خود قرار داد و اخلاف او نیز بعد از آنکه سلوکیه بابل هم رانده شدند، امپراتوری سلوکی را در عمل به دولت سوریه ای مبدل کردند که آن نیز طعمه روم گشت. سلوکوس اول بعد از سی و دو سال سلطنت در موقعی که عازم تسخیر مقدونیه بود، کشته شد (281 ق.م). پسرش، انتیوکوس اول که از اواخر عمر پدر با وی در سلطنت شریک شد (293 ق.م)، وقتی به جای او نشست، از دعاوی پدر بر مقدونیه (278 ق.م) و آسیای صغیر صرف نظر کرد (261 ق.م). اما، با قدرت در مقابل هجوم طوایف وحشی بر نواحی مرزی قلمرو خویش ایستاد (273 ق.م) و عنوان منجی (soter) یافت. نقش او در ایجاد شهرهای یونانی، قابل ملاحظه بود. در واقع، قسمت عمده این طرح به وسیله او به انجام رسید. پسر وی، انتیوکوس دوم که بعد از او به سلطنت رسید، هر چند بخشی از آنچه را که پدرش عمداً از دست داده بود اعاده کرد، (251 ق.م) اما به اعاده قدرت در قلمرو میراث یافته موفق نشد. او حتی با ازدواج و طلاق یک شاهدخت مصری، اواخر ایام فرمانروایی خود را نیز قرین اغتشاش ساخت.

با سلطنت پسر و جانشین او، سلوکوس دوم (225-246 ق.م) عوامل تجزیه و اختلاف تدریجاً دولت

سلوکی را با دشواریهای جدی مواجه ساخت. وی، نه قادر به دفع طغیان باختر و پارت شد و نه در کشمکشهایی که با مصر یافت، حیثیت دولت خود را تأمین کرد. سلطنت پسر و جانشین او (سلوکوس سوم) فقط دو سال (223 – 225 ق.م.) به طول انجامید. برادرش، انتیوکوس سوم (187 – 223 ق.م.) معروف به "کبیر" در لشکر کشی به شرق، باختر و پارت اشکانیان را به اظهار انقیاد واداشت. اما، در حمله ای که به خاک یونان کرد، با قدرت روم برخورد کرد (188 ق.م.) و دچار وهن و سستی گردید. پسرش سلوکوس چهارم که بعد از او به سلطنت رسید (187 ق.م.) و فیلوپاتر (Philopater) خوانده شد، سیاست پدر را در رعایت حسن همجاری با روم مراعات کرد. همچنین، با مصر و مقدونیه نیز هراز هرگونه درگیری، خوداری ورزید. او به دست وزیر خود هلیودوروس (Heliodorus) نام کشته شد (175 ق.م.) و علت قتلش نیز مجهول ماند. انتیوکوس چهارم که بعد از سلطنت یافت، برادر او بود. خشونت وی در فلسطین با مقاومت یهود مواجه شد. کوششی هم که در مصر برای تسخیر آن سرزمین کرد، با دخالت روم نا موفق ماند. انتیوکوس چهارم، جهت رفع آنچه او آن را "غانله پارت" می خواند، لشکری هم به شرق کشید. اما، توفیقی نیافت و جانش را نیز بر سر این کار نهاد (163 ق.م.). سلطنت پسرش، انتیوکوس پنجم، مدت زیادی طول نکشید. وی یک سال بعد از جلوس در انطاکیه به وسیله دیمتریوس (پسر سلوکوس چهارم) به قتل رسید (162 ق.م.). دیمتریوس که چند به عنوان گروگان در روم زیسته بود، در بازگشت به سوریه – در دنبال غلبه بر مدعی – تا حدودی به اعاده نظم توفیق یافت و خود را منجی (Soter – سوتر) نامید. شورش یهود را هم که از چند سالی پیش از وی در فلسطین موجب اغتشاش شده بود سرکوب کرد (161 ق.م.) اما توفیقی که در این کار یافت وحشت و سوءظن همسایگان را تحریک کرد. سرانجام، در جنگ با یک مدعی موسوم به الکساندر بالاس (A. Balas) که همسایگان، از جمله مصر او را ضد وی تحریک کرده بودند کشته شد (150 ق.م.). فرمانروایی الکساندر بالاس (145-150 ق.م.) که خود را پسر و وارث انتیوکوس چهارم می خواند، سرآغاز یک نزاع بدفرجام خانگی در خاندان سلوکی بود که ضعف و انحطاط قطعی قدرت آن خاندان را در پی داشت. توسعه قدرت اشکانیان در جانب غرب، هر روز بیش از پیش سلوکیان را به سوی سوریه به عقب نشینی وادار می کرد. تلاش ناموفق دیمتریوس دوم هم که برای دفع غانله پارت به آنجا لشکرکشی کرد، به شکست و اسارت او انجامید (141 ق.م.). با آنکه برادر و جانشین او، انتیوکوس هفتم در مدت اسارت او توفیق قابل ملاحظه ای در غلبه بر دشواریها یافت، اما شکست او در جنگ با اشکانیان (129 ق.م.) سرانجام به قدرت سلوکیها در ولایات شرقی خاتمه داد. از آن پس، قلمرو سلوکیان منحصر به سوریه گشت و در آنجا نیز سلطنت آنان تا انقراض نهایی به دست روم (64 ق.م.) در جنگهای خانگی و در کشمکشهای بی سرانجام گذشت.

از دویست و چهل و هشت سال (64 – 321 ق.م.) مدت سلطنت آنان، ایران بیش از شصت و پنج سال (247-312 ق.م.) به تمامی در تخت فرمان آنان باقی ماند.

اشکانیان (۲۲۶ – ۲۲۸ م.پ)



سلطه جانشینان اسکندر بر قلمرو هخامنشی (با وجود خشونت نظامی سلوکیان) در سراسر ایران طولانی نشد و فترت حاکمیت در ایران، شصت و پنج سالی بیش نکشید. حتی، در همان دوران اقتدار نظامی سلوکیان – مقارن با سالیانی که مهاجران یونانی در استان باکتریا (باختر، بلخ) به رهبری سر کرده خویش به نام دیودوتس، اعلام استقلال کردند. (حدود 250 ق.م.) – در استان پارت (پارتیا، پرتوه) نیز دولت ایرانی مستقلی به وجود آمد که به نام موسس آن دولت، ارشکان (اشکان، اشکانیان) نامیده شد. بعدها به دنبال طرد

سلوکیان از ایران ، این دولت به شاهنشاهی بزرگی تبدیل شد که در توالی شاهنشاهیهای بزرگ شرق ، ششمین شاهنشاهی بزرگ دنیای باستان محسوب شد . این دولت طی چندین قرن فرمانروایی ، از بسیاری جهات هموار و رفیب و حریف روم بود .



ارشك اول مؤسس این دولت که بر وفق روایات ، سرکرده طایفه آریایی پرنی (اپرنی) از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکایی حدود باختر بود – بنابر مشهور – حدود دو سال بعد از اعلام استقلال کشته شد . برادر وی تیردات ، که جانشین او گردید خود را ظاهر" به احترام نام او ارشك خواند (ارشك دوم) . پادشاهان بعد از وی هم از همین بابت ، نام ارشك را به عنوان نوعی لقب بر نام خود افزودند . بدین گونه ، سلسله جانشینان ارشك به نام " ارشكان " خوانده شدند (اشکانیان) .



هر چند دولت اشکانی به وسیله ارشك اول و برادرش تیردات (که امروز دیگر تردیدی در تاریخی بودن آنان نیست) پایه گذاری شد ، اما تاسیس واقعی آن به وسیله میتره دات (مهرداد) اول ، (ششمین اشك) و تحکیم نهایی آن به وسیله مهرداد دوم ، (نهمین اشك) انجام شد . ظاهراً ، مقارن این احوال که چندی بعد منجر به طرد قطعی سلوکیان از ایران شد ، پادشاهان این سلسله خود را وارث ملك پادشاهان قدیم پارس (هخامنشیها) خواندند . چنانکه از يك مورخ یونانی (آریان) نقل شده است . نسبت خود را هم به هخامنشیها رساندند ، البته با انتساب به ارتخشیر دوم . اما ، شاهنشاهی پارت با شاهنشاهی هخامنشی به کلی تفاوت داشت . نه تنها نظام حکومت آن هرگز استواری و انسجام آن دولت را دارا نبود ، بلکه وسعت آن هم حتی بدون مصر که از زمان اسکندر به کلی از ایران جدا شد ، به پای وسعت شاهنشاهی هخامنشی نرسید . قلمرو آنان که شامل تعدادی دولتهای مستقل دست نشانده هم می شد ، در آنچه به وسیله حکام (ساتراپهای) اشکانی اداره می شد ، شامل هجده استان (ساتراپی) بود که یازده استان را از استانهای علیا و هفت استان را ، استانهای سفلی می خواندند . استانهای علیا ، شامل ولایات شرقی این قلمرو و استانهای سفلی خوانده می شد ، عبارت بودند از :

1. بین النهرین (Mesopotimia) با اراضی شمال بابل .
2. آپولونیاتیس (Apolloniatis) : جلگه واقع در شرق دجله .
3. خالونی تیس (Chalonitis) : بلندیهای اطراف زاگرس .
4. ماد غربی : حدود نهاوند .
5. کامبادین (Cambaden) : حدود بیستون و بخش کوهستانی ماد .
6. ماد علیا : اکباتانا (همدان)
7. رگیان (Rhagiane) : نواحی شرقی لایذت شرقی که اساتانهای علیا خوانده می شد ، از این قرار بودند :
8. خوارنه (Choarene) : سردره خوار .

کولیس	نه (Camisene) : ناحیسمس (و مکن)	اره ک	ویر .
هورکانی	10. (Hyrcania) : گرگ		ان .
اسد	11. تابنه (Astabene) : ناحیه	قوچ	توا (ان)
پارتی	12. (Parthyene) : خراس		ان .
اپ	13. ی کد	ابیه (Apavartice)	دود ک
مرگیان	14. (Margiane) : ولایه		رو .
آریه	15. (Aria) : ولایه	ت ه	رات .

16. بخ ائون (ش جنز Anauen) : وبي ه رات .
17. زرنگیان (Zarangiane) : زرنج ، کنارهامون .
18. اخوزي رخا (ج Arachosia) اهل علي اي هيرمن د در ناحي ه قند دهار .
ولایت سکستان در قسمت سفلاي هيرمن د ، دولت محلي مستقل داشت و بر خ لاف آنچه در بعضي مآخذ آمده است ، استان نوزدهم قلمرو اشکانيان محسوب نمي‌شده بود . اين اساتنهائي هج ده گانه که فقط قسمتي از قلمرو داخلي هخامنشيان بود ، تعدادي از اساتنهائي سابق هخامنشي هم در اين دوره به صورت امارته اي مس تقل در اطراف اين ولايت وجود داشت و فرمانروايي زنمذ اطاق خ و در امتد دو تحت الحمایه اش کانيان مامي شد ، هر قدر اين آنکه به به پادشاه متبوع و بد باج م ي دادند و در هنگام ضرورت ، سپاه مجهز در تحت فرمان او قرار م ي دادند ، در ساير امور اس تقلل داشتند . مع هذا ، در بعضي موارد هم از تبعيت دولت پارت خارج مي شدند و به تبعيت دولت مهاجم يا مخاصم در م ي آمدند . بدین گونه ، قلمرو اش کانيان شامل يك مجموع ه ملوك الطوائفي بود که ه خاندان ارشك ، در راس آنها قرار داشتند . آنها ، به ه خصوص در مواقع جنج ، وحدت و تماميت قلمرو اش کهارا تا مبن م ي کرد . تعدادي از اين دولتهائي که در نهايت جزو قلمرو رس م ي پادشاه اش کاني محسوب م ي شد ، از رار به
- 19 . ارمنستان که پادشاه مستقل آن ، غالبا " متحد و دست نشاندۀ پارت بود . اما ، با توجه به اینکه وي از
- 20 . امارت اسروئن (Osroene) رقي بين النهرين که تحت حکم سلاله عرب ابر (Abgar) اماره م ي شد مرکز آن ادسا (Edessa) ت که به يورف ه والره اخوانده شد .
- 21 . امارت کوردن (Cordoen) (يديت کوردن) جزو وب درياچه وان و مشرق دجله که ه سرزميني ک
- 22 . امارت آديابن (Adiabene) (حديب ، حاجي آبدن) کنار رود زاب که شامل سرزمين اش و ر ز آن خوالد (Arbela) دلي ي شد .
- 23 . امارت هتراه (Hattai) در واده ، واقع در مغرب دجله که ه قلعه ه اي اس توار داشت .
- 24 . امارت آتروپاتن (Atropaten) سرزمين آذربايجان که ماد كوچك نيز خوانده م ي شد و در دوران سلوكي هم مستقل بلون ولايت در عهد اشکانيان تحت حکمراني يك شاهزاده اش کاني اداره م ي شد . پادشاه اين ولايت متحد و تحت الحمایه اشك بود . آذربايجان در عهد سلوكي نيز مانند عهد اش کانيان ، يك مرکز ديني آريايي بعوين حال ، يك سنگر ايرانيگري در مقابل يوناني مآبي رايج عصر رني ز ي شد
- 25 . امارت ميسان (Mesene) در ارضي بين النهرين جنوبي در اطراف مصب دجله و فرات ق رار داشت و مرکز آن به نام خاراكس (Charax) بقرين مل مدل خرمنشكه وني واقع بود .
- 26 . امارت ايلام (Elymais) شرق دجله که شامل شوش و اهواز کنوني بود و تا قس متي از دره هاي زاگرس ادامه داشت . آنکه مهرداد اول آنجا را تسخير کرد ، بعدها دوباره اس تقلل محلي يافت و کانيان قي
- 27 . امارت پاره پاكند اهان كوچك محلي آن ، از زمان سلوكيان مس تقل بودند . در عهد اش کانيان ، قسمتي از نواحي جنوبي كرمان هم به آنان تعلق يافت . قلمرو آنان ، کانون آيين زرتشت و آتش مقدس قوم بود و با آنکه اشکانيان آنجا را به انقياد آوردند ، دعوي استقلال آنان باقي ماند . سرزمينهاي باختر وسغد ، هرگز جزو قلمرو اشکانيان در نيامچنانکه اراضي واقع در شمال دره اترک هم که ه جزئي از سرزمين عشايير داهه و سکايي بود ، از شمول در داخل قلمرو ارشکها خارج ماند . حتي ، طوايف ساکن در نواحي بارهادر مرزهاي رقي اش کانيان ، مزاحم و معارض دولتي آننيان م ي شدند . به دنبال طرد نهايي سلوكيان از خاك ايران ، دولت اشکاني که در توسعه به جانب غرب ظاهر " ناظر به تسخير تمام ميراث هخامنشيان بود ، با دولت روم که او نيز در توسعه به جانب شرق طالب دستيابي به ميراث فتوحات اسکندر به نظر م ي رسيد ، در نواحي ارمنستان سوريه با يك ديگر تصادم پيدا کردند . اولين تصادم ، بين يازدهمين اشك (فرهاد سوم) پمپه ، سردار معروف روم روي داد اين برخورد به جنگ منجر نگريد و در واقع فقط يك تصادم سياسي بود (حدود 63 ق.م) . تصادم واقعي ، اول بار در عهد ارد اول اشك سيزدهم واقع شد که محرك آن تجاوز کراسوس (سردار روم) به مرزهاي ايران بود اين برخورد در حاران (کبره شکست و قتل کراسوس و اسارت عده زيادي از سربازان او منجر گشت) (53 ق.م) . آن پس ، روم بارها با پارت که ه خود را حريف و هم باورد واقعي او نشاند ، به زور آزمايي پرداخت . بهانه ، مرزهاي سوريه و مسائل ارمنستان بود ، اما تعرض همواره جز در مواردی که پارت خود را ناچار به تلافي با استرداد م ي يافت ، از جانب روم م ي شد . بالاخره ، از عهد ارد اول (اشك سيزدهم) تا عهد اردوان پنجم (اشك بيست و هشتم) که آخرين پادشاه اين سلسله نيز بود

لا اقل هفت جنگ عمده ایران و روم را در روی یک دیگر قرار دادند. بار هم تیس فون، تختگاه
به دست
ت روم افتاد

اما، در تمام موارد سودای جهانگیری روم از طرف اشکانیان با مانع مواجه شد و روم هرگز موفق نشد که قسمتی از خاک ایران را به قلمرو خود ملحق کند، آخرین اشکانیان خاندان که به دهها مغرب اردشیر بابکان موسس دولت ساسانی گشت، حملۀ خاندان و نفرت انگیز کاراکالا امپراتور دیوانه روم را به شدت در هم شکست (152 ق.م). راساً، خاندان اشکانیان که در معروض قوط و راض بود، قلمرو خود را از پنج ایالتی به یک ایالتی ایران باختری. سلطنت اشکانیان، چهار صد هفتاد سال طول کشید و در این مدت، بیست و نه اشکانی از این سلسله در ایران فرمانروایی کریتیخت آن در دوران اعتلای سلطنت ایشان، تیس فون و سلوکیه در نزدیکی دجله بود. در اوایل تأسیس دولتشهر نسا در نزدیکی عشق آباد کنونی و شهردارا در ناحیه ابیورد و در هنگام تأسیس آن که پادشاه از بابل به ماد و پارت و گرگان می‌رفت، گاه اکباتان و گاه شهر هکاتوم پلیس (صد دروازه در قومن) مقر موقت دربارش بود که نظام ملوک الطوائفی که از اسباب فسادان تمرکز هرتقبود، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مضاعف می‌کرد و می‌شد و می‌شد نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست تسامح و اغماض اشکانیان را به نظر مخالفت می‌دید، از عوامل انحطاط دولت آنان به‌شمار می‌آمد که در مدت پنج قرن آن را در شرق و غرب مشغول داشت نیز، خود عامل عمده‌ای در ایجاد ناکسار سندیهای شد که از زیاده روی‌های دایم طبقات بین طبقه‌ای رودین جامع حاصل می‌شد. حاصل عمده فرمانروایی آنان، حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز، حفظ تمامیت ایران را با برتری و خرد ده روم به جانب شرق پندیده روم ورد، مساعی آنان اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای تاریخ ایران داشت.

ساسانیان (۲۲۳ - ۶۳۳)



ایران، پس از انقراض دولت پارتی (اشکانی) به مدت چهار قرن دوام یافت. در حکومت خاندان ساسانی در حدود سه سال آغاز حکومت اردشیر اول، نخستین شاهنشاه ساسانی، میان محققان اختلاف جزئی (در تاریخ را ملاک قرار می‌دهیم. بنا به) است. ما در اینجا محاسبه "نلدکه" را بر محاسبات دیگران ترجیح و آن ساسانی (یعنی، سالی که در آن به شاهنشاهی رسید) با محاسبه نلدکه، نخستین سال شاهنشاهی اردشیر اول سپتامبر سال 226 مسیحی (مطابق با سال 538 سلوکی) آغاز می‌شود که سال بیست و پنجم و بیست و هشتم که ساسانی بر سرتاسر ایران است و پایان حکومت این خاندان، در سال 651 یا 652 م. است حکومت دولت حکومت ساسانیان بر سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مشرق ایران است. بنابراین، ایران بیش از چهار صد سال (426 سال) ادامه داشته است.

دولت ساسانی یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده در این چهار صد سال، شده بود. مرزهای آن در مشرق، تا دره رود سند و پیشاورو در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده است که تا دریای سیاه می‌رسید و در شمال غربی، تا کوه‌های قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم،

و جانشین آن یعنی روم شرقی با بیزانس بود . مغرب ، رود فرات به طور کلی مرز این دولت با حکومت روم می شد ، ولی فرات می رفت و گاهی هم به این سوی فرات منتهی البته ، گاهی این مرز خیلی فراتر از رود میان دو دولت بیزانس و ساسانی صرف نظر از کششها و فشردهگیها می توان رود فرات را مرزی طبیعی دانست .



انس دولا بهریمشورق متصرفات خود با دولت ی نیرومند مانند دولت ساسانی سرکار داشت و آن را قویترین خصم خود می دانست ، گرفتاریهای زیادی هم در مغرب و هم در شمال متصرفات خود به خصد و ص در اروپا داشت این گرفتاریها ، مانع از می شد که دولت بیزانس همه هم و توجه خود را مصروف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب ، دولت سامانی ، مانند دولت اشکانی ، توانسته بود پایتخت خود را تیسفون در کنار دجله قرار دهد و از نزدیک ی پایتخت به مرزهای ای دشت من ، بیم ی نداشته باشد دولت ساسانی هم ، در مشرق و شمال مرزهای خود ، گرفتاریهای زیادی داشت که گاهی مرحله خطرناک و تهدید کننده ای می رسید . گونه ، سیاست خارجی دولت ساسانی در سرتاسر این جهان قرار ، در روابط با شرق و غرب خلاصه می شد . اما دولت ساسانی در این مدت خود را به حد کافی نیرومند نشان داد و توانست مملکت ایران را از آسیبهای مخرب و خطرناک نگذرد و در داخل مملکت برای مردم ایران ، زندگی مرفه قرارین با امنیت تامین کند .

این حکومت ، فرهنگی در زمینه سیاست و مملکت داری و اخلاق و روابط سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد که پس از انقراض و اضمحلال سیاسی ، اثرات خود را در نسلهای بعدی و فرهنگی اقوام مجاور ، به طور بارزی نشان داد .



با اینکه دشمنان شناخته شده دولت ساسانی ، دولت متمدن بیزانس و دولتهای نیمه متمدن شمال و مشرق کشور بودند ، سقوط این دولت نه از سوی این دشمنان بلکه از جانبی بود که هرگز انتظار آن نمی رفت و آن دولتی بود که با آنکه جنبه نظامی آن از اقوام بیابان گرد بود ، ولی بنیه سیاسی و اجتماعی آن بر پایه بینش دینی و فکری نیرومندی بود که دولتها و دشمنان دیگر ساسانی فاقد آن بودند . دولت اسلامی که در اوایل قرن هفتم میلادی در مدینه ، تشکیل شده بود ، از جهت روحی و معنوی چنان قوی بود که تسلط آن بر ممالک مجاور ، مانند تسلط اقوام با دین نشین و صحرانورد دیگر ، موقتی نبود ، بلکه چنان عمیق بود که با همه گسستگی و ضعف سیاسی و نظامی آن ، پس از دو قرن سلطه ، اثرات معنوی و فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد . زادگاه دولت ساسانی ، " ایالت " پارس بود . چنانکه معلوم است ، در دولت پارتی یا اشکانی در ایالات و ولایات مختلف ایران ، حکومتی محلی نیمه مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی ، تابع دولت مرکزی بودند که دولت سلطنتی بود و در رأس آن شاهنشاه قرار داشت . در ایالت پارس نیز ، چنین حالتی وجود داشت . از این پادشاهان آن ، مانند اردشیر ، دارا ، منوچهر (در صورتهای قدیمی آن) روی آن نوشته شده و این نشان می دهد که یاد پادشاهان هخامنشی و اساطیری در میان حکام محلی زنده بوده است . وجود بناهای عظیم تخت جمشید و بناهای دیگر ، در زنده بودن خاطرات گذشته در میان فرمانروایان پارس ، به طور قطع موثر بوده است . بر روی سکه های قدیمتر ، عنوان این پادشاهان به خط آرامی " فرترکه " است . بر این سکه ها ، نقش پادشاه نشسته بر تخت یا ایستاده در برابر آتشگاه با درفش که به احتمال همان درفش کلوین است دیده میشود . بنابر تاریخ طبری (که منقول از خدای نامه است) در اواخر حکومت اشکانیان ، در



ایالت پارس حکام متعددی بوده اند و در ناحیه استخر ، حکومت در دست خاندان بازرنگی بوده است . در این زمان که مقارن ظهور اردشیر بوده ، مردی به نام گزهر (گوچتر ، گوی چهر) از این خاندان حکومت داشته است.

ساسان که نام خاندان ساسانی از اوست ، به گفته طبری ، صاحب (نگهدار) آتشکده استخر بوده است که به نام آتشکده ناهید یا آناهید معروف بود . در کتیبه سه زبانه کعبه زرتشت که به دستور شاپور اول – پادشاه ساسانی – نقش شده است ، ساسان عنوان " خدا " دارد که به معنای خدای آفریننده جهان نیست ، بلکه عنوان سلطنتی باید باشد (مانند اعلیحضرت . رجوع شود به " میراث ایران " ، فرای ، ص 208 و نیز کلماتی چون خانه خدا و کدخدا و در مقیاس بالاتر یعنی کشور خدا = پادشاه) . شاپور در این کتیبه خود را نیز " خدا " ولی پرستنده مزدا خوانده که دلیل کافی بر این است که مقصود از " خدا " معنای مصطلح امروزی آن نبوده است . شاپور پدرش اردشیر را نیز خدا و پرستنده " مزدا " و شاهنشاه ایرانیان معرفی کرده ، در حالی که خود را " شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان " خوانده و جد خود بابک را ، فقط شاه نامیده . این به آن معنی است که بابک فقط یک حاکم یا شاه محلی بوده و حکومت اردشیر از سرزمین واقعی ایرانیان تجاوز نکرده بوده است . همچنین ، فقط شاپور در این کتیبه نذورات و قربانیهایی برای ارواح خاندان و خویشان سلطنتی دستور داده ، از ساسان نام برده ولی او را " شاه " خوانده . می توان از این نکته چنین استنباط کرد که آنچه در کارنامه اردشیر بابکان و در شاهنامه فردوسی آمده (درباره اینکه ساسان پدر واقعی اردشیر بوده است) به حقیقت نزدیکتر است . در این دو روایت که قسمت بیشتر آن افسانه است ، ساسان از نسل شاهان کیان معرفی شده که پس از آوارگی و دربه دری پدرانش ، از هند به ایران آمده و چوپان بابک پادشاه پارس شده و بابک پس از دیدن خوابی ، دختر خود را به ساسان داده و اردشیر از این ازدواج به وجود آمده و بابک او را پسر خود خوانده است . به همین سبب ، شاپور در کتیبه خود صورت رسمی را ، که اردشیر پسر بابک بوده ، آورده ، اما از ساسان به عنوان جد بزرگ خود یاد نکرده است . البته بودن ساسان از نسل کیانیان و آوارگی اجداد ساسان و چوپان او افسانه است



بابک نیز ، بنابر روایت طبری ، منصب روحانی ریاست آتشکده آناهید را دارا بود و از زنش که رودک یا روتک نام داشت ، اردشیر به وجود آمد . البته ، بابک پسر دیگری هم به نام شاپور داشته که ظاهراً بزرگتر از اردشیر بوده است . گزهر یا گوچتر ، پادشاه بازرنگی ، غلامی اخته به نام " تیرا " داشت که " ارگبذ " شهر دار ابگرد بود . (ارگبذ به معنی کوتوال یا صاحب و دارنده قلعه می باشد) . بابک که هنوز شاه یا حاکم نبود ، و فقط نگهدار آتشکده استخر بود ، از گزهر خواست که تیرا فرزند او (اردشیر) را تربیت کند تا بتواند پس از او ، ارگبذ دار ابگرد گردد . اردشیر پس از تیرا ارگبذ دار ابگرد شد ، ولی به آن اکتفا نکرد و حکومت خود را به تدریج به شهرهای مجاور بسط داد و سرانجام بر خود گزهر عاصی شد و از پدرش بابک خواست تا او گزهر را بکشد . بابک ، پس از تحقق خواست اردشیر ، از اردوان ، شاهنشاه اشکانی نیز خواست که مقام گزهر و خاندان بازرنگی را به او دهد . اردوان با این کار موافقت نکرد ، ولی بابک به این مخالفت وقعی ننهاد . زیرا ، سلطنت اشکانی در حال ضعف بود و برای شاهنشاهی آن ، دو مدعی یکی به نام بلاش و دیگری به نام اردوان وجود داشت . در سالنامه سریانی اربل آمده است که بلاش (چهارم) پادشاه اشکانی با پارسیان جنگید و پارسیان چندین بار شکست خوردند تا آنکه آنان با مردم ماد و پادشاهان آدیابنه و کرکوک متحد شدند و سرانجام دولت پارت را برانداختند . از این گفته برمی آید که بابک در آغاز مخالفت با اشکانیان ، از ایشان شکست خورده بود . پس از مرگ بابک ، شاپور (پسر بزرگتر او) به حکومت رسید ، ولی او در اثر حادثه ای کشته شد و اردشیر حکومت پارس را به دست آورد و مخالفان خود را در پارس یکی پس از دیگری مغلوب کرد و بعد از آن به کرمان حمله برد و پادشاه آن را که بلاش نام داشت ، دستگیر نمود . پس از آن ، یکی از پسران خود

را که اردشیر نام داشت حاکم کرمان کرد و سپس ، بر سواحل خلیج فارس مسلط شد. اردوان شاهنشاه اشکانی ، پس از شنیدن اعمال خود سرانه اردشیر ، نامه تهدید آمیزی به او نوشت و پادشاه اهواز را مامور کرد که او را دستگیر کند . پادشاه اهواز در محل اردشیر خره (از نواحی پارس) از ابر سام (فرستاده اردشیر) شکست خورد. اردشیر به اصفهان حمله کرد و پادشاه آن را که " شادشاپور " نام داشت ، اسیر کرد . پس از آن ، بر خوزستان و میسان (در واقع در جنوب عراق و مصب دجله و فرات) دست یافت . میسان با میشان یا مسنه و خاراکنه ، از دیرباز برای خود دولتی مستقل داشت که البته از شاهنشاه اشکانی اطاعت می کرد . تاریخ تصرف میسان یا مسنه ، در سال 223 مسیحی بوده است . جنگ سرنوشت ساز میان اردوان و اردشیر در صحرائی " هرمزدجان " یا " هرمزدگان " روی داد که موقعیت آن معلوم نیست ، ولی آن را در خوزستان دانسته اند.

" ویدن گرن " خاور شناس سوئدی ، آن را در گلپایگان امروزی می داند . پسر اردشیر – شاپور – در جنگ با اردوان شجاعت زیادی از خود نشان داد و " داد بناد " کاتب یا وزیر اردوان را به دست خود کشت . پس از شکست قطعی اردوان ، ارمنستان و بین النهرین و ماد بزرگ با آذربایجان به دست اردشیر افتاد . اردشیر بر تیسفون ، پایتخت دولت اشکانی ، در ساحل دجله ، دست یافت و آن را پایتخت خود قرار داد . در ساحل غربی دجله ، از دیر باز شهر سلوکیه وجود داشت که در سال 312 پیش از میلاد به وسیله " سلوکس نیکاتور " بنا شده بود و از مراکز فرهنگی و بازرگانی مشرق زمین بود . این شهر در سال 164 م. از سوی رومیان ویران گردید و به همان حال بود تا آنکه اردشیر پس از فتح تیسفون آن را از نو باز ساخت و نام آن را " وه اردشیر " یا " به اردشیر " گذاشت . همان که آن را به عربی " بهر سیر " میخواندند و از جمله هفت شهر پایتخت ساسانیان گردید که به سریانی " ماحوزی " و به عربی " مداین " خوانده می شد . تصرف ارمنستان به دست اردشیر ، به آسانی صورت نگرفته است و بعضی می گویند: تصویری که از اردشیر و شاپور در سر راه سلماس به ارومیه بر سنگ کنده شده ، به یاد بود فتح ارمنستان به دست اردشیر بوده است . شاید ، بتوانیم این نقش را از زمان شاپور اول بدانیم نه اردشیر ، زیرا فتح نهایی ارمنستان به دست اردشیر نبوده و در زمان شاپور اتفاق افتاده است . چنانکه گفتیم ، شاپور پدر خود (اردشیر) را در کتیبه کعبه زرتشت ، " شاهنشاه ایرانیان " و خود را " شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان " خوانده است .

چنانکه قبلاً هم اشاره شد، شاهنشاهی اردشیر بنا بر محاسبه نلد که 26 سپتامبر سال 226 م. بوده است و این ، همان سالی است که در آن اردشیر به سلطنت رسیده و مطابق است با سال 538 سلوکی . شاید، این سال ، شکست اردوان و یا سال فتح تیسفون و پایتخت شدن آن باشد . بعضی تاریخ شکست اردوان را بنابر محاسباتی که کرده 28 آوریل 224 م. گفته اند و در این صورت ، سال 226 م. باید سال تصرف تیسفون باشد که شاهنشاهی اردشیر در آن روز مسجل شده است . اردشیر پس از فتح ولایات غربی ، متوجه مشرق ایران شد و سیستان و گرگان و ابرشهر (نیشابور) و خوارزم و مرو و بلخ را گرفت و به پارس بازگشت . در آنجا، پادشاهان کوشان و طواران و مکران رسولانی نزد او فرستادند و اظهار انقیاد کردند . این می رساند که اردشیر به این نواحی نرفته است و چون اشکانیان را بر انداخته بود ، ممالک و ایالات نیمه مستقل تابع یا با جگزار اشکانیان ، سلطنت تازه را به رسمیت شناخته اند . اردشیر در اواخر سلطنت خود ، شاپور را در حکومت شرکت داد . و این از سکه هایی که نیمته هر دو تن بر آنها نقش بسته است ، معلوم می شود .

در تاریخ طبری به پیروی از خدای نامه ، قیام اردشیر بر اشکانیان را به سبب باز گرداندن قدرت شاهان کیانی (هخامنشی) که به دست اسکندر مقدونی بر افتاده بود و زنده کردن شکوه و جلال گذشته ایرانیان ذکره کرده است . در اینکه اردشیر از پارس ، زادگاه اصلی هخامنشیان ، برخاسته بود و اینکه بناهای عظیم دوران شاهان ایران پیش از اسکندر همواره در چشم پارسیان بوده است ، شکی وجود ندارد . همچنین ، هیچ تردیدی نیست در اینکه اشکانیان را به سبب طرفداری از فرهنگ یونانی که یادگار حمله اسکندر بود ، در پارس منفور می داشتند و این از اقدامات بعدی اردشیر در تقویت آیین زرتشتی و جاه طلبیهای او در بازگرداندن

سرزمینهای شاهان هخامنشی معلوم می شود . از همین رو ، اردشیر پس از استوار ساختن موقعیت خود شروع به دست اندازی به متصرفات روم شرقی در سوریه کرد و در سال 230 م. نصیبین را گشود . رومیان در سال 232 م. به ارمنستان و بین النهرین حمله کردند و الکساندر سوروس ، سپاه اردشیر را شکست داد ، اما ، کشته شدن او در سال 235 م. دولت روم را دچار آشفتگی کرد و اردشیر از این وضع استفاده نمود و در سال 238 م. نصیبین و حران را از رومیان گرفت . ظاهراً ، در اواخر سلطنت اردشیر بود که شهر " هتره " یا " الحضر " ، شهر مهمی در تکریت عراق، پس از مقاومت سختی به دست ایرانیان افتاد . بعضی ، فتح الحضر را به دست شاپور اول و آن را نتیجه خیانت دختر ضیزن (پادشاه الحضر) می دانند که عاشق شاپور شده بود . این قصه افسانه ساختگی است ، ولی حقیقتی در آن هست و آن اینکه شهر الحضر قلعه مستحکمی بوده و تصرف آن به آسانی صورت نگرفته است .

اردشیر اول پس از 14 سال و ده ماه سلطنت از جهان و پسرش ، شاپور اول به جای او بر تخت نشست (در سالی که آغاز آن سپتامبر سال 241 م. مطابق با 538 سلوکی بود) .

اردشیر ، هم سرداري بزرگ و جنگجو و فاتح بود و هم پادشاهي با کفایت و سازنده و مدبر . او مملکت پهنلور ایران را تحت اداره مرکزي واحدي درآورد و شهرهاي زيادي را بنا و يا باز سازي کرد ، و به نام خود نامید . وي در تامین آسایش و رفاه و نظم مملکت کوشید و آیین زرتشتي را قدرت تازه‌اي بخشید . همچنین ، از آنجا که اجداد و شاید خود او روحانیت داد و این معني در استوار داشتن موقعیت او و شاهان بعدي ساساني ، نقش مهمي داشت و موجب ثبات و پایداری آن گردید .

اردشیر ، يك حکومت ملي بر پایه فرهنگ ایراني بنا نهاد و جلو نفوذ فرهنگ یوناني را که از زمان سلوکیان و اشکانیان به تدریج در ایران راه یافته بود گرفت . به همین سبب ، در تاریخ ایران باستان يك چهره درخشان و استثنایی است و دوام حکومت ساساني در چهار قرن ، به طور حتم نتیجه سیاست اصیل و خردمندانه اوست . او شهرهاي " اردشیر خره " و " رام اردشیر " و " ریواردشیر " را در ایالت پارس بنا نهاد و شهر " کرخا " را در " مسنا " (میسان) بازسازي کرد و آن را " استر آباد اردشیر " نام نهاد . همچنین در آن منطقه و هشت آباد اردشیر " را ساخت که بعدها در قرن اول هجري ، شهر " بصره " درجاي آن ساخته شد . از شهرهاي دیگری که به او نسبت مي دهند ، " هرمزدارشیر " است در خوزستان که بعدها " هرمشیر " خوانده مي شد و در " بحرین " (در قسمت ساحل شرقي عربستان) " پسا اردشیر گ " است که " خط " نامیده مي شد و در شمال عراق ، " نودارشیر " یا " حزه " است .

فتوحات بزرگ در بیرون از مرزهاي ایران در زمان شاپور اول ساساني روي داد . شاپور کارهاي شاهانه خود را در کتیبه سه زبانه " کعبه زرتشت " در نقش رستم ، جاوداني ساخته است . او پس از آنکه پدرش (اردشیر) را از نژاد خدایگان و شاهنشاه ایران خوانده ، خود را نیز پرستنده مزدا و شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان نامیده و ممالکي را که زیر تصرف او بوده چنین بر شمرده : " ایالات پارس ، پارت ، خوزستان (سوزیانا) ، دشت میسان (مسنه) ، آسورستان (عراق) ، آدیابنه (حدیب) ، نوت خشتراکان یا نوداردشیر = موصل) ، عربستان (بیت عربایه ، نصیبین و نواحی مجاور آن) ، آذربایجان (آتروپاتنه) ، ارمنستان ، گرجستان ، ماخونیا (لازیکا) ، بلاسگان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبانی (اران) و تمام سلسله جبال البرز ، ماد ، هورکانیا (گرگان) ، مرگیانه (ناحیه مرو) ، آریه (هرات) ، و ممالک ماورای آن کرمانیا (کرمان) ، سکستان (سیستان) ، تورن (طواران) ، مکران ، پارادنه (بلوچستان) ، سند و ممالک کوشان تا مقابل پیشکیور (پیشاور) و تا مرزهاي کاشغر ، سغدیانه و تاشکند ، و آن سوي دیگر دریا (در جنوب) عمان . شاپور مي گوید : " ما امراء و حکام همه این بلاد متعدد را با جگزار و مطیع خود ساختیم " .

پس از آن شاپور فتوحات خود را در جنگ با رومیان شرح مي دهد و مي گوید: پس از آنکه ما در حکومت خود مستقر شدیم ، " گوردیان قیصر " سپاهی از گوت ها و ژرمن ها ترتیب داد و به آسورستان (عراق) حمله کرد . در مسیحه واقع در آسورستان ، نبرد سختي در گرفت و قیصر گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را نابود کردیم . رومیان ، فیلیپ را به قیصری برداشتند و او بر سر آشتی آمد و پانصد هزار دینار ، توان جنگی پرداخت ، مسیحه را (که در آن پیروز شده بودیم) " پیروز شاپور " نام کردیم (همان انبار دوره اسلامی) . قیصر روم باز گری کرد و به ارمنستان زیان وارد ساخت ، ما هم به متصرفات او حمله بردیم و در " باربلیسوس " (شهر بلس) شصت هزار سرباز رومی را شکست دادیم و سوریه را به باد غارت دادیم و این شهر را از رومیان گرفتیم : آناثا (عانه) ، برثه اروپان (قربه) ، برثا اسپورک (حلبیه) ، سورا ، باربلیسوس ، هیراپولیس (منبج) ، حلب ، قنسرین ، افامیه ، رفته ، زوگما ، اوریم ، گینداروس ، ارمناز ، قابوسییه ، انطاکیه ، خوروس ، سلوقیه ، اسکندرون ، اصلاحیه ، سنجار ، حما ، رستن ، زکویر ، دولوک ، صالحیه ، بصری ، مرعش (گرمانیکیا) ، تل بطنان ، خز ، و از کاپادوکیه : سنله و دومان و ارتانگیل و کلکیت و سونیدا و فرآتا ، که جمعا " سی و هفت شهر با دشتهای آن می شود .

در طی جنگهای سوم با روم ، هنگامی که ما به " حران و رها " حمله ور شده بودیم ، قیصر " والریان " رومی به ما آورد . او از شهرهاي اروپا و آسیا سپاهی جمع کرد که در حدود هفتاد هزار تن می شد . در آن سوي حران و رها جنگ بزرگی روي داد که در آن ما قیصر والریان را به دست خود اسیر و عده ای از سران سپاه و سناتورها و افسران و صاحب منصبان را در بند کردیم و آنان را به ایالت پارس بردیم . پس از آن ، سوریه و کیلیکیه و کاپادوکیه را ویران کردیم و سوزاندیم . در این جنگ ، شهرهاي سمیسط ، اسکندرون ، کاتابولون ، ایاس ، مصیصه ، مالون ، آدانا ، طرسوس ، ایچل و ... عین زربه ، نیکوپولیس ، انامور ، زلینون و ... سلفکه ، توانا ... قیصریه ، ارگلی و سیواس ... و قرمان و قونییه را به تصرف در آوردیم . " (بسیاری از شهرها که نامهای امروزشان مشکوک بود ، از قلم انداخته شد) .

پس از شاپور اول ، هرمزداول (14 سپتامبر 272 م.) و بهرام اول (14 سپتامبر 273 م.) و بهرام دوم (13 سپتامبر 276 م.) و بهرام سوم ، معروف به سکانشاه (پادشاه سیستان) ، در نهم سپتامبر 293 م. به ترتیب بر تخت نشستند . هرمزداول و بهرام اول ، هر دو پسران شاپوراول بودند و بهرام دوم ، پسر بهرام اول بود . در زمان بهرام دوم ، " کاروس " قیصر روم به ایران حمله کرد و تا تیسفون پیش رفت . ولی پس از مرگ قیصر ، رومیان عقب نشستند و در سال 283 م. بنابر معاهده ای ، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین را از ایران

گرفتند. در زمان بهرام دوم، هرمزد (برادرش) که حاکم خراسان و لقب کوشانشاه داشت، بر برادر عاصی شد. بهرام دوم این شورش را فرونشاند و پسر خود، بهرام (بهرام سوم) را با عنوان سکانشاه حاکم شرق ایران کرد. در زمان بهرام اول در سال 276 م.، "مانی" مؤسس معروف آیین مانوی پس از محاکمه کشته شد. پوست او را کردند و با کاه پر کردند و از یکی از دروازه های شهر "گندی شاپور" که از بناهای شاپور اول بود، بیاویختند. این دروازه به نام دروازه مانی معروف شد. بهرام سوم بیش از چهار ماه سلطنت نکرد و عموی پدر او، نرسی، پسر شاپور اول بر تخت نشست (در سال 293 م.). نرسی در جنگ با "گالریوس" (که از سوی دیو کلسین قیصر روم شده بود) شکست خورد و بنابر پیمان سال 298 م. پنج ناحیه از ارمنستان کوچک را به رومیان واگذار کرد. "تیرداد" پادشاه ارمنستان و گرجستان شد و به تبعیت دولت روم درآمد. این معاهده چهل سال طول کشید تا آنکه شاپور دوم (آغاز سال سلطنت او پنجم سپتامبر سال 309 م.) این معاهده را بر هم زد و اراضی از دست رفته را باز پس گرفت.

از نرسی کتیبه ای دو زبانه در "پایقلی" یا "پایکولی" واقع در خاک عراق به جای مانده است. در این کتیبه، فهرستی از بزرگان که نرسی را در برابر بهرام سوم حمایت کرده و خود از شاهان تابع دولت ساسانی بوده اند آمده است، که از جمله آنان: کوشانشاه و خوارزمشاه است که می رساند دولت ساسانی در مشرق و شمال شرقی ایران، حکومت و اقتدار خود را حفظ کرده بود.

پس از نرسی، پسرش - هرمزد دوم - در سالی که آغاز آن هفتم سپتامبر سال 302 م. بود بر تخت نشست. او را پادشاهی نیرومند و عادل وصف کرده اند. هرمزد، پس از هفت سال و پنج ماه سلطنت در گذشت. بزرگان ایران، فرزند او را که هنوز در شکم مادر بود و حدس می زدند که پسر خواهد بود به سلطنت برداشتند. او پس تولد، به نام شاپور خوانده شد و در تاریخ به "شاپور دوم" معروف گردید.

در ایام کودکی او قبایل عرب به ایران حمله و تا درون مملکت ایران نفوذ کردند. شاپور شایستگی خود را در همان زمان نوجوانی نشان داد و پس از آنکه خود قدرت را به دست گرفت، نخستین کاری که انجام داد بیرون راندن عربها از ایران بود. در جنگهای نخستین با رومیان، پیروز شد. شورش قبایل "خیونی" و "سکا" را در مشرق ایران خاموش کرد و آنان را مطیع خود ساخت. پس از آن، نامه تندبی به قیصر روم نوشت و در آن خود را شاه شاهان و برادر آفتاب و ماه، و از اجداد خود نیرومندتر خواند. همچنین، از قیصر خواست تا زمینهایی را که رومیان به غدر از اجداد او گرفته بودند باز پس دهد و اگر امپراتور جواب مساعدی ندهد، سپاهیان ایران پس از زمستان با قوای نظامی خود به روم حمله خواهند کرد. "کنستانس" در نامه ای که در پاسخ شاپور نوشت، خود را فاتح خشکی و دریا و پیروز در همه وقت خواند و در خواستهایی شاپور را رد کرد. همچنین، او را به در خواستهایی ناسنجیده و بیرون از حد ملامت کرد. شاپور، جنگ با رومیان را آغاز کرد و در سال 359 م. شهر "آمد" را پس از مقاومت سخت رومیان - گرفت. ژولین، امپراتور روم، به مقابله شاپور شتافت و در حمله هرمزد (برادر شاپور) را که به روم پناه برده بود با ارشاک سوم شاه

ارمنستان به همراه خود داشت. سپاه روم تا تیسفون پیش رفتند. ژولین امپراتور روم که به سبب بازگشتش از مسیحیت به "مرند" معروف است، در جنگ زخمی و کشته شد. "یوویان" جانشین او ناگزیر شد با شاپور صلح کند و بسیاری از اراضی را که از نرسی گرفته بودند، باز پس دهد. شهرهای سنجار و نصیبین به تصرف ایرانیان درآمد و شاپور، ارمنستان را نیز به دست آورد. در این میان، گوت ها به بالکان حمله ور شدند و رومیان ناچار گردیدند که در مهاده صلحی، قسمت اعظم ارمنستان را به ایران واگذار کنند. شاپور، مانند دیوکلسین امپراتور روم که استحکاماتی در سوریه و شمال عراق در برابر رومیان و عربها بنا کرد که به "خندق شاپور" معروف شد. در قفقاز نیز شاپور دست به ساختن استحکاماتی در برابر قبایل وحشی شمال زد و می گویند سد در بند (باب الابواب) را ابتدا شاپور آغاز کرده است. در زمان شاپور، تعقیب و آزار و رعایای غیرزرتشتی و مخصوصاً مسیحیان و مانویان و یهودیان به شدت دنبال گردید. آذرباد پسر ماراب

سپند موبد بزرگ زرتشتیان در زمان شاپور دوم بود و دین زرتشتی در زمان او قدرت و نفوذ بیشتری یافت. پس از مرگ شاپور دوم، اردشیر دوم به سلطنت رسید که نسبت او از لحاظ اینکه برادر یا پسر شاپور بوده است، محل تردید می باشد. جلوس او در 19 اوت سال 379 م. بود. حکومت او چهار سال طول کشید و چون او با بزرگان و نجبای دوران سرسازگاری نداشت، از کار بر کنار شد. پس از او، شاپور سوم از سال 383 تا 388 م. حکومت کرد و گویا در اثر حادثه ای کشته شد.

پس از وی، بهرام چهارم که پیش از سلطنتش به کرمانشاه معروف بود در سال 388 م. به سلطنت رسید و حکومت او یازده سال دوام یافت. در زمان شاپور سوم یا بهرام چهارم، ایران گرفتار جنگهایی در مشرق کشور بود. پادشاه کوشان که در بلخ استقرار داشت، احتمالاً با خاندان اشکانی حاکم بر ارمنستان خویشاوند بود.

پس از بهرام چهارم، یزدگرد اول معروف به یزدگرد در سال 399 م. بر تخت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد. یزدگرد خواندن او به دلیل خشونت او با بزرگان و ملائمت او با رعایای مسیحی بوده است. به طور کلی، او با پیروان ادیان دیگر رفتاری خوب داشت. می گویند او با دختری یهودی، به نام "شوش

دخت " که دختر راس الجالوت یهودیان بود ازدواج کرده بود . در زمان او ، مسیحیان در سلوکیه تیسفون مجمعی از اساقفه تشکیل دادند که به اختلافات میان خودشان پایان دهند . اما ، مسیحیان از حسن رفتار او سوء استفاده کردند و به بعضی از آتسکده ها آسیب رساندند و این موجب شد که یزدگرد آنان را تنبیه کند . در این زمان ، " ارکادیوس " امپراتور روم از او درخواست نمود که قیومت پسرش تئودوزیوس دوم را بر عهده گیرد . یزدگرد این درخواست را پذیرفت و شخصی اخته را به نام آنتیوخوس بیزانسی فرستاد تا پس از مرگ ارکادیوس ، قیومت تئودوزیوس را بر عهده گیرد . پس از مرگ یزدگرد اول ، پسرش بهرام پنجم معروف به " گور " که در حیره تحت سرپرستی پادشاه لخمی تربیت شده بود و به ایران آمد و حکومت را از دست خسرو نامی که از سوی بزرگان به سلطنت رسیده بود ، گرفت (سال 420 م .) . بهرام را به شکار دوستی و عیش طلبی و معاشقه با زنان وصف کرده اند و داستانهایی از او در این باره بر جای مانده است . او لولیان را از هند آورد تا با آواز و موسیقی خود ، مردم ایران را سرگرم کنند . در زمان او تعقیب و شکنجه مسیحیان از نو شروع شد و بسیاری از این ایشان به خاک روم پناه بردند . با دخالت امپراتور و کشمکش مختصری که روی داد ، بهرام پذیرفت که فراریان مسیحی به ایران باز گردند و با ایشان خوش رفتاری شود و در عوض ، زرتشتیان ایرانی نیز در خاک روم در عبادت خود آزاد باشند . همچنین ، امپراتور روم مبلغی را برای حفظ گذرگاههای قفقاز از حمله " هونها " به ایران بپردازد . این مبلغ که هر ساله به ایران پرداخته می شد ، در ایران به معنی باج تلقی می گردید .

بهرام در جنگ با اقوام شرقی و شمالی موفق بود . این اقوام که ظاهر " " خونینها " بودند ، در کتابهای مورخان ایرانی به " ترک " معروف شده اند . سکه هایی به نام بهرام پنجم در بخار به دست آمده است که دلیل نفوذ ایران در ماوراءالنهر می باشد . در زمان بهرام پنجم مجمعی از اساقفه در ایران تشکیل شد و استقلال مسیحیان ایران را از کلیسای بیزانس اعلام کرد . مرگ بهرام را در اثر شکار و فرورفتن او با تلاقی دانسته اند .

پس از بهرام پنجم ، پسرش یزدگرد دوم در 438 م . به سلطنت رسید و حکومت او حدود 18 سال ادامه پیدا کرد . دوران سلطنت او به جنگ با اقوام شرقی که کوشانیان و به عبارت بهتر ، هفتالین یا هپتالیان یا هپتالان یا هیاطله که به جای کوشانیان در شرق و شمال ایران مستقر شده بودند ، گذشت . یزدگرد مدتی مقرر خود را در نیشابور خراسان قرار داد تا امنیت شرق ایران را تأمین کند . پس از آن ، به تعقیب مسیحیان در ارمنستان و غرب ایران پرداخت .

پس از یزدگرد دوم ، پسر بزرگتر او هرمزد سوم بر تخت نشست . ولی ، برادرش پیروز به کمک هیاطله ، سلطنت ساسانی را به دست گرفت (سال 457 م .) . پیروز ، شورش آلبانی ها را در شمال قفقاز خوابانید و بزرگان ارمنی را که در بند پدرش بودند ، آزاد کرد . در زمان او خشکسالی سختی در سرتاسر ایران روی داد .

پیروز در جنگ با همسایگان شرقی خود ، هیاطله ، شکست خورد . هیاطله را هونها سفید نامیده و آنان را دارای تمدن و فرهنگ بهتری دانسته اند . هیاطله از " کانسو " واقع در خاک چین به سوی مغرب حرکت کرده و به تخارستان هجوم برده بودند و چنانکه گفته شد ، پیروز در جنگ با ایشان شکست خورد و به اسارت ایشان در آمد . پیروز وعده داد که مبلغی برای آزادی خود بپردازد و پسرش کواد (قباد) را به گروگان بدهد و از مرز تعیین شده تجاوز نکند .

کواد ، دو سال به حالت گروگان نزد هیاطله ماند تا آنکه مبلغ جریمه از سوی پیروز پرداخته شد . پیروز این شکست را نتوانست تحمل کند و با سپاهی به کشور هیاطله حمله برد ، ولی شکست سختی خورد و کشته شد . دخترش به اسارت هیاطله در آمد و آنان تا مرورود و هرات را به تصرف خود در آوردند . پس از کشته شدن پیروز ، برادرش بلاش بر تخت نشست (484 م .) و او با هیاطله آشتی کرد و باجی سنگین به ایشان پرداخت . همچنین به ارمنیان امتیازات زیادی داد و دستور برچیده شدن آتسکده های زرتشتی را در خاک ارمنستان صادر کرد .

در زمان او ، شاخه نسطوری از کیش مسیحی مورد قبول بیشتر مسیحیان ایران واقع شد . بلاش در سال 488 م . معزول گردید و کواد (قباد) بر تخت نشست .

سلطنت کواد مصادف با انقلابی اجتماعی و سیاسی در ایران شد . مصلحی به نام " مزدک " به عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت و املاک میان مردم تبلیغ کرد و کواد ، خواه از راه میل واقعی به عدالت تبلیغی و خواه از روی مصالح سیاسی و کوتاه کردن نفوذ بزرگان و اشراف ، از او طرفداری کرد . این امر بر بزرگان و روحانیان زرتشتی گران آمد و به دستگیری گشتبند داد ، کنارنگ ، او را از سلطنت معزول کردند و برادرش جاماسپ (زاماسپ) را به جای او نشاندند . کواد به زندان افکنده شد . اما ، به دستگیری یکی از بزرگان به نام سیاوش ، از زندان گریخت و نزد هیاطله رفت . پادشاه هیاطله مقدم او را گرامی داشت و سپاهی را مأمور ساخت که با او به ایران بروند و او را به سلطنت برگردانند . جاماسپ تسلیم شد و کواد دوباره بر تخت نشست .

رومیان که از گرفتاریهای داخلی کواذ آگاه بودند ، از دادن مبلغ سالیانه برای حفظ معابر قفقاز خوددارد کردند . کواذ در جنگ با رومیان مهارت و قدرت خود را ثابت کرد و شهر تئودوزیوپولیس یا ارزروم را از میان گرفت و بلیزاریوس ، سردار معروف رومی ، را شکست داد و شهر آمد را تصرف کرد . ولی ، جنگ با رومیان همسشه به نفع کواذ نبود و سرانجام به صلح انجامید .

کواذ ، یکی از پسرانش را به نام خسرو (خسرو اول) ، که بعد لقب انوشیروان یافت ، ولیعهد و جانشین خود کرد . خسرو جوان به کمک بزرگان و روحانیان ، مزدک و پیروان او را کشت و آشفتگیهای اجتماعی ناشی از انقلاب مزدکیان را جبران کرد . خسرو اول انوشیروان از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران است و او را به سبب اصلاحات داخلی و به خصوص اصلاحات مالیاتی ، لقب عادل یا دادگر داده اند . خسرو انوشیروان که در سال 530 م. بر تخت نشسته بود ، پس از اصلاحاتی در سپاه و ساختار نظامی ایران ، در سال 540 م. به خاک روم حمله برد و تا انطاکیه پیش رفت و آن شهر را به تصرف در آورد و به باد غارت داد . در بازگشت شهری در نزدیک تیسفون ساخت که اسیران رومی را در آن جای داد و آن را " وه انتیوخ خسرو " نامید (شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است) . ایرانیان آن را رومگان نامیدند . امپراتور بیزانس ناچار طالب صلح شد و متعهد گردید که مبلغ گزافی به خسرو بپردازد . خسرو در بازگشت از شهرهایی که از رومیان گرفته بود ، مبالغ زیادی دریافت کرد که سبب شد امپراتور از مصالحه چشم بپوشد .

خسرو به متصرفات رومیان در کنار دریای سیاه حمله برد و شهرهای " لازیکا " و " پترا " را به تصرف در آورد . حملات بلیزاریوس ، سردار قیصر به نصیبین بی نتیجه ماند . پس از صلحها و نبردهایی چند ، سرانجام در سال 561 م. صلحی پنجاه ساله میان ایران و روم منعقد شد و خسرو " لازیکا " را به رومیان باز پس داد . در مقابل ، رومیان نیز متعهد شدند که سالانه مبلغی طلا به ایران بپردازند .

در شرق و شمال شرق ، خسرو با خاقان ترک ، که خود را به سرزمین هیاطله رسانده بود ، متحد گردید و این دو ، هیاطله را از میان برداشتند . از آن تاریخ به بعد ، ترکان با ایرانیان همسایه شدند و ظاهرآ ، " جیحون " مرز میان ایران و ترکان گردید .

سیاست خسرو در جنوب عربستان نیز به پیروزی منجر شد و دولت بیزانس به دستگیری حبشیان ، که به مذهب مسیحی مونوفیزیته (یعقوبی) در آمد بودند ، می خواستند بر راه بازرگانی دریایی و خشکی میان اروپا و هند مسلط شوند و دست ایرانیان را به کلی از دریای هند کوتاه کنند . در جریان حوادث ، ابرهه نامی که از حبشیان بود و بر یمن مسلط شده بود ، در حادثه حمله به حجاز و مکه کشته شد . این واقعه که در میان مورخان اسلامی به واقعه فیل و سال وقوع آن به " عام الفیل " معروف است ، در قرآن مجید نیز مذکور است (سوره 105) و ظاهرآ تولد حضرت رسول در همین سال ، یعنی حدود سال 570 م. مسیحی ، اتفاق افتاد .

در سال 572 م. خسرو اول به درخواست کمک سیف بن ذی یزن ، یکی از نجیب زادگان عربستان جنوبی پاسخ داد و يك نیروی دریایی به فرماندهی " وهرزدیلمی " برای بیرون راندن حبشیان از یمن فرستاد . این نیرو موفق شد که حبشیان را شکست دهد و بدین ترتیب ، عربستان جنوبی زیر نفوذ دولت ایران قرار گرفت . بر سر ارمنستان هم جنگهایی میان ایران و روم در گرفت که نتیجه نهایی آن ، پیروزی خسرو بود . او پس از 48 سال سلطنت ، در سال 579 م. در گذشت . اگر چه وسعت تصرفات او به پای تصرفات زمان شاپور اول و شاپور دوم (جز در مدتی کوتاه) نرسید ، ولی دوران سلطنت او دوران شکوه و اقتدار سیاسی و نظامی برای ایران بود . همچنین ، از لحاظ فرهنگی نیز زمان او درخشانترین دوران حکومت ساسانیان بوده است .

پس از او ، پسرش هرمزد چهارم بر تخت نشست . او اگر چه پادشاهی عادل بود ، اما در سیاست ناتوان بود و به همین سبب ، سردار نامدار خود معروف به " بهرام چوبین " را که در جنگهای متعدد در شرق و غرب فاتح شده بود ، بر اثر شکستی از کار بر کنار کرد . البته ، این امر خود موجب عصیان این سردار بزرگ گردید . در باریان و روحانیان نیز از هرمزد دل خوشی نداشتند و همه این امور سبب گرفتاری و مرگ او گردید . پس از او ، پسرش خسرو دوم معروف به " خسرو پرویز " به سلطنت رسید . البته ، لازم به ذکر است که این سلطنت گرچه درخشندگیهای چندی داشت ، اما مایه ضعف و علت اصلی سقوط دولت ساسانی نیز بود . بهرام چوبین مصمم شد که به تیسفون برود و خسرو را از سلطنت بردارد .

پس از حوادث چند ، خسرو به " موریقیوس " امپراتور بیزانس پناه برد و در ازای پس دادن بعضی از شهرها ، از او یاری خواست . موریقیوس او را با سپاهی یاری کرد و خسرو توانست با این سپاه ، بهرام را شکست دهد . بهرام نزد خاقان ترک گریخت و در آنجا به تحریک خسرو ، پس از مدتی ، کشته شد . بسطام ، دایی خسرو نیز که در گرفتاری هرمزد و پدر خسرو دست داشت سر به شورش نهاد و در ری اعلام استقلال کرد . همچنین ، به نام خود سکه زد ولی پس از ده سال مقاومت به دست یکی از هیاطله کشته شد . در بیزانس ، موریقیوس امپراتور که به خسرو یاری داده بود بر اثر شورش کشته شد و " فوکاس " نامی ، خود را امپراتور خواند . در این جریان ، خسرو بهانه خوبی برای باز پس گرفتن اراضی از دست رفته به دست آورد و به ارمنستان و شام و فلسطین حمله برد . سرداران او به نام " شاهین " و " شهربراز " شکستهای پی در پی به رومیان وارد آوردند و دمشق و بیت المقدس و مصر ، به دست ایرانیان افتاد . در این میان ، در روم مرد با

کفایتی به نام " هراکلیوس " (هرقل) زمان امور را به دست گرفت و پس از اصطلاحات مهمی در امور نظامی کشور ، روی به ایران آورد . در این حمله ، ایالات از دست رفته را باز پس گرفت و دستگرد - محل اقامت خسرو - و نیز شهرهای آذربایجان را به باد غارت داد . سرانجام ، بزرگان ایران بر خسرو شوریدند و او را به زندان انداختند و به دستياري پسرش شیرویه ، او را کشتند (سال 627 م.) این شکستهای پی در پی و نیز شکست ننگین سپاهیان خسرو در " ذوقار " از قبایل عرب ، بنیه نظامی و اقتصادی کشور را به تحلیل برد و ایران از فرد شایسته ای که بتواند زمان عبور را به دست گیرد محروم ماند .

در این میان دین اسلام ، به رهبري حضرت رسول اکرم (ص) در سرتاسر عربستان گسترش یافت و قبایل عرب تحت رهبري دینی و سیاسی اسلام ، متحد گردیدند . پس از وفات حضرت محمد (ص) این عربهای مسلمان به ایران و روم حمله بردند و سرتاسر شامات و سوریه و فلسطین و مصر را از دست رومیان گرفتند . همچنین در جریان جنگ قادسیه (در سال 636 م.) شکست قطعی بر سپاه یزدگرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانی (جلوس در سال 632 م.) وارد آوردند . با مرگ یزدگرد سوم (در سال 651 م. یا 653 م.) در مرو ، حکومت مقتدر و شکوهمند دولت ساسانی نیز به پایان رسید . دولت ایران در زمان ساسانیان از نظر نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به جایگاهی رسید که در تاریخ این ملت ، نظیر آن دیده نمی شود . وسعت متصرفات هخامنشیان ، بسیار بیشتر از ساسانیان بود ، ولی در برابر یونانیان (که ملتی کوچک و با سرزمینی نه چندان بزرگ بودند) نتوانست قدرت استواری نشان دهد و سرانجام ، مغلوب آنان شد . دولت اشکانی هم از لحاظ انسجام داخلی ، آن قدرت لازم حکومتی را نداشت . ساسانیان ، در مدت چهارصد سال توانستند در غرب با دولتی که از لحاظ تشکیلات نظامی مقتدرترین کشورهای آن عصر بود ، بجنگند و بارها آن دولت را شکست دهند . این حکومت ، در مشرق و شمال در برابر اقوام بیابان گرد مقتدر سخت مقاومت کرد و مملکت را از غارتها و تاخت و تازهای ایشان ، نجات داد . از لحاظ داخلی نیز ، تسکیلاتی منسجم با پایه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نیرومند به وجود آورد . دانش طب و نجوم در زمان ایشان در ایران پیشرفتهای کلی کرد و موسیقی مقام والایی یافت . هنرهای دیگر نیز ، کم و بیش پیشرفتهایی داشتند . به هر حال دولت ساسانی از پدیده های مهم دنیای قدیم است که همه مورخان به اهمیت آن روز به روز بیشتر

خلفای راشدین (۲۱-۱۱ هـ)



فتح ایران به دست مسلمانان در زمان خلفای راشدین

پس از آنکه حضرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه هجرت کردند و در سرتاسر شبه جزیره عربستان اکثر قبایل عرب را به دین اسلام در آوردند ، بر آن شدند تا مردم ممالک مجاور عربستان را نیز به دین اسلام دعوت کنند . برای این منظور ، نامه هایی به پادشاهان اطراف فرستادند ، از جمله برای خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی . چنانکه معروف است خسرو از نامه خشمگین شد و آن را پاره کرد . البته ، لازم به ذکر است که هدف حضرت رسول صرفاً " دعوت به اسلام بود نه تصرف اراضی و بلاد ، همان هدف و مقصدی که خداوند او را برای اجرای آن مبعوث کرده بود .

حضرت رسول اکرم (ص) پیش از وفات خود در سال یازدهم هجری، سپاهياني براي اين منظور به سرحدات شام گسیل داشتند. اما، وفات آن حضرت، به طور موقت این عملیات را متوقف ساخت. ابوبکر که همان روز وفات حضرت رسول اکرم (ص) به خلافت رسیده بود، تصمیم گرفت این برنامه را دنبال کند (اینجا محل بحث در اختلافات شیعه و سنی بر سر مشروعیت خلافت ابوبکر نیست و صرفاً آنچه از لحاظ تاریخی مورد موافقت همه فرق اسلامی است مدنظر می باشد).

پس از آنکه ابوبکر به خلافت رسید، عده ای از قبایل عرب از دین اسلامی برگشتند و از دادن صدقه و زکات (مالیات اسلامی) سرباز زدند. ابوبکر این قبایل را با زور مطیع ساخت و در جنگ مهمی با قبیله بنوحنیفه که پیروان "مسيلمه" (معروف به کذاب) بودند، آنان را شکست سختی داد. این جنگ، به جنگ با اهل رده (مرتدان) معروف است و سردار مسلمانان "خالدبن ولید" بود.

ابوبکر پس از فراغت از کار اهل رده، به پیروی از نیات حضرت رسول اکرم (ص) حمله به دو دولت بزرگ ساسانی و بیزانس را آغاز کرد. سپاهیان اسلام در جبهه روم سپاهیان بیزانس را شکست دادند. در جبهه شرق، یعنی کشور ایران، نخستین کسی که ابوبکر را به حمله به خاک ایران تشویق کرد، "مثنی بن حارثه شیبانی" بود. این شخص، پیوسته با قبیله و دار و دسته خود به متصرفات ایران در عراق می تاخت و اموال کشاورزان و دهقانان را غارت می کرد. آنچه که او را برای این تاخت و تازها جرات داده بود. در جریان آن جنگ، قبیله "بنوشیبان" و همپیمانان ایشان، سپاهياني را که خسرو برای سرکرب آنان فرستاده بود مغلوب کردند. جنگ ذوقار نتیجه سوء تدبیر و غرور خسرو پرویز بود که در سرتاسر سلطنت او دامنگیر ایران شده بود. همچنین، وی جنگهای بیهوده ای با بهرام چوبین (سردار معروف خود) و بسطام (دائی خود) و هراکلیوس (امپراتور بیزانس) به راه انداخته بود که به خرابی شهرها و شکستهای سخت و کشته شدن سرداران نامی و ناخشنودی مردم و بزرگان مملکت منجر گشت. سرانجام، خود نیز به امر پسرش (شیرویه) کشته شد.

پس از او، بزرگان ایران که از عاقبت اندیشی و حسن سیاست عاری و پیوسته از راه حسادت و کینه با یکدیگر در کشمکش بودند، نتوانستند بر اطاعت از پادشاهی متفق شوند. چنانکه معروف است، طی مدت کوتاهی چندین تن از شاهزادگان را به سلطنت برداشتند و سپس از بین بردند. سرانجام، چون خطر مسلمانان را به گونه ای جدی و مشهود دریافتند، به سلطنت یزدگرد پسر شهریار رضایت دادند. اما، این کار، هم بسیار دیر شده بود، و هم یزدگرد خود لیاقت و کفایت غلبه بر مشکلات را نداشت.

مثنی که در اراضی مجاور حکومت ساسانی با قبیله خود (بنوشیبان) اقامت داشت، از هرج و مرجی که در داخل ایران و در دربار ساسانی روی داده بود نیک آگاه بود و از آن موقعیت استفاده می کرد. چنانکه ذکر شد، اراضی کشاورزان و حتی شهرهای سواد (عراق) را پی در پی غارت می کرد.

پس از آنکه ابوبکر در خلافت خود مستقر شد، مثنی او را به حمله بر قلب مملکت ساسانی برانگیخت و ایرانیان را در نظر او حقیر و ترسو جلوه داد. ابوبکر که در آغاز از شوکت و قدرت ساسانیان در بیم بود، با سخنان مثنی جرات پیدا کرد و خالدبن ولید را به فتح استانهای عراق مامور نمود. همچنین، به مثنی دستور داد تا از خالد تبعیت کند و از دستورهای او پیروی نماید. خالد نخست نواحی "بانقباء" و "باروسماء" و "الیس" را، و پس از آن، "ابله" را، که در مدخل اروندرود و در محل بصره واقع بود، به دست آورد.

در این راستا، طی جنگ معروف به "ذات السلاسل" سپاهیان ایرانی را نیز به سرکردگی هرمز شکست داد.

اردشیر سوم، که پس از پدرش (شیرویه) به سلطنت رسیده بود، دو سردار ایرانی به نامهای "اندرزگو" و "بهمن جادویه" را با سپاهی مرکب از ایرانیان و عربهای تابع ایران که بیشتر مسیحی بودند، به جنگ خالد فرستاد. اما این سپاه هم در صفر سال 12 ه.ق. از عربها شکست خورد. خالدبن ولید در ماه ربیع الاول همان سال شهر حیره مرکز پادشاهان حیره (آل منذر، لخمی ها) را که تابع دولت ساسانی بودند، تصرف کرد.

مسلمانان در مقابله با دشمنان خود، آنان را در برابر یکی از سه امر مخیر می ساختند: پذیرش اسلامی، پرداخت جزیه، جنگ، چنانکه در فتح نخستین حیره، خالد با گرفتن مبلغی در حدود صدو نود یا دویست و نود هزار دینار، با اهل حیره صلح کرد. دهقانان "سواد عراق" منتظر بودند که نتیجه جنگ حیره به کجا خواهد انجامید. چون حیره به تصرف مسلمانان درآمد، طلب صلح کردند دو هزار هزار دینار جزیه پرداختند. ایرانیان، نواحی میان حیره و دجله را از دست دادند و چون اردشیر سوم در گذشت، دیگر کاری نتوانستند انجام دهند.

سیاست خالد در فتح شهرهای عراق آن بود که عربهای مسیحی را به جاسوسی از ایرانیان برانگیزد. خالد شهر مهم انبار را که در مغرب بغداد در کنار رود فرات قرار داشت تصرف کرد و شهر عین التمر را که حاکم آن از سوی ایرانیان (مهران، پسر چوبین) بود، تسخیر کرد. سپس اسرای آن شهر را برخلاف تعالیم اسلامی کشت و فقط چهل جوان نصرانی را که درس انجیل می خواندند باقی گذاشت پس از آن، ابوبکر، خالدبن ولید را مامور حرکت به سوی شام کرد. خالد هم با نیمی از سپاهیان خود عازم جبهه شام گردید. خود

ابوبکر نیز پس از دو سال واندی در مدینه وفات کرد و بنا به وصیت او ، " عمر بن خطاب " به خلافت مسلمانان برگزیده شد .

در شعبان سال 13 (ه.ق.) ایرانیان به سرکردگی بهمن جادویه ، سپاهیان مسلمانان را در موضعی به نام " قس الناطف " شکست دادند . سردار مسلمانان به نام " ابو عبیده ثقفی " نیز در این جنگ کشته شد . این جنگ در تاریخ اسلام به نام جنگ " جسر " معروف است . ولی چون دولت ساسانی به منتهای ضعف خود رسیده بود و اختلاف بزرگان و سرداران ایرانی از حد گذشته بود ، ایرانیان نتوانستند از این پیروزی بهره بگیرند و پس از تردید و دودلی ، یزدگرد پسر شهریار را به پادشاهی برداشتند و او نیز کسی نبود که بتواند بنای عظیم دولت ساسانی را که پایه های آن سخت و سست و لرزان شده بود از خطر انهدام نجات دهد . بر عکس عمر که رهبری مصمم و توانا بود ، در جنگ با ایرانیان مصمم تر گردید . یزدگرد سپاهی بزرگ را به سرکردگی " رستم فرخ زاد " مأمور مقابله با مسلمانان و جلوگیری از حمله ایشان کرد عمر نیز " سعد بن ابی وقاص " را با سپاهی که عده آنان به سی و چند هزار می رسید به جنگ با ایرانیان گسیل داشت . در " قادسیه " (واقع در پانزده فرسخی کوفه) جنگ شدیدی بین این دوسپاه روی داد . با آنکه ایرانیان مقاومت زیادی از خود دادند ، شکست سختی خوردند . با این شکست بود که راه تیسفون (یا مدائن) پایتخت شاهنشاهی ساسانی ، بر روی مسلمانان باز شد . عربهای مسلمان نخست در صفر سال 13 (ه.ق.) قسمت غربی مدائن را که " وی اردشیر " نام داشت متصرف شدند و آن گاه ، از دجله گذشتند و به سمت شرقی مدائن که کاخ معروف پادشاهان ساسانی معروف به " ایوان کسری " در آن قرار داشت رسیدند . در این بین ، اموال بیکرانی از غارت کاخهای سلطنتی نیز به دست ایشان افتاد . سپس ، مسلمانان در تعقیب یزدگرد و ایرانیان روی به شرق نهادند و در سال 16 (ه.ق.) به " جلولا " که در کنار نهر جلولا منشعب از رود دجله واقع بود رسیدند . در این راستا سپاه ایران را طی جنگ سختی به سرکردگی " مهران راضی " شکست دادند . پس از فتح حلوان و جنوب و شمال عراق به سرتاسر آن مملکت مسلط شدند . بعد از آن ، نوبت به خوزستان و لرستان رسید . عمر در ابتدا نمی خواست از حدود خوزستان و ماسبدان و مهرگان کدک (لرستان) تجاوز کند ، اما یکی از مشاورانش او را به تسخیر سرتاسر ایران تشویق کرد . وی به عمر گفت : مادام که پادشاهان ایران زنده است ، ایرانیان دست از مقاومت بر نخواهند داشت . عمر نصیحت او را پذیرفت و سردارانی را به فتح ایالت فارس (اردشیر خره و شاپور و استخر و فسا و دارابگرد) و کرمان و سیستان و مکران مأمور کرد .

عمر در سال 17 (ه.ق.) سعد بن ابی وقاص را مأمور کرد تا برای اقامت قبایل عرب که به ولایتهای غربی و مرکزی ایران (مادبزگ) حمله می کردند ، قرار گاهی دائمی پیدا کند . سعد ابتدا شهر انبار را برای این کار در نظر گرفت ، ولی هوای آنجا برای مردم عرب ناسازگار بود (به علاوه ، سپاهیان از زیادی مگس در زحمت بودند) . او پس از بررسی و جستجو ، محل شهر کوفه را برای این کار برگزید و زمینهای آن را میان قبایلی که با ایرانیان می جنگیدند تقسیم کرد . سپاهیان که از آن پس برای فتح غرب و شمال و مرکز ایران اعزام می شدند ، از این شهر و زیر نظر حاکم آن بودند .

در زمان بنی امیه سراسر ایران و عراق زیر نظر والیان کوفه بود که از مشهور ترین ایشان ، می توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد . در جنوب عراق هم قرار گاهی برای قبایلی که ایران را از جنوب مورد حمله قرار می دادند درست شد ، که همان شهر بصره است . لازم به ذکر است که سپاهیان اعزامی به خوزستان و بهبهان و فارس و کرمان و سیستان و مکران ، در این شهر اقامت داشتند . ایشان ولایتهای زیر نظر والی بصره را " ماه بصره " و ولایتهای زیر نظر حاکم کوفه را " ماه کوفه " می خواندند .

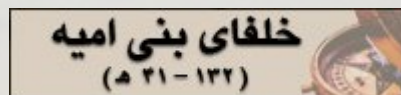
در سال 19 یا 21 (ه.ق.) فتح نهاوند که عربها آن را در تاریخ فتوحات مسلمانان در ایران " فتح الفتوح " می خوانند صورت گرفت یزدگرد سپاه بزرگی از فرماندهان شهرها و ولایتهای ایران به سرکردگی " فیروزان " برای مقابله با مسلمانان فرستاد . " عمر نعمان بن مقرن مزن " را برای مقابله با آنان تجهیز کرد . مسلمانان در نهاوند ایرانیان را شکستی سخت دادند اما سردار مسلمانان ، یعنی نعمان بن مقرن ، در این جنگ کشته شد . پس از فتح نهاوند ، همدان نیز به دست مسلمانان افتاد . فتح همدان و قزوین و ابهر و زنجان به دست قبایل مستقر در کوفه انجام گرفت . امیر کوفه که در آن وقت " مغیره بن شعبه " بود ، سپاهی به فرماندهی " براء بن عازب " فرستاد که در سال 22 (ه.ق.) ابهر و قزوین را فتح کردند . در زمان حکومت ولید بن عقبه بر کوفه ، مسلمانان با مردم گیلان و مغان و طالش (طلیسان) جنگیدند ، ولی ظاهراً موفقیتی به دست نیاوردند و فقط زنجان را متصرف شدند .

در سال 21 یا 23 (ه.ق.) مسلمانان در نتیجه جنگ سختی که با سیاوخش (پسر مهران ، پسر بهرام چوبین) کردند ، شهر مهم ری را به تصرف خود در آوردند . به دنبال فتح ری ، قوس (سمنان و دامغان) و گرگان به دست مسلمانان افتاد . اسپهبد طربستان ناگزیر به پیمان آشتی با مسلمانان شد . فتح آذربایجان و مغان و اران نیز ، در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاد . مسلمانان از راه دربند (باب الابواب) به مملکت خزرها تاختند و تا بلنجر (مرکز خزرها) پیش رفتند . مسلمانان نتوانستند در آنجا بمانند و در سالهای بعد از خزرها شکست خوردند و سرداران ایشان کشته شدند . یزدگرد پس از جنگ جلولا به ری و از آنجا به اصفهان و کرمان و

خراسان رفت . وي در اين سفر آتش مقدس را به همراه خود داشت تا آنکه در مرو ، آتشگهي براي اين آتش مقدس بنا کرد .

عمر ، " احنف بن قيس " را مامور فتح خراسان کرد . او از راه طبرس به هرات رفت و از آنجا روي به شهرهاي ديگر خراسان نهاد . يزدگرد از پادشاه سغد و خاقان ترك و خاقان چين تقاضاي كمك كرد و با كمك خاقان ترك و مردم فرغانه و سغد ، وارد بلخ شد . احنف با سپاهيان بصره و كوفه به رويارويي سپاه ترك شتافت . تركان از ياري با ايرانيان سرباز زدند و خود ايرانيان نيز از كمك جدي به يزدگرد خوداري كردند . يزدگرد ناچار از جيحون گذشت و به غرغانه رفت . پس از آن ، باز به خراسان بازگشت و عاقبت بعد از سالها دريه دري در سال 31 (ه.ق.) كشته شد .

پس از كشته شدن عمر در سال 23 (ه.ق.) عثمان به خلافت رسيد . او " ابوموسي اشعري " را از حكومت بصره معزول كرد و " عبدالله بن عامر بن كريز " را كه جواني بيست و پنج ساله بود والي بصره كرد . عبدالله بن عامر شورش مردم فارس را خوابانيد و استخر و اردشير خوره و دارابگرد را دوباره به دست آورد . همچنين اميراني را بر شهرهاي خراسان و كرمان و مكران و سيستان تعيين كرد و خود براي سرکوب قيام مردم خراسان حركت نمود . احنف بن قيس را هم مامور فتح ولايتهاي جوزجانان و طالقان و فارياب كرد . احنف اين ولايتها را يكي پس از ديگري به تصرف درآورد . عبدالله بن عامر قيام مردم كرمان و سيستان را آرام كرد و عامل وي ، تا زابلستان و كابل پيش رفت .



خلافت امويان و عباسيان

پس از شهادت حضرت علي بن طالب (ع) در رمضان سال 40 هجري و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن (ع) و صلح او با معاويه ، خلافت بر معاويه بن ابي سفيان كه از خاندن بني اميه بود مسلم گرديد . معاويه از سالهاي پيش ، يعني تقريبا" از همان اوایل فتح شام و فلسطين از سوي عمر و بعد از سوي عثمان ، والي دمشق بود . وي ، پايه هاي حكومت خود را در شام استوار ساخته بود . به همين سبب ، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علي (ع) مخالفت كند و در برابر او بايستد . سرانجام ، پس از جنگ صفين و ضعف قواي كوفه ، حكومت خود را بر مصر نيز مسجل سازد . پس از آنكه معاويه به خلافت رسيد ، تحكيم اساس حكومت بني اميه را آغاز كرد و براي پسرش يزيد ، از بزرگان و اشراف به استثناي چندتن از جمله ، حسين بن علي (ع) و عبدالله بن زبير بيعت گرفت . او در سياست خارجي هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولايتهاي تابع دولت بيزانس افزود . همچنين ، نيروي دريائي مهمي نيز در مدیترانه به وجود آورد . معاويه با جلب افراي مانند زيادبن ابیه و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قدرت بني اميه را در سرتاسر عالم اسلامي بسط داد .



اگر چه اين بسط و استحکام به قيمت زيرپا نهادن بسياري از اصول اسلامي ، از جمله ارثي ساختن خلافت و تبديل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهي و تعيين مبلغان براي تحقير و توهين خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غير آن تمام شد . معاويه در سال 60 هجري از دنيا رفت و خلافت پسرش يزيد با کارهاي خلافي ، از قبيل قتل حسين بن علي (ع) و محاصره مکه آغاز شد ، ملي مدت زيادي به طول نينجاميد و سرانجام يزيد در سال 64 هجري در گذشت . پس از وي در نتيجه حوادثي خلافت بني اميه به شاخه " مروانيان " انتقال يافت . عبدالملك بن مروان پس از كشتن عبدالله بن زبير ، خليفه مسلم و بلامنازع گرديد . همچنين ، با مسلط ساختن مرد سفاک آهنيني مانند حجاج بن يوسف ثقفی ، حكومت بني اميه را استحکامي تازه بخشيد . حكومت اسلامي در زمان خلافت عبدالملك و وليدبن عبدالملك ، به منتهاي وسعت خود رسيد . " قتيبه بن مسلم باهلي " سردار حجاج ، بلاد شمالي خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را كه مركز آن سمرقند بود فتح كرد و تا نزديكهاي كاشغر پيش رفت . همچنين ، در زمان حجاج ايالت سند هم فتح شد . در جانب مغرب ، مسلمانان تا

سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند. طی خلافت نود ساله بنی امیه، اوضاع اجتماعی ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان، دین اسلام را پذیرفتند. اما، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بنی امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماورالنهر، جانب داعیان و مبلغان بنی عباس را گرفتند. بنی عباس به سبب خویشاوندی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند. در این راستا، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالفت، حکومت بنی امیه را سرنگون سازد و عباسیان را به قدرت برساند. بنی امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبنی بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خود ادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت. همچنین، بی اعتنائی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان) خود می دانستند، به تدریج مایه های عصبیان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت. سال 132 هجری، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است. از این سال، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت. لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان، گاهی به حدود عراق و بین النهرین محدود می شد و حتی، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند. اگر چه منصور - خلیفه دوم عباسی - با قتل "ابو مسلم خراسانی" ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود. با قتل ابومسلم، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت. قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد.

در قرن سوم هجری، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. آن عنصر مهم، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی توانست کاری بکند.

این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست "دلمیان" که ایرانی بودند افتاد. با آمدن سلجوقیان، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی، به طور قطع مسلم و مسجل گردید. در این زمان، ایرانیان به اداره امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند. اما، فرهنگ نوپا و نویناد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود. اگر چه ماده اصلی آن، قرآن و حدیث و زبان عربی و ماده مهم فکری آن یونانی بود. اما پرچمداران این فرهنگ در همه شاخه ها ایرانیان بودند. ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکاء به گذشته نیرومند سیاسی، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند. ایشان بر خلاف ملل مغلوب دیگر، نه تنها در ملیت عرب مستهلاک نشدند، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خود را نیز به وجود آوردند.





فرقه " اسماعیلیه " از فرق منشعب مذهب شیعه است . ظهور این فرقه ، نتیجه اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت موسی بن جعفر الکاظم (ع) بوده است . اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفر صادق (ع) چون پسرش اسماعیل پیش از پدر در گذشته امامت محمد بن اسماعیل منتقل شده که سابع تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است .

در اعتقاد آنان ، تاریخ بشر به چند دور تقسیم می گردد و هر دور با پیامبری " ناطق " و امامی " اساس " آغاز می شود . ناطقان ، همان پیامبران اولوالعزم اند که تعداد آنان هفت نفر است و پس از هر ناطقی ، هفت امام روی کار می آیند . دوره هر پیامبری هزار سال است و چون دور او به سر رسد ، پیامبر دیگری با شریعتی نو ظهور می کند . این پیامبر شریعت پیشین را نسخ می نماید . امام (یا اساس یا وصی) عالم به علم تاویل شریعت است . اسماعیلیان موضوع تاویل و هزاره ها را از مانویان و زردشتیان اخذ کرده بودند . همچنین ، آنان معتقد بودند اندکی از افراد بشر می توانند از طریق تاویل امامان ، به حقایق باطنی دین دست یابند که این افراد ، همان اهل هدایت یا اعضای فرقه هادیه اسماعیلیه هستند .



از دیدگاه اسماعیلیان ، افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند: ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می یابند و دیگر ، عالم یا اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند . همچنین ، سازمان مذهبی اسماعیلیان بر مراتب و درجات منظمی استوار بود که از پایین به بالا ، عبارت بودند از : مستجیب (تازه وارد به گروه) ، ماذون ، داعی ، حجت ، باب و امام .

امامان در بعضی از دوره ها مستور و در بعضی دیگر آشکار هستند . به اعتقاد اسماعیلیان ، در دوره ستر (یا غیبت امام) دعوات موظف اند که ابلاغ امر کنند . در این دوره ، فقط باب و نخبگان قادر به رویت امام هستند . آنان دوره ستر را از دوره محمد اسماعیل تا قیام عبیدالله المهدي در قیروان می دانند . معروفترین داعیان اسماعیلی در این دوره ، ابو عبدالله حسن بن احمد زکریویه (معروف به ابو عبدالله شیعی) و میمون قدام بودند که خود اصل ایرانی داشتند .



در سال 297 ه.ق. ابو عبدالله الشيعي بذر دعوت اسماعيلي را در میان قبایل کنامه (در شمال آفریقا) پراکند. وي عبيد الله المهدي را که در سجلماسه محبوس بود ، آزاد کرد و بر تخت دعوت اسماعيليان نشاند . عبيدالله پس از استقرار در قیروان ، مدعي خلافت و امامت اسلام شد . نام دعوت اسماعيليان به دليل انتساب به حضرت فاطمه (س) ، دخت گرامي پیامبر اسلام (ص) ، " فاطمي " خوانده شد . این دعوت ، به سرعت در سراسر شمال آفریقا ، یمن ، بحرین ، شام ، فلسطین ، و ایران انتشار یافت .

در اندک مدتي خلافت شيعي اسماعيلي توانست با خلافت عباسيان بغداد همپايي کند . حتي دريائي مدیترانه را براي اروپاييان ناامن سازد و بنادر فرانسه را غارت کند . همچنين ، بند ، " جنوا " را هم به تصرف خود درآورد . جوهر سيبلي در دوران المعز لدين الله (341-365 ه.ق.) مصر را از تصرف اخشيريان در آورد و " جامع الازهر " را که نامش از نام حضرت زهراي ازهر – عليها السلام – گرفته شده است ، تاسيس کرد .

در دوران عزيز پنجمين خليفه (385-365 ه.ق.) دولت فاطمي به اوج قدرت رسيد و از اقيانوس اطلس تا دريائي سرخ ، یمن ، مکه و دمشق گسترش يافت . حتي ، یکبار در موصل نام خليفه فاطمي در خطبه ذکر شدو قدرت بغداد در مقابل آن تحقير گرديد . داعيان اسماعيلي که از آغاز دعوت در ایران بودند ، در دیلمان و الموت و قهستان و دامغان و سيستان (که هنوز سنتهاي باستاني و سنن و شعائر شيعي مذهبان يا سابقه دار الهجره هاي خوارج را در اذهان داشت) مورد پذيرش قرار گرفتند . معروفترين آنان، ابو حاتم رازي (متوفي به سال 322 ه.ق.) در منطقه دیلم و عبدالملك کوكبي در گردکوه دامغان و اسحاق (ابو يعقوب سگزي) در ري و حسين بن مروودي در خراسان بودند .

ابو حاتم رازي گروهی از دیلمیان را از جمله اسفار شیرویه ، مردآویچ زیاری ، یوسف ابي الساج (عامل ري) را به کیش خود آورد. محمد نخشبی کار مروودي را در خراسان دنبال کرد و بسیاری از رجال دولت ساماني دعوت او را پذيرفتند . ولي در نتیجه دخالت سران نظامي ، و لشکريان ترك تبار ساماني ، بسیاری از اسماعيليان و از جمله محمد نخشبی به قتل رسیدند و همچنین ، ابو يعقوب سگزي هم به دست خلف ابن احمد صفاري (متوفي به سال 399 ه.ق.) کشته شد .

پس از سامانيان ، قتل و تعقيب اسماعيليان به دست سلطان محمود غزنوي ادامه يافت و بسياري از اسماعيليان طالقان خراسان که از ابو علي سيمجوري در مقابل محمود حمايت مي کردند ، به قتل رسیدند و اسماعيليان مولتان هند هم تبعيد شدند . ولي ، نه تنها این کشتارها و تعقيبتها به فعاليت داعيان پرشور اسماعيلي خاتمه نداد ، بلکه دعوت آنان در سراسر قرون چهارم و پنجم هجري ادامه يافت .

شاخصترين چهره مبلغان اسماعيلي در قرن پنجم ، ناصر خسرو قبادياني بود . فعاليت او از آغاز عهد سلجوقي شروع شد تبليغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث گرديد که فرقه خاصي از اسماعيليان ، به نام " ناصريه " در این نواحي پديد آيد .

در ناحیه جبال نیز (در همین اوان) دعوات دیگر فاطمی سرگرم نشر دعوت بودند. نام آورترین آنان، عبدالملك عطاش و پسرش (احمد) بودند. احمد قبل از دستگیری و کرگ دلخراش خود، به حسن بن علی بن محمد صباح (که به وسیله امیر ضراب و بونجم سراج به کیش اسماعیلی در آمده بود) توصیه کرد که به مصر برود. حسن در سال 465 ه.ق. به مصر رفت، ولی با وجود تلاش فراوان نتوانست با المستنصر بالله (هشتمین خلیفه فاطمی) ملاقات کند. وی پس از یک سال و نیم توقف در مصر، در سال 473 ه.ق. به ایران بازگشت.

حسن مدت ده سال نواحی شمال و مرکز و شرق و غرب ایران را برای بدست آوردن پایگاهی مناسب زیر پا گذاشت. سرانجام، در سال 483 ه.ق. با کمک قاضی حسین قاینی (حاکم سابق ترشیز) و اسماعیلیان دیلم، مکان مناسب را به دست آورد. وی قلعه الموت را تصرف کرد. این قلعه در سال 246 ه.ق. به وسیله یکی از ملوک جستانی دیلم ساخته شده بود. حسن بعد از تعمیر قلعه، آن را پایگاه دعوت جدید خود قرارداد 484 ه.ق. قاضی حسین قاینی را به دعوت قهستان و خراسان فرستاد. وی با کمک اسماعیلیان قهستان قلعه باستانی "دره" را، در 150 کیلومتری جنوب شرقی بیرجند و در مجاورت سیستان تصرف نمود.

تصرف "الموت" در دیلم "دره" در قهستان، دولت سلجوقی را متوجه خطر دعوت اسماعیلیان نمود و آنان را به واکنش شدیدی وادار کرد. امیر یورونتاش در الموت و قزل ساروغ با متحد سیستانی خود (بهاء الدوله) به حملاتی علیه اسماعیلیان دست یازیدند. اما، مقاومت محصوران و مرگ ملکشاه عملیات را ناتمام گذاشت و همزمان با آن، ابو طاهر ارانی دیلمی نیز به زندگی وزیر سالخورده خراسان (خواجه نظامی الملك) خاتمه داد.

گویا تقدیر بر این بود که دستار وزارت و تاج شاهی همزاد یکدیگر باشند این عمل شهرتی عالمگیر برای کارد زنان صباحی فراهم آورد. اسماعیلیان با استفاده از فترت مرگ سلطان و وزیر، به تصرف دژهای دیگری دست زدند و در سال 486 ه.ق. میان دو فرزند او، یعنی المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله احمد، که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. در نتیجه اسماعیلیان به دو گروه "نزاری" و "مستعلوی" تقسیم شدند. اسماعیلیان ایران و شام به صورت رسمی طرفدار "نزار" شدند. و اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب، به امامت "مستعلی" معتقد شدند. استقلال جنبش اسماعیلیان ایران و جدایی آن از مصر، به دعوت نزاریان روح و شور جدیدی بخشید.

نزاریان در سال 489 ه.ق. قلعه "لمسر" را در الموت تصرف و آن را تعمیر و نوسازی نمودند. فساد داخلی دولت سلجوقی و نظام اقطاعی آن، نیروی اسماعیلیان را در الموت و قهستان به مثابه نیروی نجات بخش ساخته بود تا آنجا که منور سیمجوری (از بازماندگان خاندان کهن سیمجور) قلعه طبس مسینان را به علت دراز دستی حاکم سلجوقی، به اسماعیلیان وگذار نمود و همانند او عمید مسعود زورآبادی (رئیس منطقه ترشیز) از ستم ترکان به اسماعیلیان پناه برد. بعدها، تلاش فرزندان علاءالدین مسعود زورآبادی برای احیای خطبه نه نام عباسیان، نتیجه نبخشید و خطیب ترشیز به وسیله اسماعیلیان و هواخواهان خشمگین ایشان پاره پاره شد.

منطقه قهستان از "دره" در جنوب، تا ترشیز در شمال، و از طبس مسینان در شرق، تا طبس گیلکی در غرب، به تصرف اسماعیلیان درآمد. اسماعیلیان طبس گیلکی در پشت سر امیری از یک خانواده قدیمی با سنتهای کهن مذهبی اسماعیلی قرار گرفتند و در جدال فرزندان ملکشاه (برکیارق و سنجر) به نفع برکیارق وارد کارزار شدند، که چندان هم موفق نبود. با محکم شدن جای پای اسماعیلیان در الموت و قهستان، آنان آماده پیشروی در نقاط دیگر و گسترش متصرفات خود شدند. در سال 493 ه.ق. قلعه "گردکوه" یا "گنبدان دژ" در 15 کیلومتری ارتفاعات شمالی دامغان، به وسیله رئیس مظفر مستوفی اصفهانی (حامی قدیمی اسماعیلیان) فتح شد. در همین سال، قلعه شاه در اصفهان به وسیله احمد بن عبدالملك عطاش تصرف شد.

اسماعیلیان قومس با تصرف قلاع "استوانوند" و "اردهن" و "لاجوردی"، در مسیر راه ری به خراسان، این راه را به دست خود گرفتند و از کاروانیان باج و خراج طلب کردند.

هجومهای پیاپی سلجوقیان از ری، و آل باوند از طبرستان، بی نتیجه ماند و اسماعیلیان سرگرم پیشروی در مناطق همجوار بودند. در اواخر قرن پنجم ه.ق. نفوذ اسماعیلیان قهستان به روستاهای جنوبی منطقه بیهق رسید و از آنجا با تصرف دژهای نواحی دیگر در جنوب قومس، پیوستگی بیشتری با قلاع خود در کناره راه

ري به خراسان به دست آوردند. همچنين در خوزستان و ارجان و شمنکوه ابهر ، دژهاي ديگري به دست اسماعيليان افتاد .

هوا خواهان اسماعيليان بيشتر صاحبان حرف و فقراي شهرها و رانده شدگان از روستاها بودند . صاحبان حرف قبلا" به وسيله اخوان الصفا (اسلاف فكري اسماعيليان) سازمان داده شده بودند ، اما اسماعيليان روحي تازه در آن دميدند . اوضاع بعد اقتصادي روستاييان و مردم عادي (چنانکه از لابه لاي آثار مورخان و علما و ادبا مانند غزلي و سنائي مشهود است .) در اين گرايش بسيار موثر بود . نفوذ اسماعيليان تا جايي رسيد که به خوابگاه سنجر نيز راه يافتند و خنجري بر بستر او فرو کردند . شهرت جانبازي اسماعيليان و وفاداري آنان به حسن صباح ، هاله اي افسانه اي در پيرامون آن ايجاد کرده بود . قلمرو اسماعيليان در قهستان ، وسيعتر از قلمروشان در رود بار و آنان داراي رئيس واحدي بودند که بعدها " محتشم " خوانده مي شد . قلاع اسماعيلي در عين استقلال داخلي همگي از الموت اطاعت مي کردند .

در اواخر سال 518 ه.ق. حسن صباح ، کيا بزرگ اميد رودباري را جانشين خود ساخت و او را به مشاوره با چند نفر از بزرگان اسماعيلي وصيت کرد و خود در گذشت . مرگ حسن صباح دشمنان اسماعيليان را برانگيخت و الموت و قهستان بار ديگر مورد هجوم سلجوقيان و طبرستانيها و سيستانيها قرار گرفت . در اين راستا تب اسماعيلي کشي بسياري از مردم عادي شهرها را نابود ساخت . لياقت و کارداني کيا بزرگ اميد ، آرزوي برانداختن اسماعيليان را نقش بر آب کرد و به زودي اسماعيليان نزاری بر " بانياس " و " قدموس " و " مصيف " در شام مسلط شدند . آنان در ناحيه ديلم ، ابو هاشم زيدي را آتش زدند و شورش شيعيان زيدي را سرکوب کردند . همچنين قلاع " تکام جان " و " مرکليم " و " جاکل " را در اشکور ديلم تصرف کردند . قدرت اسماعيليان در انجام کشتارهاي فردي به جايي رسيد که " المسترشد " خليفه عباسي نيز از کارد آنان جان سالم به در نبرد . کيا بزرگ اميد در سال 521 ه.ق. در گذشت و محمد (فرزند او) جانشين وي شد . در دوران محمد نيز ، حملات سلجوقيان ادامه يافت . در اين راستا ، حاکم ري اسپهبد علي بن شهریار باوندي حملات متعددي به روبر الموت نمودند ، تا آنجا که از سر انسانها مناره ساختند و در قهستان برادران سنجر بسياري از روستاها را به خرابه تبديل کردند . در پي آن ، اسماعيليان هم حاکم ري و فرزند اسپهبد باوندي را به قتل رساندند .

وقايع نگاران از گذشت و جوانمردي محمد در پناه دادن به دشمن ياد کرده و آن را ستوده اند . وي در سال 557 ه.ق. در گذشت و حسن فرزند وي به جاي او نشست . منابع اسماعيلي حسن را فرزندزاده امام اسماعيلي ، نزار مستنصر ، دانسته اند که در خانه محمد و در لباس فرزند و بر سر ميراث امامت نشسته است . در سالهاي آخر حکومت محمد کيا بزرگ اميد در ميان جوانان جنبشي براي بازگشت به دوران ساده زيستي حسن صباح و احياي شکوه و عظمت آن زمان پديد آمد . بسياري از آنان بر اساس اندیشه هاي عرفاني و التقاطي خواهان آن بودند که کساني که باطن شريعت را درک نکرده اند ، از تحمل رنج ظاهر شريعت راحت گردند و قيودبندهاي آن برداشته شود . البته اين خواسته ها و ابراز آنها ، به وسيله محمد سرکوب شد . اما با مرگ وي بسياري از فرايان و تبعيديان به الموت بازگشتند و دو سال بعد ، يعني در رمضان سال 559 ه.ق. در الموت و قهستان در معنای نمادي و به شیوه اسماعيلي " عيد قيامت " بر پا شد . همچنين ، به فرمان وي بندهاي شريعت از گردن مومنين اسماعيلي برداشته شد و آنان در اعمال خود آزاد شدند .



ليکن اين امر مشکلات بسياري براي حسن برانگيخت و بسياري از معتقدان به شريعت اسماعيلي راه هجرت در پيش گرفتند . حسن نيز ، يك سال و نيم بعد به دست برادرزنش که از هواداران شريعت بود . به قتل رسيد .

پس از وي محمد (فرزند او) که مردی فاضل و درس خوانده بود و از حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت ، به فرمانروایی رسید . از معاصران معروف وي ، امام فخر رازی بوده است .

اسماعیلیان برای جذب امام فخر رازی ، یکی از فداییان را به ری فرستادند که بعد از آن روابط امام و اسماعیلیان حسنه شد . بنابر قولی ، او برهان قاطع (کارد) را در آستین اسماعیلیان دیده بود . در دوران وي ، حملات انر (یکی از امرای سلجوقی) ادامه یافت و اسماعیلیان با ساختن دژي در مقابل شهر قزوین ، این شهر را بیش از پیش مورد تهدید قرار دادند . در شام ، نزاریان از مبارزه صلاح الدین ایوبی با صلیبیان سود جستند و به تحکیم مواضع خود پرداختند . در اواخر دوره حکومت محمد (586 ه.ق. به بعد) دولت غوریان ، که در خراسان جانشین دولت سلجوقی می دانست ، قهستان را مورد حملات مکرر قرار داد . در این حملات ، قهستان به طوری ویران شد که در خراسان و کرمان ضرب المثل گردید . در شمال و مرکز ایران دولت خوارزمشاهی به جای دولت سلجوقی وارد عمل شد و خود را مدافع مردم می پنداشت . ولی ، هنوز شهرت موحش اسماعیلیان در کشتن افراد در اذهان وجود داشت و اسماعیلیان از حربه قتل فردی استفاده می کردند . مشهورترین فردی که در این دوره به قتل رسید ، اتابک محمد قزل ارسلان ایلد گز بود که در سال 587 ه.ق. در حوالی همدان به دست سه فدایی قهستان ، به تلافی حملات او به اسماعیلیان کشته شد .

با مرگ محمد در با با مرگ محمد در سال 607 ه.ق. فرزند وي جلال الدین حسن " نومسلمان " جانشین او شد . دوران جلال الدین حسن دوره توقف آرمانگرایی اسماعیلیان بود . ساده زیستی اولیه جای خود را به اشرافیتی جدید داده بود . او می خواست از مواهب به دست آمده سود جوید و در کنار همسایگان خود با آرامش زندگی کند .

وي بر خلاف اسلافش ، از عقاید خود دست برداشت و این موضوع را به سلاطین و خلیفه بغداد (الناصرالدین الله) اعلام کرد . قدرتمندان و سلاطینی که هیچ گاه نتوانسته بودند اسماعیلیان را به زور شمشیر رام سازند ، با شادمانی از این سیاست درهای باز استقلال کردند و حقوق وي را بر قلمروش به رسمیت شناختند و موکب مادر حسن در سفر حج ، با استقبال رسمی بغداد بدرقه شد . در الموت ، حسن به علمای سختگیر اهل سنت اجازه داد که کتابخانه الموت را مورد بررسی قرار دهند و تمامی کتابهایی را که نمی پسندند ، نابود سازند . اصلاحات و تغییرات وي در تمام مناطق اسماعیلی ، با مخالفتی رو به رو نشد ، زیرا در تعالیم اسماعیلی قدرت و علم امام محور تمام امور به شمار می رفت . حسن در غرب ایران محور حل و فصل امور گردید و در کشاکش اتابک از بک با منگلی ، نقش موثری ایفا کرد . پس از شکست منگلی ، ابهر و زنجان سهم حسن شد .

سرانجام وي در سال 618 ه.ق. در گذشت و محمد وسوم یا علاء الدین محمد فرمانروا و امام اسماعیلی الموت شد . فرمانروایی وي مصادف با حمله مغول و برافتادن دولت خوارزمشاهی بود . پس از قتل عام مردم شهرهای خراسان به دست مغولها ، بازماندگان این توفان بنیاد بر افکن به مناطق امن اسماعیلی نشین به ویژه قهستان ، روی آوردند . اسماعیلیان در این زمان عاقلانه با مغول از در مسالمت وارد شدند . معروفترین این مهمانان ، خواجه نصیر الدین طوسی بود که در محیط امن قهستان فرصت تألیفات زیادی یافت . وي از جمله کتاب " اخلاق ناصری " و کتاب " رساله معینیہ " را به نام محتشم قهستان (ناصرالدین محتشم قهستان) تألیف کرد . محتشمان قهستان ، به ویژه محتشم شهاب الدین ابومنصور قهستان ، به طوری در پذیرائی از مهمانان بدون تبعیض پیش رفتند که از الموت آنان را متهم به اسراف کردند و جانشینی برای محتشم شهاب فرستادند .



در منازعه خلافت بغداد با خوارزمشاهیان ، فرمانروای اسماعیلی الموت ، جانب خلافت بغداد را گرفت و با استفاده از ضعف آن ، دامغان و نواحی غرب را هم تصرف کرد . سپس ، ماموران وي در دستگاه باقیمانده خوارزمشاهیان نفوذ کردند و گروهی فدایی به خدمت وزیر جلال الدین خوارزمشاه – شرف الدین فخر الدین

علي - گماشته شدند . بعدها ، حضور اين عده آشکار شد و زنده زنده در آتش سوزانده شدند در حالي که تا لحظه آخر فریاد " زنده باد علاء الدين " بر مي کشیدند .

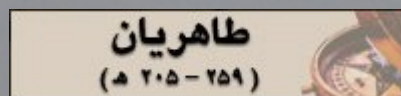
مرگ جلال الدين خوارزمشاه به اسماعيليان اين اميد تازه را داد که شايد بتوانند از ياس مردم براي گرايش به خود استفاده کنند . همچنين پيشيني هاي اسماعيليان نيز براي تصرف تمام مناطق جنوب دريائي مازندران و چين و هند ، به حقيقت نپيوست و هلاکو به تشويق قاضي القضاة شمس الدين قزويني براي نابودي اسماعيليان عازم ايران شد . علاء الدين به خليفه بغداد پيغام داد : " اولين آماج من هستم ، چون از من بگذرد تو داني و او " . در اين بين ، علاء الدين در توطئه اي به قتل رسيد که فرزند وي يعني رکن الدي به دست داشتن در آن متهم شد .

در سال 653 ه.ق. رکن الدين خورشاه فرمانرواي الموت شد . وي نمايندگاني به نزد مغولان و همسايگان فرستاد ولي هولاکو به کمتر از تسليم محض قانع نبود . اشراف اسماعيلي هم خواهان تسليم بودند . اما ، جامعه اسماعيلي و به ويژه جوانان ، آرزوي جانبازي داشتند . سرانجام ، روساي گرد کوه و قهستان تسليم مغول شدند . ولي در داخل دژها (از جمله گرد کوه و تون و طيس مسينان) وضع به گونه ديگر بود . ساکنان دژ قهرمانانه دفاع کردند . مقاومت گرد کوه را بيماري وبا در هم شکست و بقيه افراد پس از آخرين نبرد ، تا پاي جان مقاومت کردند . سرانجام ، شکست خوردند و دژ متصرف و با خاک يکسان گرديد . همچنين ، بقيه ساکنان آن قتل عام يا تبعيد شدند .



تلاش اسماعيليان نيز بعد از آرامش حملات مغول براي تسلط دوباره بر الموت و قهستان بي نتيجه ماند و حکومت خداوند محمد نو دولت ، سرانجام نيافت .

بقاياي اسماعيليان به طور گمنام در لفافه تصوف به زندگي ادامه دادند ، تا آنکه در اواخر دوره زنديه و اوایل دوره قاجاريه ، دوباره ظاهر شدند .



دولت طاهریان ، اولین دولت اسلامی بود که در دوران خلافت در ایران به وجود آمد و بخش قابل ملاحظه ای از این سرزمین را به صورت نوع حکومت موروثی محلی از نظارت مستقیم خلیفه بغداد خارج کرد . با این حال، این دولت در کسب قدرت و حفظ آن ، محتاج به اعمال خشونت در مقابل خلفا نشد . طاهر بن حسین ، معروف به " ذوالیمینین " که این دولت به وسیله وی بنیاد شد ، از موالی وابسته به قبیله خزاعه از اعراب خراسان بود . طاهر تربیت عربی داشت . خاندانش نیز ، ایرانی نژاد و فارسی زبان بودند که از مدتها پیش در پوشنگ (فوشنج) هرات شهرت و قدرت داشتند .

در اواخر خلافت هارون و در دوره ای که مامون در خراسان اقامت داشت ، طاهر و پدرش حسین مورد توجه مامون واقع شدند . چون طاهر چند سالی بعد در کشمکشی که بین مامون و برادرش امین بر سر خلافت در گرفت ، موفق به غلبه بر سپاه امین و تأمین خلافت مامون گشت (198 ه.ق.) ، در دستگاه خلافت حیثیت قابل ملاحظه یافت . چندی بعد ، از آنجا که رفع اغتشاشهایی که در خراسان به وسیله خوارج روی داده بود ضرورت فوری داشت ، و نیز خلیفه هم ترجیح می داد قاتل برادر را از پیش چشم خود دور نماید ، ولایت خراسان را به طاهر تفویض کرد . البته ، این تفویض شامل فرمانروایی سیستان و کرمان نیز می شد و مشتمل بر نظارت بر ماور النهر و احیاناً " فتوحات اسلامی در آن نواحی بود . بدین گونه ، قلمرو حکومت طاهر ، به قول طبری ، از بغداد تا دورترین سرزمینهای شرق را شامل بود . در خراسان طاهر داعیه استقلال یافت و موجب نگرانی خلیفه گشت . اما بعد از مرگ مشکوک وی که بلافاصله بعد از حذف نام مامون از خطبه نماز جمعه واقع شد (207 ه.ق.) ، خلیفه خود را ناچار دید حکومت خراسان را به پسر وی – طلحه بن طاهر – واگذار کند . البته ، حکومت خراسان در آن هنگام در واقع تحت سلطه و تصرف وی بود . بدین سان ، حکومت خراسان در خاندان طاهر به صورت موروثی در آمد . خلیفه هم به اصطلاح با قبول حکومت طلحه به صورت دست نشانده ، وابستگی آن را به خلافت بغداد اعاده و تأمین کرد . لذا ،

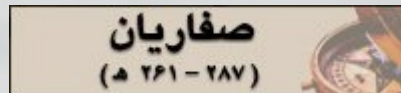


استقلال حکومت موروثی خاندان طاهر به صورت يك تحول اداری در آمد و شكل يك تجزیه و انفصال سیاسی به خود نگرفت . حکومت طلحه هم در خراسان که به نیابت از برادرش عبدالله بن طاهر منسوب شد، صورت اداری تحول را قابل توجیه ساخت . فرمانروایی طلحه که شش سالی بیش نکشید (وفات ربيع الاول 213 ه.ق.) صرف مبارزه با خوارج شد . در عین حال ، مانند پدر همچنان خراج مقرر را به خلیفه می پرداخت . با این کار ، حکومت خود را از اینکه نوعی طغیان نسبت به فرمانروایی خلافت تلقی شود ، حفظ کرد . در دوران فرمانروایی برادرش ، عبدالله بن طاهر (230-213 ه.ق.) ، قدرت طاهریان به اوج اعتلای خویش رسید . بعد از وفات مامون (218 ه.ق.) خلیفه جدید " المعتصم بالله " هم ، با آنکه به طاهر از عبدالله دل خوشی نداشت ، ابقای او را در حکومت خراسان اجتناب ناپذیر یافت . بدین گونه ، استقلال طاهریان بعد از مامون نیز ،

عبدالله در تجهیز غزوه های اسلامی در ماورالنهر اهتمام کرد و در دفع اغتشاش مجدد خوارج کوشید . همچنین، توفیقی که در اطفای شورش مازیار پیدا کرد (225 ه.ق.) حیثیت او را در نزد متشرعه سنی و خلیفه بغداد فزونی داد . در خراسان به توسعه آبادانی و ترویج کشاورزی علاقه نشان داد و به خصوص در حمایت از طبقات کشاورز در مقابل مالکان بزرگ و عمال دولت مساعی قابل ملاحظه ای به جایی آورد . حکومت پسرش ، طاهر بن عبدالله (248-230 ه.ق.) ، در بسط عدالت و حفظ امنیت گذشت . در پایان عهد او ، سیستان دچار اغتشاش شد و با اعتلای یعقوب لیث ، این منطقه از قلمرو طاهریان جدا گشت (248 ه.ق.) . محمد بن طاهر که بعد از او به امارت رسید ، طبرستان را هم از دست داد (250 ه.ق.) و چندی بعد به وسیله یعقوب لیث ، مغلوب و اسیر شد (259 ه.ق.) . سرانجام با غلبه صفاریان بر خراسان ، فرمانروایی طاهریان

با آنکه بعدها يك بار دیگر نیز حکومت خراسان چندی به او واگذار شد (271 ه.ق.) ولی قدرت طاهریان دیگر در خراسان هرگز تجدید نشد . امارت طاهریان در خراسان اندکی بیش از نیم قرن طول کشید . مرکز فرمانروایی آنان ابتدا در مرو بود و سپس در نیشابور منتقل شد . از نامه ای که طاهر بن حسین به پسرش عبدالله در باب آیین فرمانروایی نوشت ، می توان مبنای نظری حکومت آنان را دریافت . این متن در کتاب " بغداد " ابن طیفور و ماخذ دیگر نقل شده است . همچنین از دستورالعمل بخشنامه گونه ای که عبدالله بن طاهر

به عمال خود در ولایتهای تابع فرستاد ، که متن آن نیز در " زین الاخبار " گردیزی آمده است ، این امر دریافت می شود .
البته لازم به یادآوری است که در تمام قلمرو آنان با آنکه نام خلیفه در خطبه و سکه آورده می شد ، حاکم واقعی امیر طاهری بود و خلیفه بغداد امکان و مجال اعمال قدرت در امور را نداشت .



دولتی که به وسیله یعقوب لیث و کمک برادرانش علی بن لیث و عمر بن لیث در سیستان پا گرفت ، اولین حکومت مستقل یا مستقل گونه اسلامی ایران بود . این حکومت قدرت طاهریان را ، به رغم میله خلیفه ، از خراسان منقرض کرد و با خلع طاعت خلیفه و خروج بر او ، قسمتی از ایران را تحت تصرف خود درآورد . البته ، بغداد به دوام آن حکومت راضی نبود و وجود آن را هم به سختی تحمل می کرد . اما ، در قلمرو بالنسبه وسیعی که ایشان به دست آوردند ، مورد قبول و حمایت اکثریت رعایا (به استثنای متشرعه سنی هواخواه عباسیان) واقع گشتند .
بنیانگذار این دولت ، یعقوب بن لیث ، مانند پدر و شاید اجدادش به طبقات محترفه (پیشه ور) منسوب بود . عنوان صفار (رویگر = مسگر) که در حق وی و سلسله فرمانروایان خاندان او معمول شد . در واقع انتساب او و برادرانش را به این حرفه نشان می دهد . معهذا ، اینکه بعدها ، موجب نسب نامه ای که تبار لیث رویگر را به پادشاهان قدیم ایران می رساند (که در مورد خاندان او در افواه افتاد) محبوبیت او و خاندانش را در آن ایام نزد اکثریت اهل سیستان نشان می دهد .



رویگرزاده سیستانی همراه برادرانش ، عمرو و علی در جوانی عیار پیشه شد . در اغتشاشات سیستان که منجر به برخورد عیاران شهر با خوارج ولایت گشت ، با غلبه بر رقیبان سیستان را تحت سلطه خویش در آورد (253 ه.ق.) . چون خلیفه حاضر نشد حکومت او را بر خراسان تایید کند ، یعقوب که خود را فرمانروای واقعی خراسان و تمام قلمرو طاهریان می دانست ، با خلیفه از در تهدید در آمد . بعد از تسخیر مجدد فارس که تا آن زمان چند بار آنجا را به تصرف در آورده بود ، از طریق خوزستان عازم فتح بغداد شد . اما ، در دیرالعاقل (نزدیک بغداد) از سپاه خلیفه شکست خورد (262 ه.ق.) و به اهواز عقب نشینی کرد . معهذا ، قبل از آنکه برای جبران این شکست و حمله مجدد به بغداد آمادگی بیابد ، در جندی شاپور بیمار شد و در همان جا نیز در گذشت (شوال 265 ه.ق.) .
بعد از وی ، برادرش عمرو از جانب سپاه سیستان به امارت برداشته شد . وی بلافاصله به مصلحت وقت

نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد . خلیفه هم چون در آن ایام درگیر قیام " صاحب الزنج " در نواحی بصره و عبادان (آبادان) بود ، چاره ای جز آنکه حکمرانی وی را در فارس ، خراسان و سیستان به رسمیت بشناسد نداشت . معهذا ، چون قلباً از امارت صفاریان که مبنی بر خروج و خلع طاعت بود رضایت نداشت ، چندی بعد حکومت خراسان را به نام محمد بن طاهر (امیر مخلوع سابق طاهری شد . با آنکه چندی بعد خلیفه خراسان را که همچنان در تصرف عمرو بود همراه با فارس و کرمان به وی داد (275 ه.ق.) ، عمرو از خلیفه فرمانروایی ماوراء النهر را نیز طلب کرد . البته ، این منطقه سابقاً جزو قلمرو طاهریان بود و در این ایام اسماعیل بن احمد سامانی در انجام حکومت داشت . خلیفه هم با بی میلی و با تشویق پنهانی اسماعیل به مقاومت در مقابل صفار ، در خواست او را اجابت کرد . در جنگی که بعد از دریافت فرمان خلیفه در حدود بلخ بین او و سپاه سامانی در گرفت ، عمرو مغلوب و گرفتار شد و سپاهش نیز منهزم گشت (ربیع الاول 287 ه.ق.) . عمرو را از بخارا به بغداد روانه کردند . خلیفه او را به زندان فرستاد که او چندی بعد در همان زندان وفات یافت (289 ه.ق.) .

با آنکه بعد از عمر ، نواده اش طاهر بن محمد و برادرزادگانش لیث بن علی و محمد بن علی چند سالی (298-288 ه.ق.) سلطه خاندان صفار را در سیستان حفظ کردند ، سرانجام سامانیان آن ولایت را به قلمرو خویش ملحق کردند . هر چند بعد از سامانیان هم سیستان چندی به قلمرو غزنویان الحاق یافت ، باز محبوبیت و نفوذ خاندان صفار که بر خاطره فرمانروایی یعقوب مبتنی بود همچنان ، ادامه داشت ، حتی این محبوبیت قرن‌ها بعد (885 ه.ق.) سیستان را نسبت به فرمانروایی محلی امیران این خاندان علاقه مند نشان داد . در هنگامی که قرن‌ها از انقراض طاهریان و سامانیان و غزنویان و حتی خلفای عباسی می گذشت ، اخلاف لیث و فرزندان او در سیستان همچنان چیزی از حیثیت و قدرت و فرمانروایی اجداد خود را حفظ کرده بودند . نقش صفاریان قدیم به خصوص یعقوب ، در احیای فرهنگ زبان فارسی قابل ملاحظه بود . بر وفق روایت " تاریخ سیستان " اولین شعر رسمی که به زبان فارسی گفته شد به تشویق و الزام یعقوب و به وسیله دبیر او محمد بن وصیف سکزی (سیستانی) سروده شد .

آل بویه (۲۲۰ - ۳۲۰ هـ)



سه تن از فرزندان بویه که گویا شغل ماهیگیری در گیلان داشتند ، به خدمت امرای آل زیار در آمدند . البته ، ماکان کاکي هم از آنان حمایت می کرد . همچنین ، " علی " ، " احمد " و " حسن " مورد حمایت مردآویچ نیز قرار گرفتند . فتح اصفهان برای مرد آویچ ، ظاهراً توسط علی که برادر بزرگتر بود صورت گرفت . پس از قتل مرد آویچ ، غلامان ترك از ترس غلامان دیلمی ، به خصوص ابوالحسن علی بن بویه به اطراف گریختند و میدان تنها برای دیلمیان خالی ماند . علی بن بویه به همراه برادر خود ، احمد که کنیه ابو الحسن داشت به فتح اهواز توفیق یافت (326 ه.ق.) . وی ، غلامان ترك را که به سرداری " بجکم " در آنجا پناه گرفته بودند متواری ساخت

علی بن بویه پس از فتح خوزستان ، عازم فارس شد و احمد نیز به کرمان روی آورد و به فتح آن ولایت نایل آمد (334 ه.ق.) . سپس ، به بغداد رفت و المستکفی بالله - خلیفه عباسی - را مطیع خود ساخت . خلافت بغداد که پیشرفتهای برادران بویه را برای العین می دید ، به صلاحدید بعضی وزرای خود ، از جمله " ابن مقله " با

آنان از در مماشات در آمد و لقب خاص براي آنان فرستاد که علي را " عماد الدوله " و حسن را " رکن الدوله " و احمد را " معزالدوله " نامید .

همان معزالدوله بود که در بغداد دستور داد سب آل علي (ع) موقوف شود و مراسم عزاداري ماه محرم را برپاداشت . به خصوص، در ايام عاشوراي سال 352 ه.ق. که جمع کثيري در بغداد گرد آمدند و بازارها بسته شد ، مردم آن روز آب ننوشيدند و در بازارها خيمه پر پا کردند و بر آن خيمه ها پلاس آويختند و زنان بر سر وروي خود مي کوفتند .

از اين زمان رسم زيارت قبور ائمه – عليهم اسلام – رايج گرديد و بغداد به دو قسمت مهم شيعه نشين (کرخ) و سني نشين تقسيم شد (363 ه.ق.) . همچنين ، مقام نقابت علويان هم در زمان آل بويه تاسيس شد . امري حمداني که به حمايت خليفه به بغداد تاختند ، از معزالدوله شکست خوردند . معزالدوله در سال 336 ه.ق. بصره را تصرف کرد . همچنين در سال 337 ه.ق. به موصل تاخت و ناصر الدوله حمداني را فراري ساخت . اقامت معزالدوله در سال 356 ه.ق. در بغداد ادامه داشت .

عمادالدوله ، برادر بزرگتر ، (متوفي به سال 338 ه.ق.) از آنجا که وي پسري نداشت ، از رکن الدوله برادرش که در عراق و ري بود در خواست کرد تا " پناه خسر " پسرش را به شيراز بفرستد که جانشين او شود . اين پناه خسرو ، لقب " عضد الدوله " يافت و در شيراز به حکمراني فارس و بنادر و سواحل خليج فارس پرداخت . رکن الدوله ، مردی با تدبير بود ، او در 359 ه.ق. به کردستان لشکر کشيد و حسنيه ، پسر " حسين کرد " ، را که حاکم آن ولايت بود ، وادار به مصالحه کرد . وزير او ، ابو الفتح که فرزند اين عميد بود ، قرارداد مصالحه را امضاء کرد .

رکن الدوله با امري ساماني ، به خصوص ابوالحسن سيمجور که از جانب سامانيان حکومت خراسان را داشت ، اغلب در کشمکش بود . تنها وقتي صلح ميان اين دو خانواده رخ داد که امير نوح ساماني از دختر عضدالدوله خواستگاري کرد و اين ازدواج هم صورت گرفت (361 ه.ق.) تا وقتي معزالدوله زنده بود ، ميان برادران و خانواده بويه اختلافي نبود . پس از مرگ معزالدوله (356 ه.ق.) که عزالدوله بختيار ، پسر معزالدوله جانشين پدر شد اختلافها بالا گرفت . اين مرد بيشتر نواحي شرق کرمان را در تصرف داشت و به همين دليل هم ، عضدالدوله در 357 ه.ق. يك لشکر کشي به کرمان انجام داده بود . عضدالدوله پسر رکن الدوله با عزالدوله پسر معزالدوله چندين بار به جنگ پرداخت . يکي از آن جنگها در حوالي بغداد بود که طي آن ، عزالدوله شکست خورد و به موصل فرار کرد . معروف است وقتي اين خبر را به رکن الدوله رساندند ، از شدت خشم خود را از تخت به زير انداخت و چند روز از خوردن باز ماند .

بعدها ، عزالدوله بختيار مورد بخشش امري آل بويه قرار گرفت . اين امر به تدبير ابو الفتح وزير انجام يافت . همچنين ، در زمان رکن الدوله بود که مذهب شيعه رسميت کامل يافت و شيخ صدوق – اين بابويه – کي از کتب معروف خود ، يعني " من لايحضره الفقيه " را که جزء کتب اربعه است ، در فقه شيعه تأليف کرد .

همچنين ، وي مجالس مباحثه با شيخ صدوق در ري داشت .

رکن الدوله به سال 365 ه.ق. که به بيماري شديدي دچار شده بود ، امري آل بويه را احضار کرد و از آنان خواست که پس از مرگ او با يکديگر مخالفت نکنند . سپس ضيافتي در اصفهان فراهم آمد که سه پسر رکن الدوله و سران ديلم ، در اين مجلس بودند . رکن الدوله ، در اين مجلس عضدالدوله را به عنوان وليعهد خود انتخاب کرد ، ولي مملکت را بين پسران تقسيم نمود . تقسيم به اين صورت بود که همدان و ري و قزوین را به فخرالدوله ، اصفهان را به مويده الدوله داد و توصيه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضدالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنيپزند . آن گاه از اصفهان به ري آمد و در محرم 366 ه.ق. وفات کرد .

عضدالدوله در اين زمان 42 سال داشت و تحت تربيت ابن عميد ، مراتب کماليه را آموخته بود . وي که کنيه ابو شجاع و عنوان شاهنشاه داشت ، در سال 364 ه.ق. وارد بغداد شد و در شوال 367 ه.ق. به عنوان تعقيب عزالدوله ، به موصل تاخت و آن شهر را تسخير کرد . همچنين ، عزالدوله را به قتل رساند و پسر ناصرالدوله حمداني را نيز مقلوب کرد . همچنين بر ديار بکر و حوضه عليايفرات هم تسلط يافت . در اين زمان خليفه عنوان " تاج المله " را هم به او داد . خليفه وقت که الطائع لله عباسي بود ، اجازه داده بود براي عضدالدوله سه نوبت طيل بزنند . همچنين ، الطائع دختر عضدالدوله را نيز به زني گرفت .

عضدالدوله در سال 371 ه.ق. به بهانه تعقيب فخرالدوله ، به گرگان روي آورد و آن شهر را تسخير کرد . در اين حين ، قابوس و فخرالدوله به خراسان پناه بردند . عضدالدوله در شوال سال 372 ه.ق. در بغداد به بيماري صرع دچار شد و در همان جا در گذشت . او را در نجف به خاک سپردند . تاسيس بیمارستان عضدي بغداد در سال 371 ه.ق. به توصيه محمد زکرياي رازي ، فيلخانه عضدي ، کتابخانه عضدي شيراز و بند امير بر رود کر ، از بناهاي عضدالدوله است (365 ه.ق.) . مزار سلمان فارسي را نيز او بنا نهاد . در اين سالها ، مويده الدوله – برادر وي – از جانب او در ري حکومت مي کرد که صاحب بن عباد ، وزير او شهرتي دارد . بعد از مرگ عضدالدوله ، پسرش ابوالفوارس شير ذيل که لقب " شرف الدوله " داشت به امارت کرمان و فارس رسيد . اما ، چهار پسر ديگر عضدالدوله به جان يکديگر افتادند و فخرالدوله عم ايشان ، هر چند

خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت . صمصام الدوله و بهاء الدوله همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال 377 ه.ق. در جنگی که شرف الدوله با " بدر بن حسنویه " کرد ، در کرمانشاه شکست خورد . پس از آن ، دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جان گرفت . بهاءالدوله در سال 380 ه.ق. خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام الدوله سپرد و خود به بغداد آمد . در سال 381 ه.ق. امیر خلف ابن احمد صفاری ، در کرمان بر آل بویه پیروز شد و آنان را از کرمان بیرون راند .

جنگهای متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار ، دولت بویه را سخت تضعیف کرد . بهاءالدوله در سال 403 ه.ق. در بغداد در گذشت . پس از او ، سلطان الدوله پسرش تا سال 415 ه.ق. و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال 440 ه.ق. بر کرمان و نواحی شرقی تسلط داشتند . هم در زمان اوست که ملک " قاورد " سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسله سلجوقیان کرمان را تأسیس کرد .

اما دیلمیان مقیم فارس و خوزستان ، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند . او در سال 443 ه.ق. اصطخر و شیراز را دوباره به تصرف آورد . ولی سرانجام در سال 447 ه.ق. به دست طغرل سلجوقی که برای کمک به خلیفه " القائم بامر الله " به بغداد آمده بود اسیر شد و درین زمان ، دولت آل بویه عملاً پایان یافت . به طور کلی ، می توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران ، به سه شعبه بالنسبه مستقل تقسیم کرد :

1. گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت راندند.

2. آنانی که در عراق و فارس بوده اند .

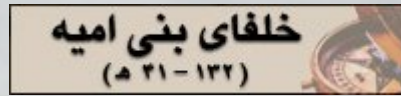
3. کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند .



امرای آل بویه فارس ، عبارت بودند از: عمادالدوله ، عضدالدوله پسر رکن الدوله ، شرف الدوله ، صمصام الدوله ، بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، ابوکالیجار مرزبان و ملک رحیم امرای آل بویه عراق و خوزستان و کرمان ، عبارت بودند از : معزالدوله ابو الحسین احمد بن بویه ، عزالدوله بختیاری ، عضدالدوله ، شرف الدوله ، بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، مشرف الدوله ، جلال الدوله ، ابوکالیجار مرزبان ، ملک رحیم پسر ابوکالیجار ، قوام الدوله و ابو منصور فولادستون پسر ابوکالیجار . امرای آل بویه ری و اصفهان و همدان نیز ، عبارت بودند از : رکن الدوله ، موید الدوله ، فخر الدوله ، مجد الدوله ، شمس الدوله ، سماء الدوله ، ابو الحسین پسر شمس الدوله (حدود 414 ه.ق.) . آنان که در کرمان حکومت راندند ، عبارت بودند از : قوام الدوله ، ابوکالیجار و ابومنصور فولادستون . لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امراء به سبب جنگهای خانوادگی بود که میان آنان رخ می داد . البته نتیجه این جنگها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود . برادر مجدالدوله که لقب شمس الدوله داشت ، مدتی با امرای گرد ائتلاف کرد . از آنجا که خود می خواست بر مجدالدوله پیروزی یابد ، جنگهای میان دو برادر در اصفهان رخ داد . يك بار نیز ری را تسخیر کرد . در این جریان ، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدتها بعد از آن توانست مجدداً " به ری بازگردد . وقتی امیر کرد بدر بن حسنویه – در اثر شورش به قتل رسید ، شمس الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد . بدین ترتیب ، مدتها همدان را پایتخت خود ساخت . او در این ایام ، ابو علی سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت .

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند ، ابتدا می توان رکن الدوله را نام برد . پس از او موید الدوله که تا سال 373 ه.ق. حکومت ری را داشت . هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید . حوزه حکومت او شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود . وزیر وی نیز ، صاحب بن عباد نام داشت . بعد از او ، فخر الدوله به حکومت رسید که تا سال 387 ه.ق. حکومت کرد . وی مدتها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت . همچنین ، يك لشکر کشی نیز به اهواز کرد که بی نتیجه بازگشت . فخر الدوله در قلعه طبرک در گذشت . پس از وی ، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش – ابوطالب رستم – را که لقب مجدالدوله یافت ، سرپرستی می کرد . هم اوست که پس از بلوغ ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود

غزنوي پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسير شد (ربيع الثاني 420 ه.ق.) . مجدالدوله را تبعيد گونه به غزنین فرستادند ، ولي او بين راه در گذشت . وي آخرين امير خاندان بويه بود .



خلافت امویان و عباسیان

پس از شهادت حضرت علي بن طالب (ع) در رمضان سال 40 هجري و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن (ع) و صلح او با معاویه ، خلافت بر معاویه بن ابي سفیان که از خاندن بني امیه بود مسلم گردید . معاویه از سالهاي پيش ، يعني تقريبا" از همان اوایل فتح شام و فلسطين از سوي عمر و بعد از سوي عثمان ، والي دمشق بود . وي ، پایه هاي حکومت خود را در شام استوار ساخته بود . به همین سبب ، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علي (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد . سرانجام ، پس از جنگ صفین و ضعف قواي کوفه ، حکومت خود را بر مصر نیز مسلط سازد . پس از آنکه معاویه به خلافت رسید ، تحکیم اساس حکومت بني امیه را آغاز کرد و براي پسرش یزید ، از بزرگان و اشراف به استثنای چندتن از جمله ، حسین بن علي (ع) و عبدالله بن زبیر بیعت گرفت . او در سیاست خارجي هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایتهای تابع دولت بیزانس افزود . همچنین ، نیروي دریاي مهمي نیز در مدیترانه به بوجود آورد . معاویه با جلب افراي مانند زیادبن ابیه و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قدرت بني امیه را در سرتاسر عالم اسلامي بسط داد .



اگر چه این بسط و استحکام به قیمت زیرپا نهادن بسیاری از اصول اسلامي ، از جمله ارثي ساختن خلافت و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهي و تعیین مبلغان براي تحقیر و توهین خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غیر آن تمام شد. معاویه در سال 60 هجري از دنیا رفت و خلافت پسرش یزید با کارهاي خلافي ، از قبیل قتل حسین بن علي (ع) و محاصره مکه آغاز شد، ملي مدت زیادی به طول نینجامید و سرانجام یزید در سال 64 هجري در گذشت . پس از وي در نتیجه حوادثي خلافت بني امیه به شاخه " مروانیان " انتقال یافت . عبدالملک بن مروان پس از کشتن عبدالله بن زبیر ، خلیفه مسلم و بلامنازع گردید . همچنین ، با مسلط ساختن مرد سفاک آهنینی مانند حجاج بن یوسف ثقفی ، حکومت بني امیه را استحکامي تازه بخشید . حکومت اسلامي در زمان خلافت عبدالملک و ولیدبن عبدالملک ، به منتهای وسعت خود رسید . " قتیبه بن مسلم باهلي " سردار حجاج ، بلاد شمالي خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت . همچنین ، در زمان حجاج ایالت سند هم فتح شد . در جانب مغرب ، مسلمانان تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند . طی خلافت نود ساله بني امیه ، اوضاع اجتماعي ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان ، دین اسلام را پذیرفتند . اما ، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بني امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند . مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماوراءالنهر ، جانب داعیان و مبلغان بني عباس را گرفتند . بني عباس به سبب خویشاوندی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را براي خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند . در این راستا ، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالفت ، حکومت بني امیه را سرنگون سازد و عباسیان را به قدرت برساند . بني امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام ، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبني بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم ، توانستند به حکومت خود ادامه دهند . فشار حکام و والیان تعیین شده از سوي آنان ، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت . همچنین ، بی اعتنائی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد . سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود . مهمتر آنکه طرفداري آنان از عصبیت عربي و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالي (یعنی بندگان) خود می دانستند ، به

تدریج مایه های عصبان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت . سال 132 هجری ، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است . از این سال ، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت . لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان ، گاهی به حدود عراق و بین النهرین محدود می شد و حتی ، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند . اگر چه منصور – خلیفه دوم عباسی – با قتل " ابو مسلم خراسانی " ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت ، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود . با قتل ابومسلم ، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت ، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی ، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت . قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد .

در قرن سوم هجری ، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد . آن عنصر مهم ، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج ، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند . این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان ، نمی توانست کاری بکند . این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست " دیلمیان " که ایرانی بودند افتاد . با آمدن سلجوقیان ، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی ، به طور قطع مسلم و مسجل گردید . در این زمان ، ایرانیان به اداره امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند . اما، فرهنگ نوپا و نویناد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود . اگر چه ماده اصلی آن ، قرآن و حدیث و زبان عربی و ماده مهم فکری آن یونانی بود . اما پرچمداران این فرهنگ در همه شاخه ها ایرانیان بودند . ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکاء به گذشته نیرومند سیاسی ، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند . ایشان بر خلاف ملل مغلوب دیگر ، نه تنها در ملیت عرب مستهک نشدند ، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خود را نیز به وجود آوردند .

سامانیان (۲۸۱-۲۶۱ هـ)



سامانیان نزدیک صد سال (از 287 تا 389 ه.ق.) در قسمتی از ایران کنونی با بخش عمده ای از افغانستان و آسیای میانه فرمانروایی کردند. قلمرو این حکومت ، تقریباً" تمام حوزه انتشار زبان فارسی را در بر می گرفت. البته به استثنای آنچه در آن مدت در تصرف آل بویه ، آل زیار و برخی سلاله های حاکم در نواحی غربی سواحل خزر و در آذربایجان و حدود اران (آنچه امروز جمهوری آذربایجان خوانده می شود) واقع بود . این قلمرو وسیع ، در ایران کنونی شامل خراسان ، سیستان ، کرمان ، در بعضی اوقات نواحی گرگان ، طبرستان (مازندران) ، ری ، قزوین و زنجان نیز می شد . ذکر نام شهرهایی که در این حوزه و در خارج از آن به مناسبت رویدادهای مربوط به فرمانروایی این سلسله در تاریخها آمده است ، تصویری از قسمت قابل ملاحظه قلمرو این دولت مستقل ایرانی را در قسمتی از قرون نخستین اسلامی به دست می دهد. از جمله است : اسبیجات (در مشرق سیحون) ، چاچ (تاشکند) ، کش و نخشب (= شمال شرقی جیحون) ، گرگانج (= جرجانیه ، خیوه در جانب غربی جیحون) ، کاث ، خوارزم (در جانب شرقی جیحون) ، طراز (طلاس) ،

بخارا . سمرقند ، اشروسنه (مشرق سمرقند) ، فرغانه (شمال شرقی سمرقند) ، چغانیان (جیحون علیا) ، بلخ ، ترمذ ، مرو ، مروالرو ، هرات ، بادغیس ، گنج رستاق ، سیستان ، قهستان ، کرمان ، باورد (ابیورد) ، نسا ، خوجان ، (قوچان ، استوار) ، طوس ، نیشابور ، قومس ، بیهق ، گرگان ، آمل ، ساری ، چالوس ، ری ، قزوین و زنجان . حکومت بر حوزه ای بدین وسعت که در سراسر آن زبان فارسی دری یا لهجه های ایرانی تکلم می شد . همچنین ، فرهنگ و تمدن و سنتهای ایرانی در تمام آن رایج و متداول و مقبول بود . طبعاً وظیفه حمایت از فرهنگ ایرانی را که لازمه حمایت از مردم تمام این نواحی بود ، بر عهده اهتمام این قرار می داد. اما ، اینکه فرمانروایان این سلسله یا اخلاف آنان نسب خود را به بهرام چوبین ، سردار معروف سانیان می رسانیدند (هر چند صحت آن محل بحث است) ، حاکی از توجه آنان به وظیفه حفظ و نشر میراث سنتهای ایرانی است . به هر حال ، جد بزرگ فرمانروایان این سلاله که نام ایشان منسوب به عنوان اوست ، از دهقانان بلخ و از بقایای خاندانهای بزرگ ایرانی در خراسان و ماورالنهر بود . وی به علت انتساب علاقه به ملک بالنسبه و سیعی در نواحی بلخ – به نام سامان – مشهور به " سامان خداه " بود . از زمانی که اسلام آورد ، (در اوایل خلافت عباسیان) مورد حمایت و علاقه امرای خراسان و تأیید دستگاه خلافت بغداد واقع شد . آن هم ، به سبب فرزندان و نوادگانش بود که در کار ضبط خراج و امنیت بلاد ، به حاکم اسلامی خراسان کمکهای قابل ملاحظه ای کردند . چنانکه مامون در مدت اقامت در خراسان و بعد از آن ، چندی از آنان را که از اولاد اسد بن سامان خداه بودند ، در سمرقند و فرغانه و چاچ و هرات حکومت داد (204 ه.ق.) . بعدها در عهد فرمانروایی طاهریان نیز در خراسان ، اخلاف اسد و به خصوص فرزندان احمد بن اسد ، همچنان نیابت حکومت آل طاهر را در بعضی از نواحی ماوراءالنهر حفظ کردند .

مقارن عهد قیام یعقوب لیث و برادرش عمرو لیث صفاری ، ماوراءالنهر به نیابت از طاهریان در دو تن از نوادگان اسد بن سامان خداه بود یعنی نصر بن احمد (261 ه.ق.) و برادرش اسماعیل بن احمد (271 ه.ق.) . این دو بلاد واسطه از جانب طاهریان و مع الواسطه از جانب خلیفه بغداد ، ولایت ماوراءالنهر را اداره می کردند . وقتی خلیفه به درخواست و اصرار عمرو لیث صفار (که خود را وارث و صاحب قلمرو طاهریان می دانست) ، ماوراءالنهر را هم که در عهد طاهریان اسما " جزو حوزه حکومت آن سلاله محسوب می شد به صفار سیستان داد ، پنهانی اسماعیل بن احمد را که بعد از برادرش نصر بن احمد فرمانروای مستقل تمام ماوراءالنهر به شمار می آمد نیز به مقاومت در مقابل عمرو لیث که خلیفه مایل به تحکیم قدرت او در خراسان و ماوراءالنهر نبود تشویق کرد . لاجرم بین صفار و امیر سامانی کشمکش در گرفت و در جنگی کوتاه که در حوالی بلخ بین فریقین روی داد ، عمرو لیث مغلوب و اسیر شد . خلیفه هم حوزه امارت طاهریان را در خراسان که بعد از انقراض آنان به دست صفاریان افتاده بود ، به قلمرو سامانیان الحاق کرد . از آن پس ، اسماعیل بن احمد و اخلاف او با حفظ امارت ماوراءالنهر ، امیر خراسان نیز خوانده شدند (287 ه.ق.) . از آن پس ، نه تن از سامانیان ، که شامل اسماعیل بن احمد و اعقاب او می شد ، به عنوان امیران خراسان در ماوراءالنهر و سراسر نواحی شرقی ایران سلطنت کردند . همچنین ، در نواحی شرقی ماوراءالنهر هم تا ماورای سیحون به بسط و توسعه فتوحات و نشر قلمرو اسلام در نواحی ترک نشین غیر مسلمان آن نواحی پرداختند . با آنکه تختگاه آنان تا پایان امارت همچنان در بخارا باقی ماند ، فرمانروایی آنان در تمام ماوراءالنهر و خراسان ، نقش آنان را در رویدادهای عمده تاریخ ایران قابل ملاحظه ساخت . سامانیان ، در اوایل دولت خویش با علویان طبرستان و در اواخر آن ، با آل بویه در گریههایی پیدا کردند . این درگیریها در هر دو مورد ایشان را پشتیبان دستگاه خلافت و مدافع مذهب تسنن نشان داد و محبوب متشرعه و رعایای سنی این بلاد ساخت . نام و لقب نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت امارتشان ، از این قرار است :

1 (اسماعیل بن احمد ، امیر ماضی (295 – 279 ه.ق.)

2 (احمد بن اسماعیل ، امیر شهید (301 – 259 ه.ق.)

3 (نصر بن احمد ، امیر سعید (331 – 301 ه.ق.)

4 (نوح بن نصر ، امیر حمید (343 – 331 ه.ق.)

5 (عبد الملك بن نوح ، امیر رشید (350 – 343 ه.ق.)

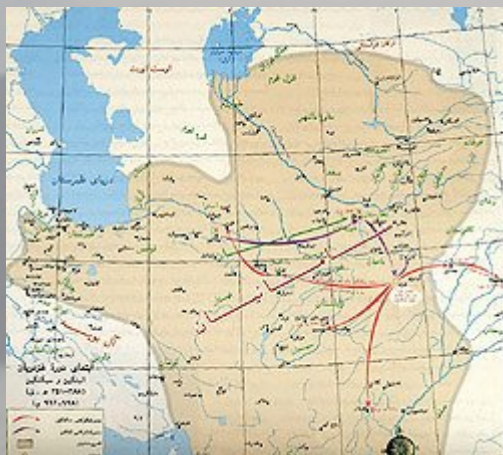
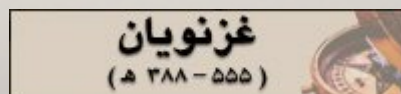
6 (منصور بن نوح ، امیر سدید (365 – 350 ه.ق.)

7 (نوح بن منصور ، امیر رضی (387 – 365 ه.ق.)

(8) منصور بن نوح (389 – 387 ه.ق.)

(9) عبدالملك بن نوح (389 – 389 ه.ق.)

ظهور نشانه هاي انحطاط در دولت سامانيان ، با غلبه غلامان ترك بر كارها و سلطه آنان بر مناصب نظامي در درگاه ايشان آغاز شد . شورشهايي كه در دربار بخارا به وجود آمد و تا حدي ناشي از برخورد بين اهل سپاه و اهل ديوان بود ، اين انحطاط را تسريع كرد . انقلابات خراسان كه از ناسازگاري امراي ترك با يكدیگر و با سياست تمرکز ديوان بخارا و امير ساماني نشأت مي گرفت ، خراسان را به تدريج از سلطه سامانيان خارج كرد و ماوراء النهر را نيز دچار تزلزل ساخت . سرانجام ، ماوراء النهر هم با تحريكات مدعيان ، مورد تجاوز ايلك خانيان ترك واقع شد . در طي حوادث ، قلمرو سامانيان بين ايلك خانيان و غزنويان تقسيم شد . با كشته شدن امير ابراهيم بن نوح (395 ه.ق.) معروف به امير منتصر كه آخرين مدعي امارت آن سامان و آخرين مبارز جدي براي احياي آن بود ، دولت سامانيان پايان يافت . دولت سامانيان با ادامه سياست طاهريان در اظهار تبعيت اسمي و تاديه خراج نسبت به خليفه ، موفق شد هم موضع خود را در نظر عامه مسلمين قلمرو خویش مشروع و مقبول سازد و هم در عين وفاداري به سنتهاي اسلامي، در احياي مآثر و حفظ مواريت قومي و باستاني ايران ، (تا حدي كه با ظواهر سنن اسلامي معارض نباشد) اهتمام قابل ملاحظه و موفق به جاي آرد . بدین گونه ، سلاله سامان خداه در خراسان و تمام ماوراءالنهر نه فقط مشوق و حامي معارف اسلامي و علمي اهل تسنن شد، بلکه در عين حال مروج و محيي زبان فارسي و فرهنگ ايراني هم ، در مقابل دشواريهاي كه در اين كار وجود داشت ، بود . حتي تعدادي از شاعران و نويسندگان بزرگ ايران اسلامي تحت حمايت آنان قرار گرفتند . تعدادي از ايشان نيز ، بعضي آثار خود را به تشويق آنان به وجود آوردند يا به آنان هديه كردند . رفتار آنان با علماء ، به خصوص مبني بر رعايت حرمت و تحكيم بود . همچنين از بعضي اميران اين خاندان نيز اشعار فارسي به جاي مانده است . گشتاسپنامه دقيقی در عهد دولت ايشان در خراسان به رشته نظم كشيده شد . و فردوسي طوسي بعدها بر اساس گشتاسپنامه دقيقی ، شاهنامه خود به پايان برد .



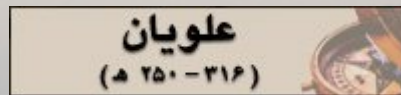
دولت غزنوي معروف به دولت آل ناصر يا دولت آل ناصر الدين، يك دولت فارسي زبان نظامي اسلامي بود . اين دولت خاستگاه نژادي و پايگاه ملي خواست نداشت ، اما در مدت اعتلاء – از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجري – غالباً به عنوان مروج و ناشر اسلام در بين كفار هند ، و مدافع مذهب تسنن در خراسان و نواحي وابسته ، مورد توجه و تايد خلافت بغداد بود و تا حدي مقبول و حتي محبوب منتشر عه اهل سنت در تمام خراسان و اكثر بلاد فارسي زبان اهل تسنن بود . بنيانگذار اين دولت ناصر الدين سبكتكين بن قراجكم ، داماد و مملوك البتكين حاجب ، معروف به سپهسالار ، بود كه خود او نيز از غلامان ترك سابق سامانيان محسوب مي

شد. البته، بعدها نسب نامه ای ظاهر "مجعول"، تبار وی را به پیروز پسر یزدگرد سوم ساسانی رساند. تسخیر غزنه (غزنین، غزنی) و استخلاص آن از دست امرای محلی به وسیله او انجام شد. بدین گونه، این منطقه اسماً به قلمرو سامانیان الحاق یافت. اما، به دنبال رویدادهایی که البتکین را از دربار بخارا و ارتباط با سامانیان دور ساخت، غزنه مرکز حکومت مستقل البتکین واقع شد و ارتباط آن با مرکز حکومت و دیوان سامانیان قطع گشت. سالها بعد، وقتی این تختگاه کوچک تحت فرمانروایی ناصر الدین سبکتکین - داماد البتکین - در آمد، زمانی به عنوان یک مرکز جهاد اسلامی، پایگاه "غزوات" سبکتکین و اولاد او در اراضی سند و هند گشت. با این عنوان، فرمانروایان غزنه یا لاقلاً تعدادی از آنان که در دوره اعتلای دولت آل ناصر در نشر فتوحات اسلامی در نواحی شرقی آن ولایت توفیق بیشتری به دست آوردند، در نزد پادشاهان دور و نزدیک و همچنین در نزد مسلمانان این نواحی، با نظر توقیر نگریسته می شدند و بدین سبب، بسط و توسعه قلمرو آنان در هر دو جانب شرق و غرب، امکان و سرعت بیشتر یافت. این دولت در حاشیه جنوب شرقی قلمرو سامانیان و در نواحی کوهستانی شرق افغانستان کنونی، در اثر مساعی سبکتکین، به تدریج به صورت یک حکومت مستقل و موروثی و پایدار درآمد (حدود سال 367 ه.ق.). این حکومت در اندک زمان و به خصوص در دوران امارت پسر او - محمد بن سبکتکین - وارث تمام بخش ماوراءالنهر (در جانب چپ جیحون) از قلمرو سامانیان شد، هم تمام بخش ماوراءالنهر (در جانب راست جیحون) به ایلک خانیان ترکستان رسید، با این حال این دولت، در مجموع بیش از پنجاه سال یا قدری بیشتر (432-382 ه.ق.) در حوادث تاریخ ایران منشاء تأثیر مرئی و بلا واسطه باقی نماند. در پایان این مدت که منجر به ظهور سلاجقه و انتزاع بخش عمده خراسان از غزنویان گردید، فرمانروایی آل ناصر در غزنه در دوره دوم خود (432-552 ه.ق.) تقریباً به افغانستان کنونی و قسمتی از نواحی سند و پنجاب منحصر ماند. از این تاریخ (432 ه.ق.) تا زمانی که فرمانروایی این سلسله در غزنه (552 ه.ق.) رسید، ارتباط آنان با تاریخ ایران تقریباً به نقش ایشان در ترویج شعر و ادب فارسی در قلمرو خویش و در نشر و نقل فرهنگ و رسوم ایرانی اسلامی در آن نواحی محدود شد.

در دوره بالنسبه کوتاه اعتلای این سلسله که در واقع شامل فرمانروایی محمود بن سبکتکین ملقب به یمین الدوله (ربیع الاول 388 تا 421 ه.ق.) و مسعود بن محمود ملقب به شهاب الدوله (421 تا 432 ه.ق.) می شد، غیر از افغانستان کنونی، قلمرو آنان در ایرانشامل خراسان، سیستان، گرگان، قومس و حتی ری و نواحی مجاور تا حدود اصفهان و در خارج از ایران و افغانستان کنونی، شامل خوارزم (خیوه، ترکمنستان)، چغانیان (در بخش علیای جیحون) جوزجانان، مرو، بلخ، مروالرو و هرات، و همچنین دره سند و قسمتی از نواحی شرق و شمال شرقی هند (پنجاب و مولتان) می شد. با آنکه تمام آنچه در طول زمان، طی غزوات مکرر محمود و کروفهرای متوالی پسرش مسعود و پدر محمود، سبکتکین، در سرزمین هند عاید این فرمانروایان گشت، این سرزمین به قلمرو آنان ملحق نشد. ذکر نام تعدادی از نواحی مفتوحه آنان در ماوراءسند، وسعت حوزه، فعالیت نظامی و جهادی آنان را قابل ملاحظه نشان می دهد، که از آن جمله لاهور (پنجاب)، قنوج (جنوب غربی دهلی)، و بهند (ساحل چپ سند)، ماتوره (شمال غربی آگره)، هانسی (شمال غربی هند)، بهاطیه (سند سفلی)، کالنجر (جنوب غربی الله آباد)، گوالیار (جنوب آگره)، نهرواله (گجرات)، سومنات (در گجرات)، باری (ساحل شرقی گنگ)، ناردین (در مغرب رود جیل) و تانسیر (در شمال دهلی) را می توان یادکرد. از این میان، لاقلاً فتح پنجاب یک تختگاه تازه در لاهور به آنان داد که چندی، به خصوص در غلبه غوریان بر غزنه، آخرین تختگاه فرمانروایی ایشان گشت. در داخل ایران و افغانستان کنونی هم ذکر تعدادی از شهرهای که با حوادث دوران فرمانروایی آنان مربوط می شد، تصویری از حدود قلمرو ایشان را در مدت اعتلای آنان به دست می دهد. از آن جمله است: غزنه، گردیز، پروان، کابل، بست، قصدار، غور، زمین داور، پوشنگ، هرات، گنج رستاق، بلخ، ترمذ، مروالرو، مرو، طوس، نیشابور، بیهق، سرخس، باورد، نسا، استوار (قوچان)، دهستان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان. چنانکه در تاریخ بیهقی از زبان حره ختلی - خواهر محمود - و از زبان مسعود پسر وی نقل شده است، پادشاهان این سلسله از تمام این گستره واقع در داخل و خارج ایران و افغانستان کنونی، "غزنه" را اصل بلاد و دیگر نواحی را فرع می شمردند. سبب اینکه آنان را غزنویان خوانده اند نیز، تا حدی از همین روستا به هر حال، این مساله ارتباط قلبی آنان را با این پایتخت دیرین خود نشان می دهد. در بین کسانی از این سلسله که در دوره دوم فرمانروایی قوم، در تاریخ ایران به سبب تشویق یا ارتباط با اهل ادب شهرت یافته اند، نام ظهیر الدوله ابراهیم (492-450 ه.ق.)، علاءالدوله مسعود سوم (508-492 ه.ق.) و یمین الدوله بهرامشاه (547-512 ه.ق.) در خور ذکر است. شاعران و نویسندگانی هم، مانند مسعود سعد سلمان (وفات 515 ه.ق.)، ابوالفرج رونی (وفات 525 ه.ق.) و ابوالمعالی نصراله منشی (وفات 555 ه.ق.) نام آنان را در آثار خود مخلد ساخته اند. عنوان سلطان که در مورد یمین الدوله محمود بنابر مشهور به وسیله خلف بن احمد صفاری و از روی تملق

در حق وي به كار رفت و جنبه رسمي نداشت ، بعد از وي به پسرش شهاب الدوله مسعود اول نيز رسيد . از پادشاهان دوره دوم اين سلسله كه قسمت عمده قلمرو گذشته از آنان انتزاع شده بود ، غالبا " ظهور الدوله ابراهيم و يمين الدوله بهرامشاه در استعمال اين عنوان اصرار بيشتري داشته اند . غزنويان قدرت و حيثيت خود را در دوره اعتلاء ، مديون سرعت تعرض در غزوات نظامي و قدرت تحرك فوق العاده ارتش خویش بودند . غنايمي هم كه از اين جنگها عايد سلطان و سردارانش مي شد ، مايه اصلي حيات اين ارتش بودند از اين رو ، به مجرد آنكه اين غزوات متوقف شد ، ارتش متزلزل ، و دولت دچار انحطاط گشت . البته ، اين غزوات كه سلطان را به عنوان " غازي " مورد تقدير خليفه بغداد مي ساخت ، تقريباً هرگز در قلمرو خود وي موجب بسط رفاه و آسايش خلق نمي شد . استمرار اين غزوات را – كه تنها در عهد سلطان محمودبش از هفده بار لشكر كشي به ديار هند انجام شد – مايه ناخر سندي عامه وضعف بنيه مالي دولت مي ساخت . از جمله تحميل مالياتهاي سنگين و بي هنگام كه براي تجهيز ارتش در نزد سلطان لازم مي نمود و خالي شدن روستاها به سبب گردآوردن سپاه كه بالمال منجر به خرابي مزارع و بروز قحطيتها و گرانيهاي اجتناب ناپذير مي شد . اما ، خليفه كه اين اقدامات را مي ستود و شاعران دربار كه با تملق و تحسين مبالغه آميز از آنها ياد مي كردند ، البته نتايج و تبعات نهايي آنها را ، كه در هنگام اغتشاش تركمانان سلجوقي در خراسان به تسليم و رضاي بيشترينه مردم به ورود اين قواي مهاجم منجر شد ، نمي توانستند پيش بيني كنند .

تشكيلات اداري وسازمان ديوان و درگاه غزنويان كه پادشاهان نخستين و وزيران و دبيران آنان غالبا پرورش يافته نظام دولت سامانيان بودند ، در واقع ادامه سازمانهاي ديوان ودرگاه آل سامان در بخارا بود . علاقه به ترويج زبان فارس و تشويق و حمايت شعرا و نويسندگان عصر هم ، هر چند در عهد محمود و مسعود اول خالي از اغراض سياسي و تبليغاتي نبود ، باز تا حدي ادامه رسم و آيين مشابه در درگاه سامانيان بود . از فتح غزنين به وسيله البتكين (344 ه.ق.) ، كه آغاز پيدايش دولت غزنه بود ، تا خاتمه سلطنت خسرو ملك در لاهور (583 ه.ق.) ، كه دولت غزنويان پايان يافت ، مدت فرمانروايي اين سلسله در ايران و خارج از ايران – روي هم رفته – نزديك دويست و چهل سال طول كشيد . دوره کوتاه فرمانروايي البتكين و اخلاف او را هم كه در نهايت به فرمانروايي مستقل سبكتكين در غزنه منجر گشت ، با آنكه به آل ناصر ارتباط نداشت ، جزو دوره اي كه در طي آن غزنين به عنوان يك تختگاه مستقل در عرصه تاريخ خراسان و ايران ظاهر شد ، بايد محسوب كرد .



دولت علویان طبرستان

دولت علویان گیلان و دیپلمات



علویان طبرستان
زیدیه

بعد از رحلت امام چهارم ، حضرت علي بن حسين ، امام سجاد عليه السلام ، گروهی از شیعیان او معتقد به امامت فرزندش زید شدند . زیدبن علي در زمان هشام بن عبدالملك (105 – 125 ه.ق.) در سال (122 ه.ق.) بر عامل او (يوسف بن عمر ثقفی حاكم كوفه) خروج كرد ، اما قیام وي سرکوب شد و به شهادت رسید . پس از زید ، یحیی (پسرش) به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان (بین بلخ و فاریاب) قیام کرد . نصر بن سيار (حاكم خراسان) مسلم بن احوزمازني را به جنگ وي فرستاد . مسلم یحیی را کشت و سر او را نزد ولیدبن عبدالملك (125 – 129 ه.ق.) فرستاد . جسد یحیی بن زید تا قیام ابومسلم خراسانی (129 ه.ق) بردار بود . وي آن را از دار پايين آورد و به خاک سپرد . مشهد او در جوزجان (نزديك شهر سرپل یا ساري پل) زیارتگاه است . گویند مرگ یحیی بن زید به حدي در مردم خراسان اثر گذاشت و آنان را غمگین کرد كه در

آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد ،یحیی یا زید نام نهادند . پس از مرگ زید ، پیروان او به چند گروه تقسیم شدند که معروفترین آنان ادریسیه ، حسنیه و قاسمیه بودند .

ادریسیه

پیروان ادریس بن عبدالله بن ابی طالب (ع) بودند که از سال 112 تا 375 ه.ق. بر مراکش و شمال آفریقا حکومت کردند و اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام به شمار می روند .

قاسمیه

اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرسی بودند . اینان دولت ائمه رسی (از سال 280 تا 570 ه.ق.) را در یمن پایه گذاری کردند . اکثر مردم یمن زیدی هستند و امام زیدی یمن امام محمد البدر تا جمهوریت یمن در صنعا می زیست .

حسنیه

یاران حسن بن زید بن حسن بن علی بودند که دولت شیعیان علوی مازندران را تاسیس کردند . اکنون به اختصار به معرفی آنان می پردازیم :

دولت علویان طبرستان

قیامهای علویان حسنی (فرزندان امام حسن (ع) محمد نفس الزکیه و حسین بن علی بن حسن در حجاز ناکام ماندو باقیماندگان در وادی " فح " (نزدیک مکه) در هشتم ذی الحجه سال 196 ه.ق. به دست عباسیان به شهادت رسیدند. بعدها شیعیان این روز را مانند واقعه کربلا ، " یوم العزا " اعلام کردند . عدم موفقیت علویان در حجاز موجب شد که بسیاری از آنان به مناطق جبال و ری روی آورند و برای رهایی از ستم عباسیان مخفیانه زندگی کنند . در اواسط قرن سوم هجری ، مردم ، " کلار " و " رویان " که از ستم محمد بن اوس بلخی (حاکم طاهری طبرستان) به جان آمده بودند ، با مشاهد تقوا و ورع علویان به جانب محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام روی آوردند و از وی درخواست بیعت برای فرماندهی کردند . اما ، او آنان را به جانب حسن بن زید بن اسماعیل که در ری اقامت داشتند ، راهنمایی کرد . طبرستانها از حسن بن زید دعوت کردند که ریاست آنان را به پذیرد . حسن بن زید در خواست آنان را اجابت کرد و در سال 250 ه.ق. عازم طبرستان شد ، نام " داعی الخلق الی الحق " یا داعی کبیر را انتخاب کرد و به زودی با پیروانی که هر روز بر شمار آنان افزوده می شد ، نواحی کلار و پایدشت و آمل را تصرف کرد . وی حاکم طاهریان را از آنجا بیرون راند ، اما ضد حمله سلیمان بن عبد الله طاهری در سال بعد داعی کبیر را مجبور کرد که تمامی ناحیه طبرستان را تخلیه کند و به نزد هواخواهان خود در کوهستان دیلم پناه جوید . ولی به زودی حسن بن زید بر سلیمان غلبه کرد و حتی حرم و متعلقان وی را هم به اسارت گرفت (که با جوانمردی و اکرام آنان را به سایمان برگرداند) . سلیمان هم دل از طبرستان برید و به خراسان رفت . با استیلای حسن بن زید طبرستان ، علویان فراوانی از حجاز و عراق و اطراف شام به خدمت او رسیدند . وی نیز در حق تمام آنان نیکویی کرد و آنان را به خدمت گماشت . گویند که هنگام سوار شدن ، سیصد علوی شمشیر کشیده در کنار او حرکت می کردند . وی سالانه سی هزار دینار برای علویان مستحق به بغداد می فرستاد تا نقیب علویان در بین آنان تقسیم کند . علویان زیدی در سال 253 ه.ق. گرگان را ، که یال قبل از دست داده بودند ، باز پس گرفتن و تا سال 254 ه.ق. ابهر و زنجان و قزوین را گشودند . پیروزیهای علویان ، خلافت عباسی را متوحش کرد و در سال 255 ه.ق. المعتز بالله عباسی سرداران خود " موسی بن بغا الکبیر " و " مفلح " را به طبرستان فرستاد . اینان تمام نواحی متصرفه علویان را از ایشان پس گرفتن ، ولی وفات خلیفه موجب شد که سرداران نواحی متصرفه را رها کنند و به عراق باز گردند . دیلمیان بار دیگر در اطراف حسن جمع شدند و وی بر تمام نواحی طبرستان استیلا یافت . در این زمان ، گروهی روسی به سواحل طبرستان وارد شدند . اینان روستاها را آتش زدند و مردم بسیاری را به قتل رساندند حسن بن زید آنان را در هم شکست و فراریان روس قتل عام شدند . در سال 260 ه.ق. یعقوب لیث صفاری پس از تصرف خراسان به گرگان آمد و علویان را تا کوهستانهای دیلم تعقیب کرد . سیستانها بسیاری از شهرها و روستاهای طبرستان را آتش زدند . اما به ناچار پس از مدتی از طبرستان عقب نشستند و به خراسان باز گشتند . حسن در سال 270 ه.ق. در گذشت . عدالت خواهی ، بارزترین ویژگی

اخلاقي او در زمان زمامداريش بود .

با درگذشت حسن ، ابو الحسين (دامادش) به مدت ده ماه حکومت را تصاحب کرد ، اما در مقابل محمد (برادر حسن) ناچار به تسليم شد . محمد بن زيد لقب " القائم بالحق " را بر خود نهاد . محمد مشاهد متبرکه حضرت امام حسين (ع) و حضرت علي (ع) را که ويران شده بودند ، تعمير کرده و براي علويان خارج از طبرستان ، هدايا و صلوات بسيار فرستاد . اين عمل موجب شد که شهرت و سخاوت محمد بالل گیرد و در بين سادات محبوبيت زيادي به دست آورد .

در سال 277 ه.ق. رافع بن هرثمه ، که چندان اعتنايي به خلافت عباسي نداشت ، بر خراسان استيلا يافت . وي از آنجا به طبرستان آمد و سراسر اين ناحيه را گشود . المعتضد بالله عباسي نيز حکومت خراسان را به عمر بن ليث (رقيب رافع) واگذار کرد . رافع نيز با محمد بن زيد صلح و بيعت نمود . وي در سال 283 ه.ق. نيشابور را تصرف کرد و به نام علويان در آن شهر خطبه خواند . اما ، ديري نپاييد که عمرو ليث وي را از نيشابور بيرون راند . آن گاه ، رافع به خوارزم فرار کرد و در آنجا به قتل رسيد مردم رويان و کلار همراه با پادوسبان قاروندي ، صادقانه از علويان پشتيباني مي کردند . اما ، خشونت و رفتار خود سرانه ديپلمات باعث مخالفت علويان گرديده بود . با وجود اين (علي رغم مخالفت قارن باوندي که از دشمني با علويان دقيقه اي غافل نبود و عاقبت جان خود را هم بر سر اين گذاشت) علويان از حمايت اکثر مردم طبرستان برخوردار بودند . در سال 287 ه.ق. محمد بن زيد " داعي کبير " رهسپار فتح خراسان شد . اما ، محمد بن هارون سرخسي سردار ساماني در گرگان راه را بر علويان گرفت و محمد بن زيد را به قتل رسانيد . پس از آن ، محمد بن هارون تمام ولايت طبرستان را در تصرف خود گرفت و مذهب سنت بار ديگر به آن منطقه باز گشت و همچنين قرامتهاي کلاني به زبان ديگان علويان پرداخت شد . در اين راستا ، فرزند محمد (زيد) را به بخارا بردند . حسن بن علي الاطروش حسيني هم ري گريخت . محمد بن هارون پس از چندي از اطاعت سامانيان سرباز زد . او ري را تصرف کرد و با حسن بن علي الاطروش ، بيعت نمود . امير اسماعيل ساماني ، محمد بن هارون را به دست آورد و او را در بخارا به قتل رساند . سامانيان ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح را به حکومت طبرستان فرستادند . او با مردم به نيکي رفتار کرد و سادات علوي مقيم طبرستان را گرامي داشت و به آنان بسيار محبت نمود . همچنين ، براي روساي ديلمي هداياي زيادي فرستاد .

با درگذشت امير اسماعيل و پادشاهي احمد بن اسماعيل ، ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح از حکومت طبرستان معزول شد و احمد بن اسماعيل طبرستان را به سلام ترک سپرد . وي با مردم بد رفتاري کرد . در نتيجه ، مردم طبرستان از او رنجيده شدند . به ناچار ، دربار ساماني بار ديگر ابوالعباس را به طبرستان فرستاد . اما ، مي بعد از مدتي کوتاه درگذشت (298 ه.ق.) مرگ ابوالعباس فرصتي طلايي به علويان داد ، زيرا جانشين وي محمد ابراهيم صلوك بر خلاف ابوالعباس ، رفتار خشن با مردم طبرستان داشت . طبرستانيان ، نيز رنجيدند و به رهبري جستان بن مرزبان ، حسن بن علي بن حسن معروف به " اطروش " (که) را که در ري فراري بود ، به طبرستان (براي خونخواهي محمد بن زيد) دعوت کردند . حسن بن علي اطروش مردی ادیب و دانشمند بود . وي قبل از شهادت محمد بن زيد ، در بين گيلانيان به تبليغ اسلام اشتغال داشت و بسياري از ديپلمات را که هنوز اسلام اختيار نکرده بودند ، به اسلام هدايت نمود . اطروش لقب " ناصر الحق " را برگزيد و سپاه جامگان عباسي (مسوده) را از طبرستان و ديلم بيرون راند . در سال 301 ه.ق. اطروش سفر جنگي خود را به طبرستان آغاز کرد و در ناحيه نوروز يا نورود چالوس ، محمد بن صلوك را شکست داد و پيروزمندانه وارد آمل شد . در سال بعد ، در حمله متقابل سامانيان ، اطروش آمل را از دست داد و تا چالوس عقب نشست . اما پس از چهل روز بار ديگر سامانيان را از طبرستان بيرون راند و گرگان را به طور موقت تصرف کرد . پيروي اطروش ، حکام مهم طبرستان از جمله شروين بن رستم پادوسبان را به اطاعت وادار کرد . علم و عبادت و رفتار انساني وي با مردم طبرستان ، ناظران و مورخان را به تحسين واداشته است . محمد بن جرير طبري (معاصر اطروش) در باره او مي نويسد : " مردم به عدالت و حسن رفتار و برپايي حق کسي را همانند اطروش نديدند . " وي در سال 304 ه.ق. در گذشت و به حق ، لقب " ناصر کبير " شايسته او بود .

بعد از مرگ داعي کبير ، حسن بن قاسم (داماد وي) با مساعدت فرزند بزرگ داعي (ابوالحسين احمد) به رياست علويان رسيد و نام " داعي صغير " را اختيار کرد . ابوالقاسم جعفر (برادر احمد) فرزند ناصر کبير از اين کار ابراز نارضايتي کرد و به قصد باز گرفتن حکومت ، از آمل بيرون آمد . جعفر در سال 306 ه.ق. داعي را شکست داد . ولي مردم جعفر را راندند و داعي در سال 307 ه.ق. به آمل آمد . در سال 308 ه.ق. داعي سردار خود ليلي بن نعمان را به خراسان فرستاد . او از ضعف سامانيان استفاده کرد و دامغان و نيشابور را گشود و به طوس رفت ولي از لشکر ساماني شکست خورد و به قتل رسيد (309 ه.ق.) باقيمانده علويان فراري نيز ، به گرگان عقب نشستند .

در سال 310 ه.ق. نصر بن احمد ساماني که از دست اندازيهاي داعي و اصحاب او به گرگان و خراسان به

وحشت افتاده بود ، یکی از سرداران خود به نام " قراتکین" را در راس سپاهی به گرگان فرستاد . در این لشکر کشتی باز ابوالقاسم جعفر با دشمنان داعی همدست بود و چندی بعد ابوالحسین احمد نیز به ایشان پیوست . اگر چه داعی ابو الحسین را مغلوب و با خود همراه نمود ولی ، تاب مقاومت نیاورد و به اسپهبد محمد بن شهریار قارنوندی پناه برد . اما اسپهبد به جوانمردی او را گرفت و به نزد عامل خلیفه عباسی (محمد بن وهسودان) فرستاد .

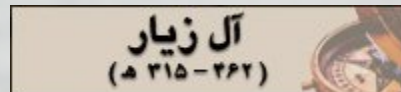
داعی تا کشته شدن محمد بن وهسودان به دست محمد بن مسافر سلاری ، در الموت زندانی بود . بعد از رهایی از زندان ، به گیلان بازگشت و مدعیان حکومت را در طبرستان و گرگان شکست داد . جعفر به ری گریخت و احمد به فرمان داعی ، به حکومت گرگان انتخاب شد . در این زمان ، عده ای از سران گیل و دیلم برای گشتن داعی توطئه چیدند . اما ، همه توطئه کنندگان (به علت فاش شدن توطئه) از جمله هروسندان بن تیرداد (پادشاه گیلها) و خال مرد آویچ به قتل رسیدند . در سال 311 ه.ق. بار دیگر احمد و برادرش (جعفر) علیه داعی متحد شدند و آمل را تصرف کردند و آن گاه ، داعی به نواحی کوهستانی دیلم پناه برد و دوبرادر به آمل درآمدند . دو ماه بعد از درگذشت جعفر ، احمد به جای وی نشست و داعی را تا گیلان تعقیب کرد . پس از درگذشت جعفر ، در سال 312 ه.ق. سران دیلم ابوعلی محمد (یکی از پسران ابواحمد) را به امارت علویان برداشتند . کشاکش درونی علویان موجب آن شد که روسای گیل و دیلم که در زمان ناصر کبیر جرات دخالت در امور را نداشتند ، علویان را آلت دست خود قرار دهند . از میان این جنگ قدرت ، دو رهبر دیلمی به نامهای اسفار شیرویه و ماکان کاکي به عنوان رقبای اصلی سربرآوردند . ماکان کاکي و پسر عمش (حسن فیروزان) از اسماعیل (پسر کوچک جعفر) حمایت و ابوعلی محمد را دربند کردند . اما ، ابوعلی محمد پس از کشتن برادر ماکان ، با همدستی اسفار به حکومت برگشت . اندک زمانی بعد ، وی در بازي چوگان کشته شد و برادرش (سیدابوجعفر) بر جای او نشست . حکومت ابو جعفر با شورش اسفار روبه رو شد . ماکان در سال 314 ه.ق. از این فرصت استفاده کرد و او را از آمل بیرون راند ، داعی را به طبرستان دعوت کرد و به اتفاق یکدیگر حکومت طبرستان را در دست گرفتند . در این راستا ، اسفار نیز به گرگان گریخت . بازگشت دوباره داعی (با فتح نه چندان استوار) آغاز شد . به دنبال آن ، ناحیه ری تا قم را نیز گشود . اسفار که در حمایت سامانیان در گرگان به سر می برد ، از غیبت داعی استفاده کرد و طبرستان را تصرف نمود . داعی با شنیدن خبر این حمله ، بدون ماکان به طبرستان برگشت و در کنار دروازه مرد آویچ زیاری به قتل رسید (سال 316 ه.ق.) . پس از چندی ، ماکان در ری از اسفار شکست خورد و به دیلم گریخت . وی در یکی از کروفهای خود در مقابل سامانیان ، به هلاکت رسید . علویان ، علاوه بر تبلیغ و ترویج اسلام در میان دیلمیان ، خدمات فراوانی هم در زمینه فرهنگی به این ناحیه از ایران ارائه دادند . همچنین ، آنان را باید از اولین موسسان مدرسه در ایران نام برد . اولیاء الله آملی ، داعی صغیر را از اولین پایه گذاران مدرسه در ایران دانسته است .

علویان گیلان و دیلمیان

اقامت چهارده ساله ناصر اطروش (قبل از رسیدن به حکومت) در دیلمان و نفوذ مذهبی و شخصی وی در شرق گیلان ، زمینه های بسیار مناسبی برای علویان فراهم آورد . زیرا با وجود خاتمه حکومت علویان در طبرستان ، هنوز در شرق گیلان زیدیان معتقدی وجود داشتند که حاضر بودند در راه این خاندان جانبازی کنند . به همین مناسبت ، یکی از نوادگان الحسین الشاعر (برادر اطروش) به نام جعفر محمد ، به احیای نفوذ علویان برخاست . وی در سال 320 ه.ق. هوسم را تصرف کرد و نام " الثایرفی الله " بر خود نهاد . الثایر سه مرتبه به اتفاق متحدان طبری و زیاری و دیلمی خود بر آمل دست یافت ، ولی پس از چند ماه از آنجا بیرون رانده شد . وی پس از سه دهه حکومت ، در سال 350 ه.ق. در گذشت و در 30 کیلومتری شرق هوسم ، در "میانه" به خاک سپرده شد .

پس از وی ، ابوالحسن مهدی " القایم بالله " و ابوالقاسم حسین " الثایرفی الله " (پسران او) به ترتیب به فرمانروایی رسیدند . چندی بعد ، ابوالقاسم حسین به اسارت لشکر و شمشیر در آمد . وی سعی داشت علویان را از گیلان بیرون براند . از سوی دیگر ، آل بویه ، که سعی در حفظ قدرت در زادبوم اصلی خود (لیاچ = لاهیجان) داشتند ، از علویان حمایت می کردند . سرانجام ، منازر جستانی در سال 352 ه.ق. ابو عبدالله محمد (پسر داعی حسن بن قاسم علوی) را به گیلان دعوت نمود . در این هنگام ، ابو عبدالله محمد نقیب علویان بغداد بود . او علاوه بر فضل و دانش ، تسلط کاملی نیز در فقه و کلام داشت . همچنین ، ریاست تامه زیدیان بر عهده او بود . وی پس از ورود به گیلان ، هوسم را با کمک منازر جستانی تصرف کرد و خود را " المهدی لدین الله " نامید . ابو عبدالله تلاش بسیاری برای پیوند دو گروه قاسمیه و ناصری زیدی آغاز کرد و تا حدودی هم در این

راه موفق شد. او تلاش فراوانی برای تسلط کامل بر طبرستان و هوسم به کار بست. ولی شورشهای مکرر ابوالفضل الثریر زیدی، معروف به "امیرکا" این تلاشها را ناکام گذاشت. ضعف علویان موجب شد که ابو عبدالله سیادت آل بویه را بپذیرد. پس از درگذشت او بار دیگر رقابت زیدیه آغاز شد و نیز، زیدیان گیلان هم به پایان رسید. در 380 ه.ق. شاخه دیگری از علویان در گرگان سر بلند کرد. مشهورترین این علویان، ابوالحسین احمد بن الحسین "الموید بالله" و برادرش، یحیی "ناطق بالحق" بودند. آثار کلامی و فقهی این دو برادر به وسیله زیدیان یمن، حفظ شد و مورد استفاده قرار گرفت. این دو برادر از علمای بزرگ زمان خود بودند. ناطق بالحق در بغداد تحصیل کرده و در ری به حلقه یاران صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار پیوسته بود. فرزندان علویان در گیلان و به ویژه در هوسم، تا مدتها فعالیت داشتند، اما، با روی کار آمدن دولت سلجوقی این فعالیتها به خاموشی گرایید.



"زیریان" و "بوییان" دو خانواده ایرانی از نواحی مازندران و گیلان بودند که توانستند به حکومت ایران برسند.

در واقع، بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امری سامانی در ماوراءالنهر، خانواده های از مازندران و سپس گیلان توانستند بر قسمت عمده ایران غربی، یعنی از خراسان تا بغداد تسلط یابند.

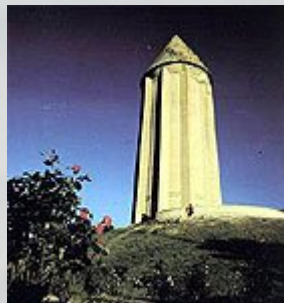
حکومت این خانواده ها به دو نام مشخص و دو دوره پی در پی در تاریخ شهرت یافته: زیاریان (آل زیار) و دیلمیان (بوییان، آل زیار).

آل زیار

سرزمینهای طبرستان و دیلم که در قسمت شمالی البرز و در پناه کوهها و دره های صعب العبور و جنگلهای انبوه قرار دارد، از قدیم الایام (حتی پیش از اسلام) حاکمیت خود را حفظ کرده بود، چنانکه زمان انوشیروان (خسرو اول 579 - 531 م.) تا مدتها این ولایت یک نوع حکومت خود مختار داشت.

بعد از فتوحات مسلمانان در اکناف ایران (با اینکه تا اقصی نقاط خراسان تحت نفوذ اعراب مسلمان در آمد) باز هم طبرستان و دیلم از حملات آنان محفوظ ماند. خاندانهای قدیم آن ولایت، مانند اسپهبدان و قارنیان و خانواده جستان (حدود رودبار و منجیل) همچنان به آداب و رسوم خود زندگی می کردند. همچنین، بسیاری

مذهب خود را نیز حفظ کردند ، تا روزگاري که گروههاي از عراب طرفدار خاندان حضرت علي (ع) و شيعيان زیديه به آن نواحي پناه بردند و مورد حمايت همان خانواده ها قرار گرفتند . چنانکه وقتي " داعي کبير " حسن بن زید در آن نواحي سکني گزید ، جمعي کثير از مردم طبرستان و گيلان به طرفداري او برخاستند . همچنين در جنگهايي که ميان او و يعقوب ليث صفاري رخ داد ، مردم گيلان از او حمايت بي دریغ نمودند .



آل جستان در روزگاري که سامانيان بر طبرستان تسلط يافتند ، اغلب به داعيان زیديه مانند ناصر کبير (287 تا 301 ه.ق) همراهي و ياري مي ب نمودند . بعد از آن ، رجال صاحب نفوذ ولايت با زیديه همراهي داشتند ، که از آن جمع مي توان از " ماکان " پسر کاکي و " اسفار " پسر شيرويه و " مرد آويچ " پسر زيار نام برد . سامانيان ، توسعه قسمت غربي ممالك خود را تا حدود کرمان و گرگان و ري امتداد داده بودند . با توجه به اينکه در اين زمان ، قسمت شمالي را ماکان کاکي و سپهداران او اداره مي کردند ، قسمت جنوبي آن که شامل کرمان و سيستان مي شد ، به دست ابو علي محمد بن الياص که خود يکي از سرداران ناراضي ساماني بود ، افتاد (حدود 321 ه.ق) . او و فرزندش نزديک چهل سال بر کرمان و سيستان و قسمتي از فارس حکمراني داشتند . نيز همانها بودند که حکومت نشين کرمان را از سيرجان به محل فعلي کرمان منتقل ساختند و قلعه و باروهاي شهر را تعمير کردند .

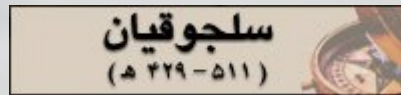
لازم به ذکر است که حکومت آل الياص ، توسط امري آل بويه از ميان رفت (357 ه.ق) و معزالدوله ، آل الياص را از سيرجان بيرون کرد .

ماکان کاکي (کاکو = خالو) ابتدا در دربار سامانيان مقام و شغل داشت و حکومت مازندران از جانب آنان به او تعويض شد . اما ، طولي نکشید که مورد خشم نصر بن احمد ساماني قرار گرفت . در جنگي که ميان او و ابو علي احمد بن محتاج چغاني – سردار ساماني – در حوالي گرگان روي داد ، ماکان کشته شد (329 ه.ق) .

مساله طبرستان از همان اوایل طلوع آنها براي سامانيان حل نشده باقي مانده بود . اسفار – پسر شيرويه ، هر چند ابتدا با سامانيان همراه بود ، اما در آخر کار بر آنان شورید و به تدريج گرگان 7 طبرستان ، قزوین ، ري ، قم و کاشان را در قلمرو خود آورد . اسفار فرماندهي سپاه خود را به يکي از بزرگان ولايت ، يعني مرد آويچ پسر زيار سپرد ، ولي خود با طغيان سربازان رو به رو گرديد و در طالقان به قتل رسيد (316 ه.ق) . قلمرو حکومت مرد آويچ علاوه بر مازندران و قسمتي از گيلان ، به شهرهاي ري ، قم و کرج ابودلف و ابهر و بالاخره همدان رسيد . حتي سپاه خود را به حدود دينور نيز فرستاد (319 ه.ق) . مرد آويچ ، اصفهان را فتح کرد و خيال حمله به بغداد را داشت . وي به زبان آورده بود که من شاهنشاهي ساساني را بر مي گردانم " (تاريخ الخلفاء سيوطي ، ص 259) و قصد داشت که مدائن را پایتخت قرار دهد . او پس از آنکه مراسم جشن سده را در اصفهان بر پاي داشت . به علت اختلافي که ميان غلامان ترک و ديلم او پيش آمده ، به دست غلامان ترک در حمام کشته شد . (323 ه.ق) .

بعد از مرد آويچ ، جمعي از ياران او برادرش " وشمگیر " را از مازندران به اصفهان و ري احضار کردند که حکومت را به بسپارند ، اما ، چنانکه خواهيم ديد حکومت ولايتهاي عمده ديگر به دست آل بويه افتاد و اين خانواده بعضي نواحي قلمرو حکومت خود رابه حوالي مرزهاي ايران در عصر ساساني رساندند . در اين مدت ، وشمگیر تنها به حکومت گرگان و قسمتي از مازندران اکتفا کرد (323 تا 357 ه.ق) . جنگهاي او با آل بويه ، به شکست انجاميد و تقاضاي کمک از نوح بن نصر ساماني نيز بي نتيجه ماند . وشمگیر در حالي که آماده نبرد با آل بويه مي شد ، در حين شکار ، مورد حمله گرازي قرار گرفت و کشته شد (اول محرم 357 ه.ق) . بهستون (بيستون) پسر وشمگیر ، با برادرش قابوس رقابت داشت و حوزه حکومت قابوس – بعد از

مرگ برادر - به همان گرگان منحصر شد . در جنگي که میان او و آل بویه در حوالي استرآباد در گرفت ، شکست خورد و به خراسان فرار کرد (371 ه.ق.) . بعد از آن ، گرگان در دست آل بویه باقي ماند و قابوس نیز در 403 ه.ق. به قتل رسید . بعد از او ، فرزندش منوچهر که داماد سلطان محمود نیز بود نتوانست بر قلمرو خود بیفزاید و نوشیروان پسرش ، و جستان نوه اش ، تنها به صورت امرای محلی در گرگان تا حدود سالهاي 435 ه.ق. حکومت راندند . در تمام مدتي که قابوس و منوچهر و سایر اولاد زیار در گرگان حکومت نیمه مستقلي داشتند ، خاندان بویه که دست پرورده مرد آویچ بودند ، پی در پی به فتوحات تازه دست می یافتند و قلمرو حکومت خود را توسعه می دادند.



سلجوقيان	سلجوقيان کرمان	مکومت غز	سلجوقيان آناطولی
----------	----------------	----------	------------------



دولت ترکمانان سلجوقي ، یکی از وسیعترین و قویترین و پایدارترین دولتهای بوده که از سال 429 ه.ق. که سال پیروزي طغرل سلجوقي بر سلطان مسعود غزنوي در دندانقنسرخس است - تا سال 590 ه.ق. - که سال سقوط آخرین پادشاه سلجوقي به دست اینانچ است - ادامه داشته است . تحکیم موقعیت دولت سلجوقي ، به دو دلیل عمده صورت گرفته است : نخست آنکه برای اداره این دولت پهناور - که از ماورای سیحون تا سواحل مدیترانه و از عمان تا تفلیس گسترش یافته بود - از جناح ایرانی فارسی زبان برای تدوین ادارات دواتی (دواوین) و تعیین وزیران و همکاران اداری استفاده کردند . طبعاً ، مقاومتی در برابر آنان که اصولاً "ترک" (ترکمان) بودند و به زبان ترکی نیز سخن میگفتند پیش نیامد . وزرای معروف آنان عبارت بودند از : عمیدالملک کندری ، خواجه نظام الملک طوسی، مجد الملک قمی ، شرف الملک خوارزمی ، سعد الملک آبی ، شرف الدین انوشیروان خالد کاشانی و امثال آنان . دلیل دوم ، موقعیت دولت سلجوقي بود . البته ، به علت اضطراری که خلیفه عباسی (القائم لامرالله) در استفاده از نیروهای ترکمان دچار آن شده بود ، ناچار حکومت آنان را به رسمیت شناخت و بغداد نیز در همه موارد ، آنان را مورد تایید و تجلیل قرار می داد .

این تایید بر اساس آن صورت گرفت که امیری از امرای دیلمیان فارس به نام " ارسلان بسا سیری " (اهل فسا) که خود شیعه اسماعیلی بود ، بر بغداد تسلط یافت . وی خلیفه القائم را از شهر بیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر المستنصر بالله خواند . خلیفه القائم که در تبعید به سر می برد ، از طغرل - نخستین پادشاه سلجوقي - کمک خواست . طغرل هم تازه در خراسان پایدار شده ، سلاطین غزنوي را از خراسان به هندوستان رانده و نیشابور را پایتخت قرار داده بود . وی ابونصر کندری (نیشابوری) را به وزارت انتخاب کرده و در رقابتهای خانوادگی بر برادر خود ، ابراهیم ینال (در همدان) ، پیروز شده بود . همچنین ، آل زیار را برانداخته و با شکست نوشیروان پسر منوچهر بر گرگان و مازندران تسلط یافته و خوارزم را در سال 434 ه.ق. به دست آورده بود . سال بعد (435 ه.ق.) با حمله به ری و بلاد عراق ، آل کاکویه و آل بویه را نیز از این سرزمین بیرون کرد و نیروهای که به سرداری برادرش قاورد به کرمان فرستاده بود ، توانستند آخرین حکمران آل بویه (بهرام بن لشکرستان) را از فارس و همچنین کرمان بیرون رانند .



بدین طریق ، روزی که طغرل متوجه بغداد شد (447 ه.ق.) قسمت عمده سرزمین خراسان بزرگ ماوراءالنهر و کرمان و گرگان و مازندران و ری و همدان و فارس در قلمرو و اختیار او قرار گرفته بود . پیروزی او بر ملک رحیم دیلمی که فرمانده ظاهری بغداد بود ، و ارسلان بساسیری که شهر را فتح کرده بود ، خیلی زود و ساده صورت گرفت در رمضان سال 447 ه.ق. در بغداد خطبه به نام طغرل سلجوقی خواندند . او نیز خلیفه (القائم) را از تبعید گاه به بغداد آورد و دوباره بر تخت خلافت نشاند . خلیفه با برادرزاده طغرل ، یعنی دختر داود (و خواهر آلب ارسلان) ، ازدواج کرد و خود طغرل نیز دختر خلیفه را به زنی گرفت . بدین طریق ، پیوند خانوادگی میان سلجوقیان و خلفای اسلامی برقرار شد . مقاومت بساسیری در سال 451 ه.ق. به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد (حدود کوفه) و کشته شد . سر او را پیش خلیفه در بغداد فرستادند .

اصولاً ، ترکمانان از سالها پیش – بعد از مهاجرت از آسیای مرکزی – به توافق و اشاره سلطان محمود غزنوی در حوالی سرخس و ابیورد ساکن شده ، و عموماً " اسلام را قبول کرده بودند . جد آنان ، سلجوق بن دقاق ، در اواخر عهد سامانی از قرق (خلخ) به حوالی جند (کنار سیحون) آمده بود . پسرش میکائیل که در جنگها به قتل رسید ، سه پسر داشت : بیغو ، جغری و طغرل . به علت عدم رعایت موارد قراردادی که آنان با سلطان محمود بسته بودند ، ارسلان بن سلجوق به زندان افتاد . وی در هند بود تا او را نجات دادند . طغرل پسر میکائیل بن سلجوق بود که سلسله سلجوقی را تشکیل داد و تا رمضان 455 ه.ق. سلطنت کرد ، در این سال در حوالی ری (طبرشت ، تجریش) در هفتاد سالگی در گذشت . وزرای او ، ابونصر عمیدالملک کندری و ابوالقاسم جوینی (سالارپوژگان) بودند . نام اسلامی طغرل ، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفه عباسی ، لقب رکن الدین را به دست آورد .

جائین طغرل که آلب ارسلان ، برادرزاده اش (پسر جغری) بود ، نام اسلامی محمد داشت و ده سال سلطنت کرد . وزیر او ، ابو علی حسن بن اسحق معروف به خواجه نظام الملک ، شهرت تمام دارد که بعد از قتل عمیدالملک در ذیحجه 456 ه.ق. به وزارت انتخاب شد .

در زمان آلب ارسلان بود که فتح ارمنستان صورت گرفت و گرجستان و ابخاز جزو قلمرو سلجوقیان گردید (456 ه.ق.) ، همچنین ، سپاهیان سلجوقی در شمال تا خوارزم پیش رفتند و در شرق به بلخ رسیدند (458 ه.ق.) . قاورد ، برادر آلب ارسلان ، به کرمان تاخت و فارس و کرمان را تا حوالی عمان و طیس (چاه بهار) تسخیر کرد . وی همان است که سلسله ای به نام سلجوقیان کرمان تشکیل داد کهحوزه حکومتی آنان ، از حوالی قندهار تا طیس . جرون (بندر عباس) و داراب و طیس (خراسان) توسعه پیدا کرد . آلب ارسلان به سال 462 ه.ق. به آسیای صغیر تاخت و امپراتور روم شرقی " رمانوس دیو جانوس " را در حوالی ملاذگرد (مابین دریایچه وان و ارز روم ، شمال اخلاط) شکست داد . پس از آن ، مصالحه ای بین او و امپراتور روم صورت گرفت که از دخالت رومیان در ارمنستان کاست و زمینه را برای پیشرفت بعدی ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و پیداشدن دولت مستقل سلجوقیان آناتولی فراهم ساخت .

آلب اریلان در ششم ربیع الاول سال 465 ه.ق. در حالی که در راه خوارزم نسبت به یکی از کوتوالان آن ولایت خشم گرفته بود ، به دست همان کوتوال (قلعه بان) ، به نام یوسف خوارزمی ، به ضرب دشنه از پای در آمد . نعش او را در مرو – که حاکم نشین دولت سلجوقی شده بود – به خاک سپردند . جلال الدین ابوالفتح حسن ، معروف به ملکشاه ، فرزند آلب ارسلان ، به کوشش خواجه نظام الملک به سلطنت رسید . او نه تنها بر آشوبهای داخلی ، از جمله حمله قاورد – پادشاه کرمان – به همدان پیروز شد (در همدان) ، بلکه بیت المقدس را نیز در سال 463 ه.ق. تسخیر کرد و شام را در سال 472 ه.ق. با محاصر دمشق به دست آورد و دیاربکر را در سال 477 ه.ق. تسخیر کرد . پس از آن سپاهیان وی به انطاکیه رسیدند و بنا به روایت معروف ، " اسبان را از دریای روم (مدیترانه) آب دادند " . دو سال بعد حلب نیز به تصرف ملکشاه در آمد . ماوراءالنهر نیز در سال 482 ه.ق. تسخیر شد و سمرقند و اوزکند و کاشغر تحت تسلط او قرار گرفت . این همان سفری است که گویند کرایه ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک بر خراج انطاکیه حواله نوشت تا وسعت مملکت و روانی سکه و آزادی تجارت را ثابت کند . اصولاً ، در زمان سلجوقیان ارتباطات تجاری ایران توسعه بسیار یافت .

در راهها کاروانسراها و خوابگاهها ساخته شد و برای اینکه در بیابانها کاروانها راه را گم نکنند ، برجهای بلند

(بعضي تا چهل گز - بيست و پنج متری - ارتفاع) بنا شد که هنوز هم در فهرج بم نمونه آن باقي است . مردم آسایش داشتند ، چنانکه در کرمان - زمان قلود - نان صدمن به يك دينار فروخته مي شد . در عصر سلجوقيان ، به خصوص ملکشاه ، گروه مذهبي مقتدري که به اسماعيليه يا سبعيه (بعضا " قرمطي) معروف اند ، پديد آمد . در بسياري از موارد ، کوشش ملکشاه و هم وزيرش خواجه نظام الملك طوسي بر اين بود که اين گروه را منزوي يا ريشه کن کنند . اين طايفه به خصوص در قهستان (قاننات) و همچنين ماوراي البرز (الموت) پاگاههاي بزرگ يافته بودند و اين حسن صباح بود که در رجب سال 483 ه.ق. بر قلعه الموت استيلا يافت . وي سازمان فداييان اسماعيلي را بنیان نهاد و چنانکه مي دانيم ، سرانجام خواجه نظام الملك به دشنة يکي از همين فداييان اسماعيلي به قتل رسيد (در صحنه کردستان ، رمضان سال 485 ه.ق.) . نش وي را به اصفهان حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند .

در زمان ملکشاه و به کوشش خواجه نظام الملك طوسي بود که پادشاه سلجوقي در بغداد ، دارالاماره خاص داشت . ملکشاه سالي چند ماه زمستان را در بغداد مي گزاند و چنانکه مي دانيم ، سرانجام يکي دو ماه بعد از قتل نظام الملك ، ملکشاه نيز در بغداد در گذشت (نيمه شوال سال 485 ه.ق.) و جسدش را به اصفهان آوردند . علاوه بر آن ، براي نخستين بار حوزه قدرت پادشاهان سلجوقي تا حرمين شريفين - مکه و مدينه - نيز گسترش يافت و هر سال هدايا و نذورات بسيار توسط شاه و وزير او خواجه نظام الملك ، به مکه مي رسيد . همچنين ، قدرت و نفوذ خلفاي فاطمي که تا آن روزگار در مکه و مدينه زياد شده بود ، کاهش يافت . قدرت سلجوقيان مرکزي (عراق) بعد از ملکشاه کم کم کاستي گرفت و ميان برکيارق بن ملکشاه (فوت صفر سال 498 ه.ق.) و محمد بن ملکشاه ، (فوت ذيحجه سال 511 ه.ق.) بارها زد و خورد روي داد و مملکت در شرف تجزيه واقع شد .

حکومت طولاني سلطان سنجر بر خراسان (490 ه.ق. تا 522 ه.ق.) که مدتي از آن را در ايام اختلافات برادران ، در اين ولايت حاکم بود ، اغلب در زد و خوردهاي محلي گذشت و آخرين بار که به سمرقند لشکر کشيد ، ارسلان خان (خان سمرقند) رسماً از اطاعت وي سرباز زد و جيحون مرز رسمي شد . سنجر ناچار شد به بسياري از شهرهاي تسخير شده ، مجدداً لشکر بکشد . چنانکه در شوال سال 511 ه.ق. به غزني تاخت و بهرامشاه غزنوي را دست نشانده خود ساخت و در جمادي الاول سال 513 ه.ق. در ساوه با سلطان محمود - برادرزاده اش - به جنگ پرداخت .

سنجر در سال 524 ه.ق. مجدداً به سمرقند لشکر کشيد تا خان سمرقند را مطيع سازد . همچنين ، به علت طغيان " اتسز " ، پسر قطب الدين محمد خوارزمشاه که دست نشانده سنجر بود ناچار به خوارزم نيز لشکر کشيد (ربيع الاول سال 533 ه.ق.) و قلعه هزار اسب را تسخير کرد هر چند اتسز را به دست نياورد . در صفر سال 536 ه.ق. سنجر براي آرام کردن ماوراءالنهر به جنگ گورخان قراختايي رفت . در اين جنگ بود که در محل قطوان (شش فرسخي سمرقند) از قراختاييان شکست خورد و همسرش اسير شد و خود ترمذ گريخت .

لشکر کشيهاي ديگر او به خوارزم (528 ه.ق. و 542 ه.ق.) هيچ کدام نتيجه دلخواه نداشت و ضعف عمومي دولت سلجوقي باعث شد که طوايف " غز " ، از ترکمانان ساکن ماوراءالنهر ، کم کم قدرت و قوت بيشتر يافتند و شروع به بي رسمي در ولايات شرقي نمودند . در آخر کار ، به توصيه مويد الدين آي ابه - حاکم نيشابور - سنجر به جنگ غزا رفت و در اين جنگ سنجر شکست خورد و به دست امراي غز اسير شد . حدود يك سال در اسارت بود تا در سال 551 ه.ق او را ازاد کردند . اما اندکي بعد بيمار شد و در چهاردهم ربيع الاول سال 552 ه.ق. وفات کرد و در مرو شاه جهان (پايتخت) ، او را به خاک سپردند . ديگر امراي ساجوقي ، مانند محمود بن محمد سلجوقي (فوت 525 ه.ق.) هر چند گاه گاهي کروفر با خلفاي بغداد (المسترشد ، و الراشد بالله) نيز داشته اند ، اما هيچ کدام قدرت قابل توجهي نيافتند . رکن الدين ابوطالب ، طغرل بن محمد (طغرل دوم) ، در مبارزات ميان شاهزادگان سلجوقي گرفتار آمد . مسعود بن محمد (فوت سال 547 ه.ق.) ملکشاه بن محمود ، محمد بن محمود بن محمد (فوت سال 544 ه.ق.) و ارسلان شاه بن طغرل (فوت سال 571 ه.ق.) اغلب با اتابک ايلد گز از اتابکان آذربايجان در زد خورد بودند . آخرين آنان ، رکن الدين ابوطالب طغرل بن ارسلان شاه ، طغرل سوم سلجوقي بود . که در جنگ با قتلغ اينانج در حوالي ري شکست خورد و کشته شد . سر او را پيش خليفه الناصر لدين الله فرستادند (ربيع الاول سال 590 ه.ق.) بدین طريق دولت سلجوقيان عراق به پايان رسيد .

يك تير مهم از حكومت سلجوقيان، بخشي بود كه در ناحيه وسيعي از جنوب شرقي ايران حكومت راندند و به عنوان سلجوقيان كرمان شهرت يافتند. قاورد (قورد = گرگ) بن جغري بيك به اشاره طغرل به كرمان تاخت و امير ديلمى مقيم كرمان - بهرام بن لشكرستان - را شكست داد و خود بر كرمان تسلط يافت. او تمام بلوچستان را به تصرف آورد و جيرفت و طوايف " ققص " را آرام كرد و به فارس لشكر كشيد (آل فضلون) و در ساحل هرمز با امير عمان (شهريار بن تافيل) ملاقات كرد. سيستان را گرفت و به فرزند خود ايرانشاه سپرد و خود ادعاي استقلال كرد. او سپاه خود را تا همدان نيز رساند و در جنگي كه با برادرزاده خود ملكشاه كرد، در نزديك همدان به قتل رسيد (سال 466 ه.ق.) .

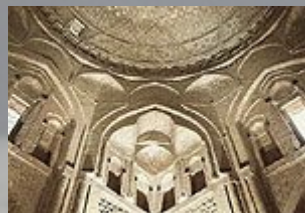
فرزندانش، كرمانشاه بن قاورد و سلطان بن قاورد، مدت ها در كرمان حكومت كردند. ملكشاه سلجوقي در سال 472 ه.ق. به كرمان لشكر كشيد. تورانشاه نيز با ملكشاه جنگي داشته است. همين تورانشاه بود كه مسجد ملك (= امام خميني فعلي) و كتابخانه و حمام و محله شاه عادل را بنا كرد. ايرانشاه، پسرش كه در ذيقعه سال 490 ه.ق. به تخت نشسته بود چهار سال بعد به قتل رسيد.

ارسلان شاه بن كرمانشاه و ملك محمد و سلجوقشاه، هر کدام چندي حكومت راندند و طغرلشاه بن محمد و ملك ارسلان برادرش، سالها با يكدگر در زد و خورد بودند. بهرامشاه نيز در اين رقابته شريك بود. ملك ارسلان دوم از فارس كمك خواست و بهرامشاه از خراسان و اتابك ايلدگز نيز در اين رقابته دخالت كردند (سال 563 ه.ق) كرمان محل رقابت خراسان و عراق و فارس شد و غلامان ترك به جان مردم افتادند. محمد شاه بن بهرامشاه و ملك تورانشاه بن طغرل، هر کدام مدتي حكومت راندند تا در ماه مهر سال 568 ه.ق. خراجي (575 ه.ق.) طلعيه سپاهيان غز از خراسان به كرمان رسيد. اندكي بعد، به خصوص بعد از قحط و غلايي سخت، ملك دينار غز از خراسان به كرمان تاخت و حكومت محمد شاه و سلجوقيان كرمان را به پايان رسانيد (رمضان سال 581 ه.ق.)

حكومت غز

يك تيره از غزها به فارس رفتند و تيره ديگر آنان آنان هم به كرمان رسيدند و در آنجا حكومتي را تشكيل دادند. اين حكومت پنجاه سال نيز طول كشيد. غزها به نرماشير و جيرفت و هرموز و سيرجان نيز تاختند (صفر سال 589 ه.ق.) .

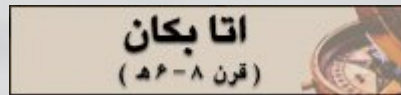
پس از مرگ ملك دينار (ذيقعه سال 591 ه.ق.) پسرش فرخشاه و بعد، عجمشاه پسر ديگر او مدتي در كرمان حكومت راندند تا امري ايچ به كرمان روي آوردند. هر چند نظام الدين شبنكاره اي نيز در سال 601 ه.ق. اسير غزها شد، اما اندكي بعد سپاهيان خوارزمشاه به سرداري ملك زوزن، و سپاهيان فارس به سرداري امير عزالدین فضلون، به كرمان تاختند. اوضاع همچنان آشفته بود تا به سال 619 ه.ق. براق حاجب قراختايي از خراسان به كرمان تاخت و بساط امري خوارزمي و اتابكان فارس را برچيد و خود سلسله اي ترتيب داد كه به قراختاييان كرمان شهرت يافت.



سلجوقيان آناتولي

سلجوقيان غرب كه به سلجوقيان روم شهرت يافته اند، سر سلسله آنان سليمان بن قتلش بود كه به سال 470 ه.ق. بر غرب تسلط يافت. اندكي فترت حاصل شد تا ملكشاه توانست با جنگ ملازگرد، كار غرب را يكره كند. بعد از آن تاريخ، قليچ ارسلان و داود بن سليمان به حكومت غرب گماشته شدند. پسرش ملكشاه تا سال 500 ه.ق و برادرش ركن الدين مسعود تا سال 510 ه.ق. و بالاخره عز الدين قيچ ارسلان ثاني تا سال 551 ه.ق. حكومت راندند. در اين ايام بود كه حكومت سلاجقه روم نيز در شهرهاي گوناگون پراكنده شد.

شهرهایی مثل توقات ، نیکسار ، ابلستان ، قیصریه ، سیواس ، آق سراي ، ملطیه و آنقره هر کدام حکام نیمه مستقل داشتند . عز الدین قلیچ ارسلان سوم به سال 600 ه.ق. درگذشت علاءالدین کیقباد ، پسر کیخسرو ، به سال 616 ه.ق. به سلطنت رسید و در سال 634 ه.ق. مسموم شد . اولاد او تا ذیحجه سال 674 ه.ق. بر قونیّه حکومت می راندند و از بعضی آنان ، مانند قلیچ ارسلان چهارم (فوت سال 732 ه.ق.) سکه هایی نیز باقی است . ولی ، دیگر حکومت غرب از تسلط سلجوقیان خارج شده بود و به تیره دیگر ترکان ، یعنی خلفای عثمانی ، انتقال یافت



اتابکان و خوارزمشاهیان

ترتیب اداره مملکت پهناور ایران (بعد از خارج شدن از استیلای عربها) ، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران ، کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می دادند . این ترتیب حکومت ، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دوره سلجوقی به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت . ترکمانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند ، اداره آن را از حالت تمرکز خارج ساختند ، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند) . سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان ، نیشابور مرو ، اصفهان و اندک زمانی نیز ، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند . البته ، این غیر از موقعیت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناتولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگر چه ، آن نیز به نوبه خود متغیر بود) . به عنوان مثال ، سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که تا پایتخت زمستانی ، بیش از چهل فرسنگ (240 کیلومتر) فاصله داشت

پادشاهان سلجوقی ، اصولاً در دربار خود ریش سفیدان و مربیانی داشتند که در اداره مملکت با آنان مشورت می کردند . بعضی از این افراد " اتابک " (معلم یا مربی) بعضی امیرزادگان سلجوقی نیز بودند . برای اداره ولایتهای دور دست گاهی بعضی از این اتابکان را مامور می ساختند ، چنانکه طغتكین پسر تاج الدوله تنش را در سال 479 ه.ق. مامور دمشق ساختند ، و عماد الدین زنگی (از غلام زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی) ماموریت موصل را یافت . همچنین ، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان رفت ، و سلغز به فارس و اتابک موید الدین آبی به نیشابور و اتابک سام و عزالدین لنگر به یزد فرستاده شدند . بیشتر این اتابکان موقعیت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان ، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان ، بعد از مغول نیز تا سالها در ولایتهای مذکور حکومت داشتند . مهمترین و معروفترین این اتابکان ، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهی نیز شهرت یافته اند . خوارزم ، که در کنیه های هخامنشی به صورت هوارزمیا و بعد از اسلام به صورت خوراسمیه نیز آمده است ، نام ناحیتی است در سفلی جیحون . حدود آن ناحیه از حوالی دریاچه آرال تا سواحل دریاچه خزر و نواحی ابیورد ، از شرق در تمام سواحل سیحون ، ادامه می یافت و پایتخت آن خوارزم خوانده می شد . این منطقه نزدیک دریاچه آرال و شامل دو قسمت بوده است : قسمت شرقی (کث) که معمولاً " ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و فارس زبانان در آنجا ساکن بودند . پهنای رودخانه جیحون در این نواحی گاهی به دو فرسنگ می رسید . این دو شهر در زمان حمله مغول بیشتر به صورت ویرانه

درآمدند . معروفترین اتابکان در تاریخ ایران ، اتابکان خوارزمشاهی بودند . اصولاً "بعد از اسلام (به خصوص در زمان غزنویان) ، حکام خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود ، یعنی خوارزمشاه را به دنبال نام خود داشتند ، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت به همین لقب ملقب گردید . قبل از او نیز مامون و علي بن مامون و مامون بن محمد ، همین عنوان را داشتند . در روزگار سلجوقیان ، انوشتهکین غرجه (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) به اشاره سلطان ملکشاه سلجوقی به امارت ولایت خوارزم منصوب شد (470 ه.ق .) و در واقع ، خراج ولایت خوارزم مخصوص طشت خانه سلجوقیان بود .

در سال 490 ه.ق. قطب الدین محمد – از اولاد انوشتهکین غرجه – به تأیید امیر حبشی (پسر آلتون تاش حکمران خراسان) به سمت خوارزمشاهی معین شد . او تا سال 522 ه.ق. عنوان حکومت خوارزمشاه را به خود اختصاص داد .

پسر او ، اتسز (اتسز = نمیرا ، آنکه باید زنده بماند) با لقب علاء الدوله هم این سمت را به ارث یافت . او با سبطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی درگیری پیدا کرد و سلطان سنجر (در سالهای 533 ، 536 و 542 ه.ق.) سه بار ناچار شد به خوارزم لشکر کشی کند . هر چند در هر سه بار اتسز مغلوب شد ، اما به علت عذر خواهی مورد بخشش قرار گرفت و به دلیل ضعف سلطان ، در کار خود ابقاء شد .

بعد از این تاریخ هم که سلطان سنجر گرفتار شورشهای داخلی و حملات قراختاییان و غزها در شرق ایران بود ، دیگر فرصت نیافت به خوارزم لشکر کشی کند . از این پس ، حکومت خوارزمشاهیان در حوزه ای وسیع به صورت مستقل ادامه یافت .



بعد از مرگ اتسز ، پسر او – ایل ارسلان – به حکومت رسید (551 ه.ق.) . سپس سلطان‌شاه – فرزند ایل ارسلان – چند صباحی حکم راند (568 ه.ق.) تا اینکه برادرش – علاء الدین تکش – او را از خوارزم بیرون راند و خود مستقیماً خوارزمشاه شد .

علاء الدین در سال 569 ه.ق. با موید الدین آی آبه (اتابک نیشابور) به جنگ پرداخت و او را به قتل رساند . طغان‌شاه – فرزند موید الدین – هر چند در نیشابور به حکومت نشست ، اما همیشه مورد حمله خوارزمشاهیان قرار داشت . سرانجام ، طغان‌شاه از ملک دینار غز شکست خورد و حکومت مویدیه در نیشابور پایان یافت .

جنگهای معروف علاء الدین تکش ، در چند جا یاد شده است : نخستین در نیشابور با سلطان‌شاه برادرش (585 ه.ق.) و بار دیگر ، جنگ او با برادر در مرو (589 ه.ق.) صورت گرفت . لشکر کشی دیگر او به بخارا برای سرکوبی ترکان قباچاقی (591 ه.ق.) انجام شد . هر چند سپاهیان او به علت گرما و تشنگی اغلب هلاک شده و سلطان شکست خورده برگشته است .

جنگ دیگر او در سال (590 ه.ق.) با سلجوقیان عراق بود که در حوالی ری با طغرل سوم (آخرین پادشاه سلجوقی) جنگید و او را شکست داد . خوارزمشاه پس از آن تا همدان نیز پیش رفت . آن گاه ، همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد .

در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال 591 ه.ق. روی داد ، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند . خوارزمشاه در سال 596 ه.ق. پسر خود تاج الدین شاه – را حاکم اصفهان کرد ، و پسر دیگرش – سلطان محمد را حکومت خراسان داد . وی در 19 رمضان سال 596 ه.ق. در گذشت . پس از وی سلطان محمد – پسرش – جانشین پدر شد .

در زمان این پادشاه ، وضع ولایتهای ایران دچار آشفتگی بود . کرمان که به تسلط ملک دینار عز در آمده بود (اگر چه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز در آمد) به علت حملات طوایف شبانکاره و اتابکان فارس ، از حیطة تسلط خوارزمشاهی خارج شد (599 ه.ق.) . سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه " الناصر لدین الله " بر خوارزمشاه شورید و قسمتهایی از خراسان را از آن خود کرد .

همچنین ، به تحریک خلیفه ، بعضی روسای اسماعیلیه از جمله جلال الدین حسن اسماعیلی در قلاع الموت و رودبار ادعای خود سری کردند . این رفتارها باعث شد تا سلطان محمد خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای ماوراء النهر ، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و فرمان داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را به عنوان

خلافت دهند و خطبه به نام او خوانند . سپس در زمستان سال 614 ه.ق. به همراه سپاهی از طریق همدان عازم جنگ با خلیفه عباسی شد . اما ، سپاهیان به علت سرمای شدید در اسد آباد همدان دچار تلفات بسیار شدند و چون در شرق ایران آشفته‌گیهای پدید آمده بود ، سلطان محمد به مرو بازگشت (محرم 615 ه.ق.) سلطان محمد خوارزمشاه از سال 613 ه.ق. گرفتار حملات طوایف مغول در شرق ایران شده بود ، تا اینکه در سال 615 ه.ق. شهر کاشغر به تصرف مغولان درآمد . سلطان هر چند خود را به ماوراء النهر رساند ، اما در برابر لشکر مغول قادر به مقاومت نبود و همچنان از برابر آنان می‌گریخت . وی در شوال سال 617 ه.ق. در جزیره " آبسکون " (در دریاچه خزر) بیمار شد و درگذشت . فرزند او جلال الدین منکبرنی ، کوشش بسیار کرد که در برابر مغولان نیرویی فراهم آورد ، اما توفیق نیافت . او در جنگ پروان (نزدیک کابل) از لشکر مغول شکست خورد و به سند گریخت . وی در نزدیکی سند از چنگیز شکست دیگری خورد و به دهلی رفت تا شاید از امرای آن دیار که با خانواده خوارزمشاهی قوم خویش بودند کمک بگیرد . اما کار او به جایی نرسید و از طریق کرمان و فارس خود را به اصفهان و آذربایجان رساند . در 28 رمضان سال 627 ه.ق. از سلطان علاء الدین کیقباد (از سلاجقه روم) در ارزجان شکست خورد . در آذربایجان سپاه مغول به او رسیدند و در دیار بکر ، آخرین جنگ با آنان در گرفت و سلطان شکست خورد . او از جنگ جان به سلامت برد ، اما در میافارقین به صورتی ناگهانی به دست جمعی از کردان به قتل رسید (نیمه شوال سال 628 ه.ق.) . بدین ترتیب سلسله خوارزمشاهی پایان یافت .



اتابکان آذربایجان - اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز ، عبارت بودند از : نصر الدین محمد جهان پهلوان (568 ه.ق.) ، مظفر الدین قزل ارسلان (582 ه.ق.) نصر الدین ابوبکر (587 ه.ق.) مظفر الدین اوزبک (607 ه.ق.) و آخرین آنان ، اتابک قزل ارسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود . (622 ه.ق.) . او به جلال الدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال 626 ه.ق. در گذشت .

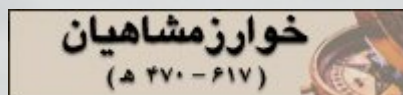
اتابکان فارس یا سلغریان - سنقر بن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعه اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد (543 ه.ق.) پس از او ، به ترتیب اتابک زنگی (577 ه.ق.) ، تکه (571 ه.ق.) اتابک سعد (591 ه.ق.) ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان ، ابش خاتون بود که از سال 662 ه.ق. تا سال 686 ه.ق. حکومت راند . این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد .

اتابکان لرستان - اتابکان لرستان بزرگ یا امرای هزار اسبی ، از حدود سال 543 ه.ق. به حکومت رسیدند . معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی داشت . پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد . حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت . سرانجام ، در زمان تیمور به وسیله ابراهیم بن شاهرخ منقرض شدند (827 ه.ق.) . اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند ، محلی متمرکز نداشتند و اغلب بیلاق و قشلاق می‌کردند . معروفترین ایشان ، شجاع الدین خورشید نام داشت (580 ه.ق.) قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می‌شد . حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته‌اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند . (949 ه.ق.) .

اتابکان شام - اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عماد الدین زنگی (پسر آق سنقر ، حاجب یکی از غلامان ملکشاه) شروع شد . (478 ه.ق.) . او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگهای صلیبی با مسیحیان در نبرد

بود . پسرانش ، نورالدین محمود و سیف الدین غازی ، سالها در موصل حکومت راندند. سرانجام ، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد .

اتابکان موصل – اتابکان موصل ، معروف به امرای بک تکین ، از جانب عماد الدین زنگی به حکومت سنجان برگزیده شدند و حران ، تکریم و اربل جزو حکومت آنان بود . (از 539 ه.ق. تا 630 ه.ق.) . معروفترین آنان ، مظفر الدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی معاصر بود . حکومت آنان در زمان حمله مغولان خاتمه یافت .



اتابکان و خوارزمشاهیان

ترتیب اداره مملکت پهناور ایران (بعد از خارج شدن از استیلای عربها) ، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران ، کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می دادند . این ترتیب حکومت ، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دوره سلجوقی به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت. ترکمانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند ، اداره آن را از حالت تمرکز خارج ساختند ، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند) . سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان ، نیشابور مرو ، اصفهان و اندک زمانی نیز ، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند . البته ، این غیر از موقعیت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناطولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگر چه ، آن نیز به نوبه خود متغیر بود) . به عنوان مثال ، سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که تا پایتخت زمستانی ، بیش از چهل فرسنگ (240 کیلومتر) فاصله داشت .

پادشاهان سلجوقی ، اصولاً در دربار خود ریش سفیدان و مربیانی داشتند که در اداره مملکت با آنان مشورت می کردند . بعضی از این افراد " اتابک " (معلم یا مربی) بعضی امیرزادگان سلجوقی نیز بودند. برای اداره ولایتهای دور دست گاهی بعضی از این اتابکان را مامور می ساختند ، چنانکه طغتكین پسر تاج الدوله تنش را در سال 479 ه.ق. مامور دمشق ساختند ، و عماد الدین زنگی (از غلام زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی) ماموریت موصل را یافت . همچنین ، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان رفت ، و سلغز به فارس و اتابک موید الدین آبی به نیشابور و اتابک سام و عزالدین لنگر به یزد فرستاده شدند . بیشتر این اتابکان موقعیت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان ، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان ، بعد از مغول نیز تا سالها در ولایتهای مذکور حکومت داشتند . مهمترین و معروفترین این اتابکان ، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهی نیز شهرت یافته اند . خوارزم ، که در کنیه های هخامنشی به صورت هوارزمیا و بعد از اسلام به صورت خوراسمیه نیز آمده است ، نام ناحیتی است در سفلی جیحون . حدود آن ناحیه از حوالی دریاچه آرال تا سواحل دریاچه خزر و نواحی ابیورد ، از شرق در تمام سواحل سیحون ، ادامه می یافت و پایتخت آن خوارزم خوانده می شد . این منطقه نزدیک دریاچه آرال و شامل دو قسمت بوده است : قسمت شرقی (کث) که معمولاً " ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و فارس زبانان در آنجا ساکن بودند . پهنای رودخانه جیحون

در این نواحی گاهی به دو فرسنگ می رسید . این دو شهر در زمان حمله مغول بیشتر به صورت ویرانه درآمدند . معروفترین اتابکان در تاریخ ایران ، اتابکان خوارزمشاهی بودند . اصولاً "بعد از اسلام (به خصوص در زمان غزنویان) ، حکام خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود ، یعنی خوارزمشاه را به دنبال نام خود داشتند ، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت به همین لقب ملقب گردید . قبل از او نیز مامون و علی بن مامون و مامون بن محمد ، همین عنوان را داشتند . در روزگار سلجوقیان ، انوشنکین غرجه (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) به اشاره سلطان ملکشاه سلجوقی به امارت ولایت خوارزم منصوب شد (470 ه.ق .) و در واقع ، خراج ولایت خوارزم مخصوص طشت خانه سلجوقیان بود .

در سال 490 ه.ق. قطب الدین محمد – از اولاد انوشنکین غرجه – به تأیید امیر حبشی (پسر آلتون تاش حکمران خراسان) به سمت خوارزمشاهی معین شد . او تا سال 522 ه.ق. عنوان حکومت خوارزمشاه را به خود اختصاص داد .

پسر او ، اتسز (اتسز = نمیرا ، آنکه باید زنده بماند) با لقب علاء الدوله هم این سمت را به ارث یافت . او با سبطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی درگیری پیدا کرد و سلطان سنجر (در سالهای 533 ، 536 و 542 ه.ق.) سه بار ناچار شد به خوارزم لشکر کشی کند . هر چند در هر سه بار اتسز مغلوب شد ، اما به علت عذر خواهی مورد بخشش قرار گرفت و به دلیل ضعف سلطان ، در کار خود ابقاء شد .

بعد از این تاریخ هم که سلطان سنجر گرفتار شورشهای داخلی و حملات قراختاییان و غزها در شرق ایران بود ، دیگر فرصت نیافت به خوارزم لشکر کشی کند . از این پس ، حکومت خوارزمشاهیان در حوزه ای وسیع به صورت مستقل ادامه یافت .



بعد از مرگ اتسز ، پسر او – ایل ارسلان – به حکومت رسید (551 ه.ق.) . سپس سلطاننشاه – فرزند ایل ارسلان – چند صباحی حکم راند (568 ه.ق.) تا اینکه برادرش – علاء الدین تکش – او را از خوارزم بیرون راند و خود مستقیماً خوارزمشاه شد .

علاء الدین در سال 569 ه.ق. با موید الدین آی آبه (اتابک نیشابور) به جنگ پرداخت و او را به قتل رساند . طغانشاه – فرزند موید الدین – هر چند در نیشابور به حکومت نشست ، اما همیشه مورد حمله خوارزمشاهیان قرار داشت . سرانجام ، طغانشاه از ملک دینار غز شکست خورد و حکومت مویدیه در نیشابور پایان یافت .

جنگهای معروف علاء الدین تکش ، در چند جا یاد شده است : نخستین در نیشابور با سلطاننشاه برادرش (585 ه.ق.) و بار دیگر ، جنگ او با برادر در مرو (589 ه.ق.) صورت گرفت . لشکر کشی دیگر او به بخارا برای سرکوبی ترکان قباچاقی (591 ه.ق.) انجام شد . هر چند سپاهیان او به علت گرما و تشنگی اغلب هلاک شده و سلطان شکست خورده برگشته است .

جنگ دیگر او در سال (590 ه.ق.) با سلجوقیان عراق بود که در حوالی ری با طغرل سوم (آخرین پادشاه سلجوقی) جنگید و او را شکست داد . خوارزمشاه پس از آن تا همدان نیز پیش رفت . آن گاه ، همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد .

در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال 591 ه.ق. روی داد ، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند . خوارزمشاه در سال 596 ه.ق. پسر خود تاج الدین شاه – را حاکم اصفهان کرد ، و پسر دیگرش – سلطان محمد را حکومت خراسان داد . وی در 19 رمضان سال 596 ه.ق. در گذشت . پس از وی سلطان محمد – پسرش – جانشین پدر شد .

در زمان این پادشاه ، وضع ولایتهای ایران دچار آشفتگی بود . کرمان که به تسلط ملک دینار عز در آمده بود (اگر چه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز در آمد) به علت حملات طوایف شبانکاره و اتابکان فارس ، از حیطة تسلط خوارزمشاهی خارج شد (599 ه.ق.) . سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه " الناصر لدین الله " بر خوارزمشاه شورید و قسمتهایی از خراسان را از آن خود کرد .

همچنین ، به تحریک خلیفه ، بعضی روسای اسماعیلیه از جمله جلال الدین حسن اسماعیلی در قلاع الموت و رودبار ادعای خود سری کردند . این رفتارها باعث شد تا سلطان محمد خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای

ماوراء النهر، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و فرمان داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را به عنوان خلافت دهند و خطبه به نام او خوانند. سپس در زمستان سال 614 ه.ق. به همراه سپاهی از طریق همدان عازم جنگ با خلیفه عباسی شد. اما، سپاهیان به علت سرمای شدید در اسد آباد همدان دچار تلفات بسیار شدند و چون در شرق ایران آشفتگیهای پدید آمده بود، سلطان محمد به مرو بازگشت (محررم 615 ه.ق.). سلطان محمد خوارزمشاه از سال 613 ه.ق. گرفتار حملات طوایف مغول در شرق ایران شده بود، تا اینکه در سال 615 ه.ق. شهر کاشغر به تصرف مغولان درآمد. سلطان هر چند خود را به ماوراء النهر رساند، اما در برابر لشکر مغول قادر به مقاومت نبود و همچنان از برابر آنان میگریخت. وی در شوال سال 617 ه.ق. در جزیره "آبسکون" (در دریاچه خزر) بیمار شد و درگذشت. فرزند او جلال الدین منکبرنی، کوشش بسیار کرد که در برابر مغولان نیرویی فراهم آورد، اما توفیق نیافت. او در جنگ پروان (نزدیک کابل) از لشکر مغول شکست خورد و به سند گریخت. وی در نزدیکی سند از چنگیز شکست دیگری خورد و به دهلی رفت تا شاید از امرای آن دیار که با خانواده خوارزمشاهی قوم خویش بودند کمک بگیرد. اما کار او به جایی نرسید و از طریق کرمان و فارس خود را به اصفهان و آذربایجان رساند. در 28 رمضان سال 627 ه.ق. از سلطان علاء الدین کیقباد (از سلاجقه روم) در ارزنجان شکست خورد. در آذربایجان سپاه مغول به او رسیدند و در دیار بکر، آخرین جنگ با آنان در گرفت و سلطان شکست خورد. او از جنگ جان به سلامت برد، اما در میافارقین به صورتی ناگهانی به دست جمعی از کردان به قتل رسید (نیمه شوال سال 628 ه.ق.). بدین ترتیب سلسله خوارزمشاهی پایان یافت.



اتابکان آذربایجان - اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز، عبارت بودند از: نصر الدین محمد جهان پهلوان (568 ه.ق.)، مظفر الدین قزل ارسلان (582 ه.ق.)، نصر الدین ابوبکر (587 ه.ق.)، مظفر الدین اوزبک (607 ه.ق.) و آخرین آنان، اتابک قزل ارسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود. (622 ه.ق.). او به جلال الدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال 626 ه.ق. درگذشت.

اتابکان فارس یا سلغریان - سنقر بن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعه اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد (543 ه.ق.). پس از او، به ترتیب اتابک زنگی (577 ه.ق.)، تکه (571 ه.ق.)، اتابک سعد (591 ه.ق.)، ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان، ابش خاتون بود که از سال 662 ه.ق. تا سال 686 ه.ق. حکومت راند. این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد.

اتابکان لرستان - اتابکان لرستان بزرگ یا امرای هزار اسبی، از حدود سال 543 ه.ق. به حکومت رسیدند. معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی داشت. پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد. حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت. سرانجام، در زمان تیمور به وسیله ابراهیم بن شاهرخ منقرض شدند (827 ه.ق.). اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند، محلی متمرکز نداشتند و اغلب بیلاق و قشلاق می کردند. معروفترین ایشان، شجاع الدین خورشید نام داشت (580 ه.ق.). قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می شد. حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند (949 ه.ق.).

اتابکان شام - اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عماد الدین زنگی (پسر آق سنقر، حاجب یکی از غلامان ملکشاه) شروع شد. (478 ه.ق.). او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگهای صلیبی با مسیحیان در نبرد

بود . پسرانش ، نورالدین محمود و سیف الدین غازی ، سالها در موصل حکومت راندند. سرانجام ، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد .

اتابکان موصل – اتابکان موصل ، معروف به امرای بک تکین ، از جانب عماد الدین زنگی به حکومت سنجار برگزیده شدند و حران ، تکریم و اربل جزو حکومت آنان بود . (از 539 ه.ق. تا 630 ه.ق.) . معروفترین آنان ، مظفر الدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی معاصر بود . حکومت آنان در زمان حمله مغولان خاتمه یافت .



موقعیت نا مساعد اقتصادي ، ازدیاد نفوس و بدی آب و هوا ، آسیای مرکزی را همواره به مهاجرت وامی داشته و این حرکتها در دو جهت صورت می گرفته است : اول ، مهاجرت به جنوب که باعث تشکیل دولتهای مختلف در چین گردید . دوم ، مهاجرت به غرب که در دو سوی شمال و جنوب دریای خزر انجام می شد . راه شمال خزر همیشه مورد استفاده اقوام آسیای مرکزی در طول تاریخ بوده است ، ولی راه جنوب خزر ، به سبب وجود حکومتهای مقتدر ایرانی ، تا انقراض ساسانیان به دست عربها ، مسدود ماند. با گسترش تدریجی اسلام در این قلمرو و قبول آن به وسیله همین اقوام ، راه جنوب خزر نیز برای ورود آنان گشوده شد . اقتصاد شبانی حاکم بر این نواحی ، ضعیف شدن حاکمیتهای مراکز تمدن ، گسترش کشاورزی و محاصره شدن صحرائشینان ، راهی برای آنان جز حرکت به سوی مراکز تمدن و ثروت باقی نگذاشت . علت سیاسی نیز در حملات صحرائشینان موثر بوده ، ولی نیاز اقتصادی عامل اصلی حرکتها بوده است. این حملات تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت ، اما بعد از آن دیگر صورت نگرفت . زیرا با پیدایش اسلحه آتشین ، مراکز تمدن قدرت یافتند و تقریباً" به عمر حاکمیت صحرائشینان در تاریخ خاتمه دادند .



مشکلات زندگی ، صحرائشینان را مجبور می کرد که از راههای دیگری نیز شکل زندگی خود را بهبود بخشند و تجارت ، یکی از راههای مهم کسب در آمد برای همین اقوام بوده است . راه ابریشم درآمد قابل توجهی برای صحرائشینان تامین می کرد . این درآمد ، تنها صرف تامین امنیت و راحتی کاروانها نمی شد،

بلکه محافظت از کاروانها در طول راهها هم به عهده صحرائشینان بود . چنگیز در اوایل قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) اتحاد قبيله اي خود را تکميل و امنیت راههاي تجاري قلمرو خود را تامین نمود . سپس براي تامین اقتصاد قبایل زیر فرمان خود حرکت را آغاز کرد . حملات اولیه چنگیز به کشور چین بود که با سقوط پکن (خانبالیق) پایان یافت . وي ادامه تسخیر چین را به عهده امراء و جانشینان خود گذاشت و متوجه غرب گردید . چنگیز برای گشودن راه ارتباط تجاري غرب که براي اقوام آسیاي مرکزی نقش حیاتي داشت با ایجاد روابطه با خوارزمشاهیان در صدد گشودن این راهها برآمد . ولي ، عملکرد نادرست خوارزمشاهیان باعث حملات زود رس مغول به دنیاي غرب گردید . حملات مغول (همانند سایر اقوام آسیاي مرکزی) در دو سوي شمال و جنوب خزر دنبال شد . در حملات اولیه مغول ، خراسان ویران گردید . حملات بعدي مغول در زمان جانشینان چنگیز دنبال شد . پس از نابودي آخرین مقاومت خوارزمشاهیان و تصرف نواحی قفقاز ، ارمنستان و گرجستان ، به آناتولی توجه شد . مغولان در نبرد مشهور " کوسه داغ " در 14 محرم سال 641 ه.ق. پس از شکست دادن سلجوقيان آناتولی به استقلال آنان خاتمه دادند . سلجوقيان آناتولی ، از این تاریخ تا متلاشي شدن کامل آنان در اوایل قرن هشتم هجری ، تنها توانستند به صورت يك حکومت تابع به موجودیت خود ادامه دهند . حمله به روسیه نیز به فرماندهی با تو – فرزند جوجي – از سال 627 تا 640 ه.ق. ادامه یافت . بدین ترتیب ، از رودخانه ایرتیش تا کوههاي کارپات زیر نفوذ اولوس جوجي در آمد . امرای مغول در راس قوای نظامی خود ، دشتهای مغان واران را در مسیر سفلی رودخانه ارس وکورا اقامتگاه قرار دادند ، زیرا تامین علوفه در این قلمرو از سایر نقاط مناسبتر بود . به همین سبب ، ایلخانان نیز پس از مستقر شدن در ایران در این منطقه اقامت گزیدند و از همین مرغزاران شمال شرقی آذربایجان بود که مدت يك قرن بر ایران حکمرانی نمودند . با مرگ اوگتای – جانشین چنگیز – کشور گشایی مغول عملاً متوقف شده بود . با برکناری فرزندان اوگتای و قدرت یافتن فرزندان تولی به کمک فرزندان جوجي ، منکو فرزند تولی به مقام خانی برگزیده شد . منکو در قوریلتای (مجلس مشورتی) سال 651 ه.ق. در کنار " اونون " تصمیم گرفت که یکی از برادرانش (موسوم به قوییلای) را مامور فتح بقیه چین کند و برادر دیگرش ، هولاکو ، را به ایران بفرستد تا پس از فتح مراکز اسماعیلیه و بغداد ، که دو کانون سیاسی و مذهبی خطر ساز برای حاکمیت مغولان بودند ، به خصوص اسماعیلیه که به علت در دست داشتن قلاع مستحکم در مسیر راههاي تجاري ، امنیت راهها را مختل کرده بودند ، فتوحات مغول را در بین النهرین و سوریه دنبال کند . خانهای آسیای مرکزی – تا استقرار ایلخانان در ایران – مرکزی برای اداره امور خراسان و مازندران دایر نموده بودند (طوس) . از این کانون بود که دولتمردان ایرانی نظیر خاندان جوینی با استفاده از عدم آگاهی مغولان به مملکت داری ، وارد دستگاه مغولان شدند .

هولاکو با ورود به ایران ، در سال 654 ه.ق. (1256 م.) مراکز اسماعیلیه و در سال 656 ه.ق. (1258 م.) بغداد را تصرف نمود و در ادامه پیشروی خود به سوي غرب ، وارد سوریه گردید . پس از تصرف شهرهاي حلب و دمشق در سال 658 ه.ق. در محلی به نام " عین جالوت " از سلاطین مماليك مصر ، که پس از سقوط بغداد به بزرگترین کانون سیاسی – مذهبی مسلمانان تبدیل شده بودند ، شکست خورد . پس از این نبرد ، حدود قلمرو هلاکو با مماليك روشن گردید . سوریه و فلسطین در دست مماليك باقی ماند و ساحل غربی رودخانه فرات مرز طرفین را تشکیل داد . مغولان ایران به علت تابعیت خود نسبت به خان بزرگ مغول ، نام ایلخان (تابع خان) بر خود گذاشتند . به دلیل محصور شدن ایلخانان در مشرق به وسیله اولاد جغتای در مرزهاي ماوراء النهر و ترکستان شرقی و غربی که رودخانه جیحون (آمودریا) همیشه سرحد بین متصرفات این دو خانوادگی بود و از طرف جنوب شرقی به رود سند و پنجاب که در زمان چنگیز خان به تصرف مغولان درآمده بود ، و از سوي شمال غربی به قفقاز و مرزهاي در بند که توسط فرزندان جوجي اداره می شد . ادامه پیشروی آنان برای گشودن قلمرو جدید و برقراری راه ارتباطی شرق دور با شرق مدیترانه غیر ممکن گردید . ولي ، مرزهاي اولاد چنگیز با هیچ معاهده ای مشخص نشده بود و با وجود تقسیماتی که خود چنگیز انجام داد ، حکومت گسترده او تنها به عنوان دولتی شمرده می شد که از نظر قانون صحرائشینان ، سهم تمام اولادخان بود . عدم موفقیت مغولان در مقابل مماليك ، نزدیکی آنان را به دنیاي مسیحیت که از قرنهای قبل در میان مغولان نفوذ کرده بودند چنانکه بسیاری از زنان خانها از قبایل مسیحی مغول و ترک بودند) مهیا ساخت . دنیاي مسیحیت نیز به علت شکست در مقابل مماليك و از دست دادن شهرهاي شرق مدیترانه در جنگهای صلیبی – به علت وجود دشمن مشترک – به مغولان نزدیک شد . مکاتبات دنیاي غرب با مغولان و اعزام مداوم سفرا به دربار یکدیگر در ادامه این سیاست بود که در زمان جانشینان هولاکو نیز (حتی پس از قبول اسلام) همواره ادامه یافت . اما به علت نبودن اتحاد میان دول اروپایی و ضعیف شدن ایلخانان همکاری فرزندان جوجي با مماليك و حملات فرزندان جغتای از شرق (به خصوص پس از اسلام آوردن فرزندان جوجي و جغتای)

سیاست ایلخانان با شکست مواجه شد .

احاطه شدن ایلخانان به وسیله دنیای اسلام متوقف شدن حرکت آنان و بروز مشکلات اقتصادی ایشان را مجبور به قبول اسلام و انجام بعضی از اصلاحات اقتصادی ، اجتماعی و تجاری نمود . این دگرگونی باعث برچیده شدن رسوم قبلی مغولان گردید . حتی غازان نیز پس از قبول اسلام نام " محمود را انتخاب کرد و عناوین خانهای بزرگ را از سکه ها حذف و خود را از تابعیت آنان رها ساخت . تسامح دینی مغولان سقوط بغداد وجود دولتمردان بزرگ ایران در دربار مغول وجود دانشمندانی که در کانونهای امن از حملات مغول جان سالم به دربرده بودند ، بالاخره ، علاقه مغولان به بعضی از علوم نظیر نجوم طب و تاریخ نگاری زمینه رشد این دانشها را در زمان ایلخانان مهیا ساخت .

این امر تا آنجا قوت یافت که بزرگترین رصد خانه عالم اسلامی در زمان هولاکو در مراغه احداث گردید . همچنین ، با ارزشترین کتب تاریخی ، در زمان مغول نوشته شده . قبول اسلام و جذب شدن مغولان در فرهنگ برتر ایرانی تمایل آنان را به تشیع بیشتر نمود . قبول تشیع از طرف اولجایتو و احداث بناهای با عظمتی در شهرهای مراغه تبریز و سلطانیه باعث فراموشی تدریجی آداب و رسوم مغولی و شروع پیوستگی ترکان و مغولان و یکی شدن ایشان در ایران گردید .

ضعیف شدن حاکمیت مغول و شورش امرای ترک و مغول در آناتولی و سرکوبی آنان همچنین مهاجرت بی وقفه ترکان به آناتولی که پس از نبرد ملازگرد (1071 ه.ق.) آغاز شده بود و همواره ادامه داشت و زمینه حملات بعدی آنان را به دنیای مسیحیت فراهم ساخت .

حاکمیت نیرومند ایلخانانبا آمدن هولاکو به ایران آغاز شد و مرگ ابو سعید ، فرزند اولجایتو در سال 736 ه.ق. به پایان رسید . در زمان آخرین ایلخان ، مملکت با جنگهای داخلی تهدید می شد . جوانی و بی تجربگی ابو سعید و شکل گیری حکومتهای مقتدر محلی که پس از واگذاری اراضی به امرا و حکام قدرت گرفته بودند و عدم نیاز به قدرت مرکزی و همچنین به طریقههای مختلف امکان فعالیت داد . از این تاریخ دو خاندان خویشاوند امیر چوپان در تبریز و آل جلایر در بغداد قدرت گرفتند و شروع به مبارزه نمودند . همچنین با اینکه بسیاری از شاهزادگان مغول و شاهزاده خانمی هم به عنوان خان از طرف امرای مقتدر به حکومت رسیدند اما حکومت ایلخانان عملاً" به پایان خود رسیده بود . قلمروهای دور از مرکز نظیر آسیای صغیر ارمنستان گرجستان و هرات از حکومت مغول جدا شدند .

حکومتها محلی زیادی در ایران قدرت را به دست گرفتند . آذربایجان مورد حمله آلتین اردو (اردوی زرین) قرار گرفت . ایران نیز در درگیریهای حکومتها محلی ، با مشکلات زیادی مواجه شد . تمایلات گریز از مرکز زمینداران بزرگ و مبارزه آنان باب یکدیگر به منظور کسب قدرت و گسترش نهضت‌های مردمی منجر به سقوط کامل ایلخانان در سال 754 ه.ق. گردید . ارزیابی عواقب و نتایج حملات مغول در سه مرحله به طور اختصار بیان می شود :

مرحله اول (از سال 617 تا 689 ه.ق.) : انحطاط عظیم اقتصاد ایران تقلیل مساحت اراضی مزروعی ، مهاجرت توده ها ، سقوط زندگی شهری ، تجدید تقسیم اراضی ، رشد دامداری و گرایش به سوی اقتصاد طبیعی

مرحله دوم (از سال 694 تا سال 726 ه.ق.) : رونق کشاورزی بر اثر اصلاحات غازان خان و جانشینانش ، تثبیت میزان مالیات ، پذیرفتن سنن ایرانی ، گسترش اراضی خصوصی به زیان اراضی دولتی .

مرحله سوم (از سال 726 تا 782 ه.ق.) : از هم پاشیدگی مرکزیت طلبی ، شروع جنگهای خانگی ، باز گشت مجدد هرج و مرج ، و گسترش قیامهای روستاییان و کشاورزان .

در زمینه فرهنگی نیز با شکل گیری دولت ایلخانی روابط بین ممالک اسلامی مرکز و مغرب آسیا با چین رو به افزایش نهاد . با ارتباط ایران و چین ، بسیاری از دانشها و هنرهای طرفین نیز مبادله گردید . به عنوان مثال می توان از نفوذ معماری عهد سلاجقه و بنی عباس در چین و همچنین ، تأثیر معماری چینی در ایران (به خصوص در زمینه شکل گنبد ها ، و رنگ آبی شفاف در کاشی کاری) نام برد .

با تشکیل حکومت گسترده و یکپارچه مغول از اقیانوس کبیر تا مدیترانه و ارتباط نزدیک مغولان با دنیای مسیحیت ، امکان ارتباط شرق به غرب تامین گردید و این امر سبب شد که اروپاییان از دانش و امکانات شرق آگاهی بیابند و در صدد پیدا کردن راهی غیر از قلمرو اسلامی برآیند . در پی این هدف ، راه شرق توسط اروپاییان از طریق دریا گشوده شد.

تیموریان
(۹۰۳ - ۷۷۱ ه.ق)



در سال 736 ه.ق. که ابو سعید (ایلخان جوان و نیرومند مغول) در گذشت حکومت ایلخانان دچار هرج و مرج گردید در همین زمانها ،خاندانی از ایل " برلاس " در شهر کش واقع در جنوب سمرقند فرزندی زاده شد که تیمور نام گرفت . (تیمور یا " تمر " یا " دمر " در ترکی به معنای آهن است) .



وی بنیانگذار سلسله شد که از حدود سال 772 تا 911 ه.ق. دوم آورد و در تاریخ ایران به نام " سلسله سلاطین تیموری " یا " گورکانیان " یا " تیموریان " شهرت یافت . بعدها که مورخان نسب نامه ای برای او درست کردند ، نسب او را به امیر " قراجارنویان " برلاس از خاندان چنگیز خان رساندند ، ولی هیچ دلیلی بر صحت این ادعا در دست نیست .

هنگام تولد تیمور ، بلاد ماوراء النهر چون دیگر سرزمینهای تحت حکومت اعقاب چنگیز ، سخت پر آشوب و مشوش بود ، و دوران جوانی او در این آشوبها سپری گردید . وی در این سالها به آموختن فنون سپاهیگری و سواری و شکار و تیراندازی مشغول شد . با این حال ، حوادث زندگانش تا حدود بیست و چهار سالگی چندان روشن نیست . اول بار او را در سال 762 ه.ق. جزو همراهان امیر حاجی برلاس می یابیم که از برابر سپاه تغلق تیمور (حکمران کاشغر ، و از بازماندگان جغتای یکی از فرزندان چنگیز) به خراسان گریخت .

پس از آن ، تیمور به خدمت تغلق تیمور در آمد و از سوی او به حکومت شهر کش منصوب گردید . با مراجعت تغلق تیموری به کاشغر تیمور در قلمرو حکومتی خود ، استقلال یافت و به تدریج سیطره خود را بر سرزمینهای اطراف گسترش داد . در این روزگار بود که امیر قرغنی (پسر امیر مسلاهی پسر امیر قرغن) که از کشته شدن عموی خود ، امیر عبد الله ، به دست امیر بیان سلدوز رنجیده خاطر بود و قصد گرفتن انتقام داشت ، به ماوراء النهر آمد و امیر بیان را مغلوب و منهزم ساخت . جمعی از عمرای منطقه از جمله تیمور بدو پیوستند و از جانب او به حکومت شهرها و بلاد ماوراء النهر منصوب شدند . در این میان تیمور هم به حکومت شهر کش نامزد گردید . از این گذشته ، تیمور خواهر امیر حسین (اولجای ترکان) را به زنی گرفت و این امر خود ، بر اعتبار او افزود . لقب " گورکان " هم که در ترکی به معنای داماد است ، از همین ازدواج برای تیمور حاصل شد و عنوان او و سلسله اش قرار گرفت . اندکی بعد ، تغلق تیمور برای بار دوم به ماوراء النهر لشکر کشید و امیر حسین را مغلوب نمود . تیمور باز به خدمت تغلق تیمور درآمد و در حکومت شهر کش مستقر گردید . اما تیمور که چند روزی امارتی فراتر از محدوده ، شهرکش یافته و در ماوراء النهر شهرت و قدرتی به دست آورده بود ، دیگر به حکومت این شهر خرسند نبود . از این رو ، با امیر حسین برادر زن خود ، همراه گردید و به خوارزم و خراسان رفت . و چون سپاه تغلق تیمور در تعقیب او بود ، آواره و سرگردان شد . این دوران سرگردانی برای وی بسیار دشوار و پر حادثه بود ، تا آنجا که در سیستان ، در حین کشمکش و جنگ و جدال با مردم و احتمالاً " به علت دزدی یا راهزنی ، از ناحیه پا و شانه راست زخمی توان فرسا برداشت که آثار آن تا پایان عمر باقی ماند . به همین علت او را " لنگ " خواندند و هم اکنون نیز در اروپا به نام " تاملان " (تیمور لنگ) شهرت دارد .

پس از التیام جراحات ، تیمور باز به همراه امیر حسین به ماوراء النهر تاخت و سمرقند را متصرف شد (سال 763 ه.ق.) . هر چند اندکی بعد الیاس خواجه توانست آن دو را شکست دهد (جنگ لای) ، ولی بر سمرقند دست نیافت . دیری نگذشت که میان این دو امیر رقابت در گرفت و دوستی آنان به دشمنی مبدل گردید . به خصوص که الجای ترکان (زن تیمور و خواهر امیر حسین) نیز در این میان در گذشت و آخرین رشته ارتباط بین آن دو امیر بلند پرواز گسسته شد . سرانجام امیر در این مبارزه پیروز شد و در ماه رمضان سال 771 ه.ق. امیر حسین با دو پسرش کشته شدند . تیمور پس از پیروزی بر رقیب ، قوریلتا ، (شورا) بی مرکب از علما و امرا و وجوه و اعیان ماوراء النهر تشکیل داد که در این قوریلتا ، تیمور به سلطنت انتخاب شد . این سال (771 ه.ق.) را می توان سال آغاز سلطنت مستقل و مبدا " تاسیس سلسله تیموریان دانست . تیمور که تنها به حکومت ماوراء النهر سر فرود نمی آورد ، همراه به سرزمینهای اطراف خود دست اندازی

می کرد. وی در خلال سالهای 773 ه.ق. تا 781 ه.ق. چهار بار به خوارزم لشکر کشید و سرانجام آن ایالت را ضمیمه ممالک خویش ساخت. در ضمن این لشکر کشیها، وی به سمت کاشغر و مغولستان و سرزمین اویغورها نیز حمله برد و قمر الدین دو غلات را به دشت قبچاق متواری ساخت. تیمور در تعقیب او به دشت قبچاق در آمد و نواحی بین سیحون و دریاچه خوارزم تا دریاچه خزر را مسخر ساخت و حکومت آن مناطق را از جانب خود به توقتمش خان (یکی از شاهزادگان دودمان جوجی پسر چنگیز) سپرد. پس از آن به خراسان تاخت و سپاه ملک غیاث الدین را در هم شکست و شهر هرات را تصرف کرد (783 ه.ق.). اگر چه اهالی این شهر دست به قیام زدند، ولی تیمور در سال 785 ه.ق. آن شهر را به طور قطع به تصرف خود درآورد و با قتل ملک غیاث الدین کرت و متعلقان او حکومت خاندان آل کرت را برانداخت. در بازگشت تیمور به ماوراءالنهر، خواجه علی موید (آخرین فرد از سربداران سبزواری) از در اطاعت در آمد. در سال 786 ه.ق. تیمور مازندران را به تصرف خود درآورد و در تعقیب امیرولی تازی و سلطانیه پیش رفت و در سال 787 ه.ق. به آمل بازگشت. در این هنگام سید کمال الدین پسر میر قوام الدین مرعشی معروف به "گندمیر" (میربزرگ) به قدم اطاعت پیش آمد و تیمور مازندران را همچنان به اولاد سید قوام الدین سپرد و به

سمرقند بازگشت

در سال 788 ه.ق. تیمور برای جلوگیری از تحریکات سلطان احمد جلایر از جیحون گذشت. در این سفر جنگی که سه سال به طول انجامید و به "یورش سه ساله" شهرت یافت، وی همدان و تبریز را متصرف شد و در گمرود آذربایجان، امیر ولی را گرفتار و هلاک نمود. همچنین به سرکوبی ملک عزالدین لرشافت و بر او دست یافت. در همین سفر خواجه علی موید که در رکاب امیر تیمور بود به زخم تیری هلاک شد. با مرگ خواجه علی موید سلسله سربداران منقرض گردید. تیمور تا سال 789 ه.ق. گرجستان و ارمنستان و شهرهای بایزید و ارزنجان و ارزته الروم، را تسخیر کرد. شهر وان نیز (در تعقیب قرامحمد ترکمان قره قویونلو) به دست سپاه تیمور افتاد. پس از آن به جانب سرزمینهای سلاطین مظفری یعنی اصفهان و شیراز روی نمود و خود را از همدان و گلپایگان به اصفهان رسانید و کشتار فجیعی به راه انداخت. در این حمله هفتاد هزار تن از مردم اصفهان به دست سپاهیان تیمور کشته شدند و به دستور تیمور از سرهای آنان کله منارها برپای شد. پس از این کشتار وحشتناک تیمور به شیراز رفت و آن شهر را تصرف کرد (سال 789 ه.ق.). اما چون خبر خبر عصیان توقتمش بدو رسید قلمرو آل مظفر را بین شاهزادگان مظفری تقسیم کرد و خود

شتابزده به سمرقند بازگشت

تیمور پسر خود (عمر شیخ) را به رویارویی با قمر الدین دو غلات فرستاد. وی دشمن را مغلوب کرد و قمر الدین به نزد توقتمش گریخت. پس از آن شهر خوارزم گشوده شد و ویران گردید (790 ه.ق.). توقتمش در سال 791 ه.ق. بار دیگر ب ماوراءالنهر در آمد. این بار نیز از عمر شیخ شکست خورد و گریخت. تیمور به تعقیب توقتمش شتافت و در سال 793 ه.ق. در ساحل رود اتل (ولگا) او را به سختی شکست داد. تیمور پس از مراجعت از این سفر، حکومت خراسان را به پسرش (میرانشاه) و ناحیه غزنین و کابل (افغانستان) را به نوه خود (پیر محمد) سپرد و بار دیگر در رمضان سال 794 ه.ق. به قصد سرکوبی امرای محلی و عناصر مخالف عازم ایران شد. این سفر جنگی او پنج سال به طول انجامید و به یورش "پنج ساله"، شهرت یافت. تیمور ابتدا به گرگان و مازندران رفت سید کمال الدین مرعشی را که به مخالفت برخاسته بود مغلوب کرد و سید کمال الدین و پسرانش را به خوارزم تبعید نمود. پس از آن از راه ری و سلطانیه و کرهرود (محل سلطان آباد بعدی و اراک امروزی) به شوشتر رفت. در آنجا شاه منصور امیر مبارزی از برابر وی به شیراز گریخت و تیمور او را تا فارس دنبال کرد و در نزدیکی شیراز بین آن دو جنگ سختی روی داد که در این جنگ شاه منصور کشته شد و با مرگ او دولت "آل مظفر" یا "مبارزیان" پایان گرفت. همچنین تمامی افراد آن خاندان نیز به دستور تیمور در قصبه مهیار قمشه کشته شدند. تیمور حکومت فارس را به پسرش عمر شیخ سپرد و خود به قصد تنبیه و سرکوبی سلطان احمد جلایر به سوی آذربایجان و عراق عرب شتافت و قرامحمد ترکمان را مغلوب ساخت. سلطان احمد به شام گریخت و بغداد و دیگر شهرهای بین النهرین مانند کویت، واسط و بصره به دست سپاه تیمور افتاد. در این سفر بود که عمر شیخ در چهار فرسخی بغداد به زخم تیر مردم آنجا به قتل رسید و تیمور حکومت فارس را به پسر وی

پیر محمد بخشید

سال 796 ه.ق. به فتح ارمنستان و گرجستان گذشت. پس از آن، توقتمش خان بار دیگر سر به طغیان برداشت و تیمور از راه دربند و اران به دشت قبچاق رفت و توقتمش خان را شکست داد (797 ه.ق.). تیمور به دنبال او تا اعماق استپهای روسیه پیش رفت و مسکو (مکس) را نیز گرفت و غارت کرد. سپس به آذربایجان برگشت و حکومت آن منطقه را به پسر خود میرانشاه سپرد و در شوال سال 798 ه.ق. عازم سمرقند شد و فرمانروایی خراسان را به پسر دیگرش (شاهرخ) تفویض نمود. پس از استراحتی نه چندان طولانی، بار دیگر تیمور بر پشت زین نشست و این بار به عنوان جهاد با کفار عازم هندوستان شد. وی ابتدا کابل را فتح کرد (800 ه.ق.) و پس از عبور از تنگه خیبر در اوایل سال 801

ه.ق. از رودخانه سند گذشت و بر سپاه سلطان محمود دوم (از ملوک تغلقی هند) در محلی به نام " پانی پت " غلبه کرد و بر دهلی دست یافت و آن شهر را نیز به باد غارت داد . پس از آن ، به سمرقند بازگشت و به سفر جنگی دیگری به ایران و عراق روی آورد . این سفر جنگی هفت سال طول کشید و به یورش " هفت ساله معروف شد . تیمور ابتدا به آذربایجان رفت و معاشران و ندیمان میرانشاه را که محرک کارهای زشت او می پنداشت ، به قتل رسانید . آن گاه به شهرهای گرجستان و آسیای صغیر حمله برد . در اوایل محرم سال 803 ه.ق. شهر سیواس و ملاطیه و سواحل جنوبی دریای سیاه را تسخیر کرد و آن مناطق را به قراعثمان با یندری (جد سلاطین آق قویونلو) سپرد خود به شام رفت تا الملك الناصر فرج برجي (فرمانروای مصر و شام) را گوشمالی دهد . وی در 11 ربیع الاول سال 803 ه.ق. حلب را تصرف و غارت کرد . سپس دمشق را نیز تسخیر نمود . تیمور پس از غارت و قتل عام در شهر دمشق (به بهانه آنکه مردم دمشق نیت نیکو و رفتار مطلوب نسبت به خاندان پیامبر اسلام نداشته اند) ، به جانب بغداد شتافت تا مگر بتواند ریشه نفوذ سلطان احمد جلایر را براندازد . تصرف بغداد در 27 ذیقعدة سال 803 ه.ق. انجام شد و قتل عام عظیمی در آنجا در گرفت . پس از این کشتار و تاراج ، تیمور عازم جنگ با سلطان عثمانی " ایلدرم با یزید " شد . جنگ نهایی در 19 ذی الحجه سال 804 ه.ق. (ژوئیه 1402 م.) یا در محلی نزدیک شهر انگوریه یا آنقره (آنکارای امروزی) واقع شد . سلطان عثمانی مغلوب شد و به اسارت درآمد . او را در قفسی محبوس ساختند . سلطان هم از آن بدبختی و گرفتاری در گذشت (شعبان 805 ه.ق.) .

بعد از این فتح پرشکوه ، تیمور دست به تاراج شهرهای آناتولی گشود و تا شهر از میر پیش رفت و آن شهر را نیز تسخیر و غارت کرد . در نتیجه این فتوحات الملك الناصر که از پیروزیهای تیمور به وحشت افتاده بود رسولی نزد دشمن فاتح فرستاد و پذیرفت که سکه و خطبه به نام او کند . تیمور تا این تاریخ به طور مستقل سکه و خطبه به نام خویش نکرده بود بلکه در آغاز ، سیور غتمش (پسر امیر دانشمند جه) را ، که از دودمان جغتای پسر چنگیز بود ، در ظاهر به سلطنت برداشت و پس از مرگ سیور غتمش ، پسرش (سلطان محمود خان) را عنوان سلطنت بخشید . با مرگ سلطان محمود در سال 806 ه.ق. تیمور که دیگر خود فاتحی چون چنگیز شده بود ، به نام خویش سکه زد و دستور داد تا در منابر به نامش خطبه بخوانند

تیمور پس از هفت سال به سمرقند بازگشت . وی در صدد تهیه سپاه عظیمی برای فتح چین برآمد و با دویست هزار سپاه عازم فتح آن مملکت شد . اما در اترار به سبب برف و سرمای سخت متوقف شد و برای دفع سرما دست به شرابخوری زد . از آنجا که شراب نتوانست در بدن آن مرد که سال عمرش به 71 رسیده بود حرارتی پدید آورد ، دست به نوشیدن عراق زد و در این کار چندان افراط کرد که بیمار شد . هم در آن بیماری در گذشت (17 شعبان سال 807 ه.ق.) . جسد او را به سمرقند بردند و اکنون گور وی به نام " گور امیر " شهرت دارد

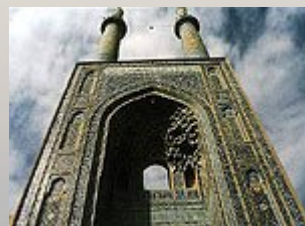
تیمور مردی سنگدل ، نیرنگ باز ، پردل ، غارتگر و در عین حال دور اندیش و هوشمند و بلند پرواز و شیفته خونییزی و غارت و ویرانگری بود و در ضمن به صحبت علما نیز دلبستگی داشت . چنانکه شیخ شمس الدین محمد جزری را از عراق عرب ، و شیخ مسعود بن عمر تفتازانی را که در هرات در خدمت ملک غیاث الدین پیر علی بود به سمرقند خواست و آنان را گرامی داشت و ابن عربشاه را در دمشق یافت و او را به سمرقند فرستاد و می خواست که ابن خلدون را نیز به سمرقند فرستد ، اما آن مرد هوشمند به بهانه آوردن کتب خویش از مصر ، گریبان خود را از چنگ تیمور ها نمود . تیمور در جاه طلبی و بلند پروازی خود هیچ مانعی نمی شناخت و به هیچ مذهب و آیین خاصی اعتقاد نداشت . شرحی از میخوارگیهای مفرط او و سردارانش را " کلاویخو " در سفر نامه خود آورده است . با این حال در ظاهر اولیاءالله و عارفان را گرامی می داشت . این شیوه وی تا بدان حد بود که حتی در خراسان به زیارت مزار ابوالقاسم خراسانی می رفت و از او همت می طلبید .

وی برای آبادانی سمرقند بسیار کوشید و هر جا هنرمندی یافت و استاد نادره کاری سراغ کرد (از هر جا که بود) به سمرقند فرستاد . در آن شهر کاخهای مجلل و باغهای فراوان ایجاد کرد . تیمور آن باغها را به اسامی باغهایی که در سرزمینهای مفتوح پسندیده بود نام نهاد مانند باغ شمال ، باغ تخت قراجه . همچنین ، شهر کهایی به نامهای مصر ، دمشق و شیراز ایجاد کرد . کلاویخو از نقش شیر و خورشید در سرایرده تیمور یاد می کند . نقش مهر او سه دایره کوچک بود که در ذیل آنها عبارت " راستی رستی " درج شده بود . تیمور از فاتحان بزرگ تاریخ بوده است . وی بر سرزمینی از ترکستان شرقی امروز ، از ختن و یارقند ، تا از میر بر کنار دریای مدیترانه و از استپهای روسیه و شهر مسکو تا دهلی (پایتخت هند) فرمانروایی کرد . البته بیشتر این سرزمینها را به صورت دائم نگه نداشت بلکه تنها آنها را غارت کرد و رها نمود . با این حال ، قلمرو گسترده وی مشتمل بود بر مغولستان ، یعنی سرزمینهای آن سوی سیحون در جوار خانات آق اردو و ماوراءالنهر (که هسته مرکزی حکومت او بود) ، خوارزم در مسیر سفلاهی جیحون و خراسان (پایگاه آل کرت) و سیستان ، افغانستان ، گرگان ، عراق ، عجم ، آذربایجان و عراق عرب که تختگاه آل جلایر بود و

نواحی گرجستان و نخجوان و اران و موغان (مغان) و شروان و سراسر ارمنستان تا اطراف دریایچه گوگچه الی ارزجان که مرز قلمرو تیمور و حکومت عثمانی بود و نواحی آمد و ماردین (مرکز ملوک ارتقیه) و سراسر فارس (شیراز) و یزد و کرمان و اصفهان که (حوزه حکومت آل مظفر) و مازندران (مقر سادات مرعشی) و لرستان و خوزستان که این نواحی قلمرو وسیع او را تشکیل می داد .



امیر تیمور روز چهارشنبه 17 شعبان سال 807 ه.ق. در اترار واقع در 76 فرسخی شهر سمرقند در گذشت . از آنجا که او مردی نا آرام بود و نیز بیشتر از هفتاد سال از عمرش گذشته بود و تازه از سفر جنگی یا یورش هفت ساله خود به ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر باز گشته بود ، باز دست به سفر جنگی مهمتری در مشرق زد . هدف از این سفر جنگی ، تصرف بلاد ختا یا چین بود . مورخان ، نه علت شتاب او را به این سفر و نه علت این سفر در زمستان ، (که سرمای سختی بر دشتهای آسیای میانه و ترکستان حکمفرما می شود) بیان کرده اند . شرف الدین یزدی مولف " ظفرنامه " می گوید : او می خواست کفار گناهان خود را که تا آن موقع جنگ با مسلمانان و غارت و گشتا رایشان بود بپردازد و این بار به جنگ با کفار یا جهاد و غزا



برود . این تحلیل درست نیست و اگر تیمور جنگ با مسلمانان و ویرانی شهرهای اسلامی و کشتار بی رحمانه مسلمانان را گناه می دانست ، به این کارها دست نمی زد . او شهوت جهانگشایی و آدم کشی و غارت اموال را در حد اعلی داشت و مسلمان و کافر برای او فرق نمی کرد . مشخص است که علت این سفر جنگی ، مانند سفرهای جنگی دیگرش ، کشتار و غارت اموال بود . در واقع علت شتاب او در این سفر ظاهرآ " آن بود که او نمی توانست سپاهیان فراوان خود را که بیشتر از قبایل ترک و ترک مغول بودند ، در فراغت نگاهدارد . تمام معیشت این افراد جنگی ، از غارت شهرها و دهات تامین می شد و آنان نمی توانستند مدت زیادی بیکار بنشینند. تامین مخارج این عده که بیشتر از دویست هزار نفر بودند ، محتاج صرف مبالغ هنگفتی بود . علاوه بر این (چنانکه بارها دیده شده بود) ، روسای قبایل همیشه قابل اعتماد نبودند و هیچ اطمینانی نبود که به هنگام فراغت دست به کارهای خطرناکی نزنند . به خصوص که شهر سمرقند در آن زمان تبدیل به گنج خانه اموال غارت شده جهان گشته بود و نمی توانست مطمح نظر دیدگان حریص روسا و امرا واقع نشود . خاصه آنکه تیمور نسبت به بیشتر فاتحان و جنگجویان ، عمر زیادی کرده بود و همه منتظر روزی بودند که او بمیرد تا هر کسی از این گنج سهمی ببرد . اما ، اینکه چرا او در زمستان به این سفر اقدام کرد ظاهرآ" برای این بود که سپاهیان زمستان را در ناحیه چاچ (تاشکند فعلی) که در زمستان هوایی نسبتاً" ملایمتر دارد) ، بگذرانند و در آغاز بهار لشکر کشی آغاز شود . همچنین سپاهیان بتوانند از آب و سرسبزی صحرا برای اسبان و چاپایان استفاده کنند و تیمور هم بتواند به موقع خود را با سپاهیان به مرزهای چین برساند . اما ، زمستان – بر خلاف انتظار - در آن سال بسیار سخت شد و گذرهای جیحون و سیحون همه یخ بستند . ارتفاع برف در گردنه ها چنان شد که عبور سپاه ممکن نگردد . به ناچار وی در اترار رحل اقامت افکند و از شدت سرما به شراب و عرق پناه برد . اما در این کار تا آنجا افراط کرد که به مرضی مهلک دچار شد و در گذشت . با انتشار خبر مرگ تیمور آشفته گی عظیمی در اردو به وجود آمد . از آنجا که کسی نیز در اردو نبود که رهبری آن سپاه

بزرگ را به عهده گیرد ، امرا و شاهزادگان همه به فکر خود افتادند و چشم غارتگران و آزمندان نیز ، در درجه اول به اموال و ذخایر اردو و در درجه بعد به ذخایر و اموال سمرقند نگران شد . آنا در ظاهر خواستند وانمود کنند که می خواهند نقشه جنگی تیمور را دنبال نمایند ، اما همگان این را به شوخی بیشتر شبیه می دانستند

یکی از شاهزادگان ، به نام سلطان حسین میرزا (که نوه دختری تیمور و جوانی بی پروا و نابخرد بود) جناح چپ لشکر تیمور را در " یسی " پراکنده ساخت و خود به سرعت عازم سمرقند شد تا از دیگران پیشی بگیرد و گنجهای آن شهر را تصرف کند . انتشار این خبر ، ترس و اضطراب نهانی را آشکار ساخت و هر کس به فکر خود افتاد . تیمور در حیات خود پیر محمد جهانگیر (پسر محمد سلطان نبیره خود) را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرده بود . پدر و جد این ولیعهد هر دو در حیات تیمور در گذشته بودند و تیمور هم به سبب علاقه شدید به این دو این نبیره خود را که فقط بیست و نه سال داشت (نه به ملاحظات سیاسی و مملکتی بلکه فقط به علاقه عاطفی) ، جانشین خود ساخته بود . پیر محمد جهانگیر در حین مرگ تیمور حکومت قندهار را داشت . این وصیت نامه نشان می داد تیمور که در خصایل نظامی و رهبری سیاسی سر آمد افراد روزگار خود بود از لحاظ مملکتداری و پیشبینی سیاسی و آیند نگری ضعیف و ناتوان بود . اگر چه یکی از پسران او به نام میرانشاه دچار آشفتگی دماغی شده بود ، اما پسر دیگرش ، شاهرخ چنانکه بعد ثابت شد از لحاظ کمال عقلی و خصایل فردی و سیاسی و نظامی بر جسته بود . به غیر از او در میان نوه های تیمور نیز کسانی بودند که از شجاعت و لیاقت بی بهره نبودند . همچنین او که به نبیره خود علاقه مند و او را به ولیعهدی برگزیده بود لازم می نمود او را در این سفر همراه خود آورد و یا لاقلا او را در سمرقند بگذارد تا اگر حادثه ای واقع شود – که واقع هم شد – دسترسی به وی آسان باشد . اما ، او را در جای دور دستی (مانند قندهار) حاکم کرده بود که در حین مرگ به او دسترسی ممکن نبود . البته ، لازم به ذکر است که نبیره او نیز از لیاقت و کاردانی بی بهره بود

به هر حال امیران و سرداران سپاه امیرزاده خلیل سلطان – پسر میرانشاه – را که در چاچ (تاشکند بود) به حکومت برداشتند . او هم خود را به سمرقند رسانید و در پناه حصار آن که بسیار مستحکم بود بر اموال تیمور دست یافت و همه شاهزادگان دیگر را در برابر عمل انجام شده قرار داد . خلیل سلطان اهل سیاست و حکومت نبود . وی از زمان تیمور دل در گرو عشق یکی از زنان بی اصل نسب بسته و خود را به کلی در اختیار او قرار داد بود . پس از رسیدن به حکومت سمرقند ، همه امور را در اختیار دلبر خود می نهاد و بی مصلحت او کاری انجام نمی داد . سرانجام شیرازه کارها طی مدت چهار سال به کلی از هم گسیخت و خزاین تیمور همه در وجه اطرافیان طماع و بی لیاقت او صرف شد . او پس از آنکه خود را تسلیم شاهرخ کرد – در حالی که روانه آذربایجان بود – در تنگدستی جان داد .

شاهزادگان و نوادگان تیمور در آذربایجان و عراق و فارس هر يك در خیال سلطنت به جان یکدیگر افتادند . این مناطق عرصه تاخت و تاز و غارت آنان قرار گرفت و کسی که از این همه آشوبها بهره برد ، تنها شاهرخ بود . شاهرخ و میرانشاه ، دو پسر از پسران متعدد تیمور ، پس از مرگ او در قید حیات بودند . شاهرخ در روز پنج شنبه 14 ربیع الاول سال 779 ه.ق. متولد شد و در سال 799 ه.ق. (یعنی در بیست سالگی) از سوی پدر به حکومت خراسان که مرکز آن هرات بود ، منصوب گردید . در رمضان سال 807 ه.ق. یهني در حدود يك ماه پس از مرگ تیمور ، خود را در هرات پادشاه خواند (خلیل سلطان هم در رمضان این سال در سمرقند خود را پادشاه خوانده بود)

شاهرخ هم از عقل و کفایت و شجاعت بهره مند بود و هم بودن او در هرات و خراسان که مرکز جغرافیایی متصرفات تیمور محسوب می شد ، موقعیتی خاص و استثنایی برای او ایجاد کرده بود . او نیز نتوانست هم از این موقعیت و هم از اختلاف و کشمکش شاهزادگان دیگر حداکثر استفاده را به عمل آورد تا آنجا که قسمت مهمی از متصرفات پدر را – در اندک مدتی – تسخیر کرد . او در سال 809 ه.ق. مازندران را گرفت و در سال 811 ه.ق. سمرقند را از تصرف خلیل سلطان خارج نمود و ماوراءالنهر را در حوزه اقتدار خود درآورد . در سال 817 ه.ق. فارس از تصرف احفاد دیگر تیمور بیرون آمد و جزو متصرفات او گردید . در سال 819 ه.ق. کرمان هم ضمیمه متصرفات او شد . هنگامی که وی در سال 823 ه.ق. به آذربایجان لشکر کشید ، قرايوسف قره قویونلو در حوالی تبریز در گذشت . بدین ترتیب ، آذربایجان نیز جزو ممالک او گردید . در سال 832 ه.ق. دوباره به آذربایجان روی آورد و میرزا اسکندر – پسر قرايوسف – را شکست داد . سرانجام (پس از چهل و سه سال سلطنت) ، در حالی که خراسان ، بلخ ، بدخشان ، ماوراءالنهر ، ترکستان ، زابلستان ، گرگان ، مازندران ، عراق ، فارس ، کرمان ، سیستان و آذربایجان در تصرف او بود ، برای خواباندن شورش نوه خود (سلطان محمد ، پسر میرزا بایسنقر) ، عازم اصفهان گردید . او در ذی الحجه سال 850 ه.ق. در حوالی ری در گذشت .

سلطنت چهل و سه ساله شاهرخ ، دوره آرامش در خراسان و ماوراءالنهر و بیشتر نواحی ایران بود . پسران او ، ابراهیم سلطان (که مدتی حاکم شیراز بود) و بایسنقر (که در هرات اقامت داشت) و الغ بيك (که حاکم

سمرقند بود) ، همگی دانشمند و دانش دوست و مربی اهل علم و هنر بودند . در زمان او صنایع ظریف مانند خط ، تذهیب ، تجلید و مینیاتور به تشویق شاهزادگان به اوج خود رسید . فرزندان عمر شیخ هم که مدتی در شیراز و اصفهان حکومت داشتند ، مربیان علم و هنر بودند . الغ بیک – پسر شاهرخ – به تمامی معنی دانشمند بود و در ریاضی و نجوم مهارت کامل داشت . از آثار وی ، رصدخانه سمرقند و زیچ معروف الغ بیک بوده است . او از لحاظ دانش ، سرآمد تمام شاهانی بوده است که در شرق حکومت داشته اند . اما ، از آنجا که اوقات او صرف مسائل علمی می شد ، از لحاظ بینش سیاسی و رهبری نظامی بسیار ضعیف بود و فقط در سایه قدرت پدر و آرامش و رفاهی که در زمان او در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، توانست کارهای علمی خود را دنبال کند . پس از مرگ شاهرخ ، ضعف سیاسی و ناتوانی و بی کفایتی الغ بیک ظاهر شد ، (تا آنجا که از اداره امور و رفتار شایسته با پسرش نیز بازماند) . عاقبت به دستور عبدالطیف میرزا- پسر خود – در سال 853 ه.ق. به قتل رسید .



شاهرخ در سیاست نیز فعال بود چنانکه با چین و هند و مصر روابط سیاسی داشت . همسرش گوهر شاد آغا ، در اواخر عمر بر او مسلط بود . گوهر شاد اهل خیرات بود و مسجد معروف گوهر شاد در مشهد و مدرسه گوهر شاد در هرات ، از آثار اوست .
فرزندان
پس از مرگ شاهرخ ، اولاد و احفا او نتوانستند با یکدیگر توافق کنند و مدتی با هم در کشمکش بودند . سرانجام ، میرزا ابوالقاسم بابر – پسر با یسنقر – بر دیگران غالب آمد و در هرات بر تخت نشست . او مدت 10 سال سلطنت کرد و تا زمان مرگش که در سال 816 ه.ق. اتفاق افتاد ، خراسان ، مازندران ، سمنان ، دامغان ، ولایت بدخشان و از جیحون تا سیستان و زابلستان را در تصرف آورد و بر عراق و فارس دست یافت . اگر چه ، به گفته ، عبدالرزاق سمرقندی به ظاهر در کار ملک و مال تغافل می کرد ، اما در معنی بر همه مملکت اشراف داشت و از امر حکومت غافل نبود.
ابوسعید

پس از بابر ، یکی دیگر از شاهزادگان تیموری به نام ابوسعید توانست بر خراسان و ماوراءالنهر و کابل و فارس و عراق و مازندران مسلط شود . او شاهزاده ای گمنام و گویا پسر میرزا محمدبن میرزا میرانشاه بود . (از ابتدای حال نیز او ، اندکی دانسته شده است) . گویند که در آغاز ، در ملازمت الغ بیک به سر می برد . در سال 853 ه.ق. در جنگ میان الغ بیک و پسرش میرزا عبدالطیف به میان طایفه ارغونیان رفت و به کمک آنان سمرقند را محاصره کرد ، ولی کاری از پیش نبرد و خود نیز به حبس افتاد . سپس از حبس گریخت و بخارا را به تصرف خود در آورد . پس از بعضی ناکامیها ، به شهر یسی رفت و با کمک ابوالخیرخان (پادشاه اولوس جوجی) شهر سمرقند را متصرف شد . در زمان سلطنت بابر ، همچنان پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر بود و پس از مرگ او در سال 861 ه.ق. هرات و خراسان را تا عراق به تصرف در آورد و بر فارس و کرمان نیز مستولی شد . سرانجام ، در سال 872 ه.ق. برای جنگ با اوزون حسن آق قویونلو رهسپار آذربایجان گردید . در این جنگ ، سپاهیان وی به سبب سرمای زودرس دچار بی آذوقگی گردیدند و پراکنده شدند . خود او نیز گرفتار و کشته شد (رجب سال 873 ه.ق.) .
ابوسعید نیز ، نیز پادشاه توانا و با کفایت بود . وی خود را از گمنامی به سلطنت رسانید و کسی بود که همواره از فرصتها بهره می جست . رفتار او را با مردم ، نسبتاً عادلانه و خوب توصیف کرده اند . او طرفدار متصوفه و اهل عرفان بود و مشایخ صوفیه را گرمی می داشت . تنها اشتباه وی لشکر کشی به آذربایجان بود که
سبب مرگش نیز گردید .

یکی از فرزندان او میرزا سلطان احمد (متولد سال 855 ه.ق.) بود که در زمان پدر به حکومت سمرقند رسید و پس از او نیز – به استقلال – حکومت آنجا را داشت . وی در سال 899 ه.ق. فوت کرد . پسر دیگر ابوسعید – سلطان محمود میرزا – پس از مرگ پدر و لایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندوز و بغلان را تا گردنه هند و کش به تصرف در آورد و پس از مرگ برادرش (میرزا سلطان احمد ، در 899 ه.ق.) سمرقند را نیز متصرف شد و در سال 900 ه.ق. از دنیا رفت . او در سمرقند رفتار مناسبی نداشت و به کارهای منافی

اخلاق و شرع دست زد . (حتي ديگران را هم به اين كار تشويق كرد). به همين سبب ، اهالي سمرقند از او رويگردان شدند . پسر ديگر سلطان ابو سعيد ، ميرزا عمر شيخ بود كه ولايت انديجان و توابع (مملكت فرغانه) را از زمان پدر در تصرف داشت . بعد از پدر نيز حاكم آنجا بود و در سال 899 ه.ق. از بام كيوتر خانه سقوط كرد و كشته شد . ظهير الدين محمد بابر (موسس سلسله سلاطين گوركاني هند) ، پسر عمر شيخ بود . پسر ديگر ابو سعيد ، ميرزا الغ بيك ، در زمان حيات پدر ، كابل و غزنين را در تصرف داشت . بعد از پدر هم در آنجا فرمانروايي مستقل بود و پس از سال 900 ه.ق. وفات يافت .

حسين

پسر غياث الدين منصور ، از احفاد عمر شيخ ، پسر امير تيمور در سال 842 ه.ق. در هرات متولد شد و در چهارده سالگي به خدمت ميرزا ابوالقاسم بابر در آمد . در سال 858 ه.ق. از ابوالقاسم بابر (در جريان محاصره سمرقند) جدا شد و به خدمت ميرزا سلطان ابوسعيد در آمد . پس از چندي به امر او زنداني شد و پس از رهايي از زندان ، دوباره نزد ابوالقاسم بابر رفت و تا زمان مرگ او در سال 861 ه.ق. نزد وي بود . سپس به مرو رفت . در آنجا جاه طلبيتها آغاز كرد و پس از سالها كروفر و سرگرداني در بيابانهاي گرگان و خوارزم ، (كه گاهي منجر به حكومت اقتدار و گاهي منجر به هزيمت و فرار او مي شد) ، سرانجام (پس از مرگ ابوسعيد) در 873 ه.ق. خود را به هرات رسانيد . پس از مدت ديگري جنگ و گريز ، در سال 875 ه.ق. به طور قطع به سلطنت هرات و خراسان رسيد و رويي سلطنت را پس از سالها در به دري ، به واقعييت

ساخت

مبدل وقايع زندگي او از سال 861 تا 873 ه.ق. مي رساند كه او يكي از لايق مردان و شجاعان روزگار خود بوده و با همت بلند و استقامت و پايداري بي نظير و تحمل سختيها و شدايد ، هرگز نوميدي به خود راه نداده و از هر فرصتي براي بدست آوردن قدرت استفاده كرده است . او برخلاف بسيار از شاهزادگان تيموري ، از تهور و خيره سري و حرص و طمع آني و عاقبت نينديشي به دور و نمونه يك فرد كامل و شجاع ، سياستمدار ، دورنگر ، مسلط بر نفس و با اراده اي قوي بود و اين همه را با خسايل دانش دوستي و هنرپروري و تربيت علما و فضلا در خود جمع داشت . به همين سبب ، هرات در سلطنت سي و شش ساله او به يكي از مراكز مهم فرهنگي مشرق زمين تبديل شد و شايد بتوان گفت كه هيچ شهري در تاريخ فرهنگ چند قرن اسلامي به هرات – در زمان او – نرسيد . افسوس كه اين مرد بي نظير در زماني مي زيست كه امرا و شاهان معاصر و حتي ، فرزندان او از نعمت عاقبت نگري و دور انديشي ، كه لازمه سياست خوب و رفاه حال مردم و رعيت است ، بي بهره بودند . پسران او از غايت بلند پروازي ، با آن پدر بي نظير به مخالفت برخاستند و اسباب زوال آن دولت بزرگ و نيز استيصال خود را فراهم ساختند .

پس از وفات او در سال 911 ه.ق. شيرازه دولت تيموري در خراسان از هم گسيخت و تنها يك تن (كه آن هم در خسايل جهانداري و جهانگيري و علوهمت و دورانديشي با او همسان بود) توانست پس از سالها مجاهده و نبرد ، حكومت گسترده تيموري را در هندوستان احيا كند . آن شخص ، ظهير الدين محمد بابر ، نوه سلطان ابوسعيد بود كه شرح آن مرد بزرگ را بايد در تاريخ سلاطين گوركاني هند خواند .

صفويان

(۱۱۳۵-۹۰۶ ه.ق)



تشکیل دولت صفوي در اوایل قرن دهم هجري قمری (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) یکی از رویدادهای مهم ایران محسوب می شود . پیدایش این دولت که باید آن را سرآغاز عصر تازه ای در حیات سیاسی و مذهبی ایران دانست موجب گردید استقلال ایران بر اساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری بالنسبه متمرکز ، تأمین گردد . گذشته از آن تاسیس و استقرار این دولت زمینه ای را فراهم ساخت تا خلاقیت های فرهنگی و هنری معماری ، تداوم و امکان تجلی و رشد یابد و نمونه های بدیعی از این امور (به ویژه در زمینه هنر و معماری) پدید آید . با آغاز روابط سیاسی با دولتهای اروپایی و سرزمینهای همجوار ، بازرگانی توسعه یافت . لازم به ذکر است که این امر موجب تحول در اقتصاد داخلی گردید و این تحول در تولید و فروش ابریشم و ایجاد مراکز بزرگ بافندگی بسیار موثر افتاد .

در سال 907 ه.ق. شاه اسماعیل اول (فرزند شیخ حیدر صفوی) با کمک قزلباشان منتسب به خانقاه اردبیل ، پس از شکست فرخ یسار (پادشاه شروان) و الوند بیگ آق قویونلو ، شهر تبریز (پایتخت دولت آق قویونلو) را به تصرف درآورد . در همین شهر بود که دولت صفوی را بنیان نهاد و مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد . او در نخستین سالهای سلطنت خود تمامی قدرتهای خود مختار داخلی را برانداخت و زمینه ایجاد حکومت مرکزی را فراهم ساخت .



با اینکه تاسیس دولت صفوی به دست شاه اسماعیل در سال 907 ه.ق. انجام گرفت ولی علل و عوامل تکوین این دولت به دو قرن قبل از آن بازمی گشت. با این نظر اجمالی به تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام ، باید گفت که ایجاد دولت شیعی صفوی نقطه اوج نهضت هایی بود که به طرفداری از تشیع علیه حکومت های بنی امیه و بنی عباس و قدرتهای همسوی آنان صورت گرفت . هجوم مغول در اوایل قرن هفتم ه.ق. و سقوط بغداد (مرکز خلافت عباسی) در آغاز نیمه دوم این قرن زمینه و شرایط مساعدی را فراهم کرد تا پیروان مذاهب (به ویژه تشیع و نحله های فکری وابسته به آن) امکان بیشتری برای رشد و توسعه پیدا کنند . در واقع قرن هشتم و نهم هجري (به خصوص دوران انحطاط حکومت ایلخانان و تیموریان) تا حد زیادی به رشد تشیع و تصوف کمک کرد . شیخ صفي الدين اسحاق اردبيلي نیای بزرگ صفویان و پیشوای طریقت صفوی در عصر ایلخانان می زیست . تولد او به سال 650 ه.ق. و وفاتش به سال 735 ه.ق. روی داد و با ایلخانانی همچون سلطان محمود غازان خان اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان معاصر بود .

بر پایه یکی از قدیمترین متون صفویه (صفویه الصفاء تالیف ابن بزاز) جد اعلاي شیخ صفي الدين موسوم به فیروزشاه زرین کلاه در ناحیه مغان و مجاورت غرب گیلان توطن اختیار نمود و فرزندان او در آن نواحی با حسن سلوک و پرهیزگاری و زهد روزگار می گذرانیدند . صفي الدين که هشتمین نسل فیروزشاه بود در آغاز جوانی با شور و اشتیاقی که در کسب عرفان داشت به دنبال مراد از شهری به شهری می رفت . سرانجام در گیلان به خانقاه شیخ تاج الدین ابراهیم (معروف به شیخ زاهد گیلانی) رسید و در سلك مریدان او در آمد . شیخ که استعداد ذاتی و صلاحیت او را در سیرو سلوک دریافته بود ، وی را به جانشینی خویش انتخاب کرد و در سال 700 ه.ق. که شیخ زاهد وفات یافت صفي الدين به جای او بر مسند ارشاد نشست و شهر اردبیل را که موطنش بود مرکز فعالیت خود ساخت و خانقاهی در آن بر پا نمود . این خانقا به زودی مرکز تجمع پیروان شیخ صفي شد . ظلم و جور حکام ایلخانی و کارگزاران آنان و مزیقه هایی که برای مردم فراهم می کردند ، خانقاه های آن روزگار را به مراکز تجمع ناراضیان و اندیشه وران تبدیل کرده در این میان خانقاه شیخ صفي از موقعیت ممتازی برخوردار بود . همچنین موقعیت اردبیل بر سر راه های ارتباطی گیلان و اران و آذربایجان و آناتولی و نیز نفوذ معنوی شیخ و احترامی که ایلخانان معاصر او برایش قایل بودند بیش از پیش بر اهمیت این خانقاه افزود .

شیخ صفي الدين در سال 730 ه.ق. در حالی که مریدان بسیاری در حلقه طریقت او فراهم آمده بودند ، زندگی را بدرود گفت و فرزندش ، صدر الدین موسی جانشین او شد . از این زمان تا دوران که شیخ جنید به پیشوایی رسید رهبران خانقاه تنها کوشش خود را صرف تبلیغ و ارشاد مریدان در مناطق دور و نزدیک می کردند و در این دوران که از سال 730 تا 830 ه.ق. به طول انجامید نفوذ طریقت صفوی در میان عشایر محروم و تهیدست آناتولی (که از ترکان مهاجر آن دیار بودند) و شیعیان جزیره و شامات و جبل لبنان بالا گرفت . ولی از زمان که شیخ جنید به پیشوای خانقاه رسید به علت انتشار تشیع غالی در سرزمینهای یاد شده – به ویژه در آناتولی – و همبستگی افکار صوفیانه با آرمانهای تشیع ، خانقاه اردبیل به مرکز تبلیغات شیعی تبدیل شد . بروز اختلافات بین حکام سلسله های آق قویونلو و قره قویونلو و موقعیت خانقاه در این کشمکشها سبب گردید

تا طریقت صفوی به جریانات سیاسی و نظامی وقت کشانده شود . شیخ جنید ، که توسط جهانشاه قره قویونلو از اردبیل تبعید شده بود ، در دیار بکر مورد حمایت اوزون حسن رقیب جهانشاه قرار گرفت و با کمک او به تجهیز طرفداران خود در میان قبایل ترک و شیعیان پرداخت . وی در جنگهایی که به خواست اوزون حسن برپا شده بود ، شرکت کرد . اما در سال 860 ه.ق. که به عنوان جهاد مذهبی به ناحیه شروان رفت (در جنگ با شروانشاه) به قتل رسید . پس از وی حیدر (فرزندش) جای او را گرفت . او نیز مانند پدر از حمایت اوزون حسن برخوردار گردید و امیر آق قریونلو ، دختر خود را به ازدواج او در آورد .



شیخ حیدر (یا به قول مورخان عصر صفوی ، سلطان حیدر) در اردبیل از صوفیان سرسپرده خود نیرویی منظم و مسلح به وجود آورد که به علت کلاه دوازده ترک و متحدالشکل آنان به تارکی سرخ منتهی می شد ، به " قزلباش " معروف شدند . این نیرو بعدها در شکل گیری دولت صفوی نقش عمده ای ایفا کرد . سلطان حیدر که بلندپروازیهای پدر را در جهاد مذهبی با شروانشاه دنبال می کرد در راس جنگجویان خود به شروان لشکر کشید . ولی با تمام جلادت و رشادتی که به خرج داد از قوای متحد شروانشاه و یعقوب بیگ آق قویونلو شکست خورد و کشته شد (893 ه.ق.) فرزندانش علی ، ابراهیم و اسماعیل به فرمان یعقوب بیگ در قلعه استخر فارس زندانی شدند . اما نزاع بر سر جانشینی یعقوب بین بایسنقر میرزا (فرزندش) با رستم (نواده اوزون حسن) بار دیگر پای خاندان صفوی را به میان کشید . در این راستا رستم میرزا برای مقابله با رقیب زورمند خود یعنی بایسنقر میرزا تصمیم گرفت پسران حیدر را از زندان آزاد و با نیروی صوفیان رقیب را از میدان به در کند . با رسیدن فرزندان حیدر به اردبیل ، علی (فرزند ارشد) در معیت لشگری که از صوفیان فراهم کرده بود به مقابله با بایسنقر شتافت و او را در میان رود کر شکست داد . اما به علت سوء ظن رستم بیگ و بیمی که وی از قدرت روز افزون هواداران سلطان علی داشت علی را ضمن توطئه ای در راه بازگشت به آذربایجان به قتل رسانید و حکم دستگیری ابراهیم و اسماعیل را صادر کرد . ولی آن دو به کمک مشاوران نزدیک خود از معرکه گریختند و پس از مدتی اختفا در اردبیل به سوی گیلان رفتند و حاکم لاهیجان (کارکیا میرزا علی) که سادات شیعی آن سامان بود مقدم آنان را گرامی داشت . پس از چند ماه که از اقامت فرزندان حیدر در لاهیجان گذشت ابراهیم به هوای دیدار وطن عازم اردبیل شد . اما اسماعیل تا سال 905 ه.ق. که آغاز نهضت اوست شش سال در لاهیجان باقی ماند . او در این مدت تحت نظر و مراقبت کارکیا میرزا علی با خواندن و نوشتن و تعلیم قرآن و فنون سواری و تیر اندازی آشنا شد . سرانجام در نیمه محرم سال 905 ه.ق. که دوازده سال تمام داشت ، با مشورت " اهل اختصاص " به ویژه حسین بیگ الله و ابدال بیگ دده تصمیم به خروج از لاهیجان و عزیمت به سوی اردبیل گرفت . در این جریان هر اندازه میرزا علی کوشید از تصمیم زود رس او ممانعت کند ، فایده ای نبخشید . در راه حرکت به اردبیل و از این شهر به ارزنجان ، و هزاران نفر از مریدان و صوفیان نواحی مختلف و عشایر استاد جلو ، شاملو ، ذوالقدر ، افشار ، قاجار و ورساق به اردوی اسماعیل پیوستند . او ابتدا تصمیم داشت به منظور جهاد به گرجستان عزیمت کند ولی در ارزنجان تصمیم او تغییر کرد و آماده جنگ شروان گردید . انگیزه او از این اقدام ، انتقام از شروانشاه بود (زیرا پدر و جدش در جنگ با او به قتل رسیده بودند) . اسماعیل همراه سپاه خود پس از عبور جسورانه ای از رود کر (کورا) و تصرف شمخی ، شروانشاه را در نزدیک قلعه گلستان شکست داد و به قتل رسانید (906 ه.ق.) . پس از آن قلعه شهر نو و باکو و گلستان را تسخیر کرد و در ناحیه شرور بر قوای الوند بیگ آق قویونلو که به کمک فرخ یسار پادشاه شروان شتافته بود غلبه کرد و او را مجبور ساخت به سوی عراق بگریزد و خود پس از عبور از نخجوان پیروزمندانه وارد تبریز گردید (907 ه.ق.) و با فتح تبریز ، دولت صفوی پا به عرصه وجود نهاد .

شاه اسماعیل در نخستین جمعه پیروزی ، فرمان داد تا خطیب شهر خطبه ائمه اثنی عشر (ع) را بخواند و جمله های " شهدان علیا " ولی الله " و " حی علی خیر العمل " را اذان بگوید . همچنین ، مذهب دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام گردد . نخستین سالهای سلطنت شاه اسماعیل صرف از میان بردن قدرت و نفوذ دولت آق قویونلو و سرکوب حاکم محلی شد . وی از سال 907 ه.ق. تا فتح خراسان به سال 916 ه.ق. در جنگ همدان سلطان مراد آق قویونلو را (که فرمانروای عراقین و فارس و کرمان بود) شکست داد و مناطق تحت نفوذ آق قویونلوها را تسخیر کرد . همچنین طی جنگهایی با مراد بیگ آق قویونلو رئیس محمد کره (حاکم ابر قوه) حسین کیای چلاوی (حاکم فیروز کوه و سمنان و خوار) ، ابوالفتح بیگ (فرمانروای کرمان) و دیگر قدرتهای محلی ، به عمر این حکومتها پایان داد . در سال 913 ه.ق. ضمن جنگ با علاء الدوله ذوالقدر ، دیار بکر را فتح کرد و در

سال 914 ه.ق. حاکمیت خود را بر بغداد و عتبات مسلم گردانید . همچنین خوزستان و هویزه را (که در تصرف سادات مشعشعی بود) به تصرف در آورد و به نفوذ باریک بیگ پرناک در عراق عرب پایان داد . در سال 915 ه.ق. برای جنگ با محمد خان شیبانی (فرمانروای ازبک) که بر خراسان و شرق ایران تا کرمان تسلط یافته بود تصمیم به تدارک لشکر گرفت . شیبک خان ازبک یا محمد شیبانی پادشاه دولت ومقتدری بود موسوم به " شیبانیان " . اعقاب شیبان ، پسر جوجی خان ، از اواخر قرن هشتم ه.ق. به تدریج بر ماوراءالنهر مسلط شدند و محمد خان در سال 900 ه.ق. بر سراسر این ناحیه تسلط یافت. وی با استفاده از ضعف بازماندگان دولت تیموری ، بر خراسان و نواحی شرقی ایران غلبه کرد . ظهور دولت شیعی صفوی ، دشمنی دولت شیبانی و دولت عثمانی را (که هر دو از مذهب تسنن حمایت می کردند) برانگیخت و موجب یک رشته مخاصمات و محاربات بین ایران و دولتین مذکور شد و طبعاً نوعی اتحاد و همبستگی بین آن دو در راه مبارزه علیه دولت صفوی برقرار گردید . اسناد و مدارک مشعر بر مکاتبات فیما بین دولت عثمانی و ازبک ، این اتحاد را اثبات می کند . تجاوزات ازبکان در خراسان و شرق ایران و ارسال نامه های تهدید آمیز محمد شیبانی به پادشاه صفوی شاه اسماعیل را به تدارک جنگ خراسان مصمم ساخت . وی پس از فراخواندن سپاهیان از مناطق مختلف کشور رهسپار خراسان شد و در شعبان سال 916 ه.ق. در نزدیکی شهر مرو شکست سختی به ازبکان وارد ساخت و محمد خان شیبانی در اثنای این جنگ به قتل رسید. شکست ازبکان را تسخیر تمامی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را بر روی شاه اسماعیل گشود و مرزهای شرقی دولت صفوی ، ازبک سو تا بلخ و از سوی دیگر ، تا آمو دریا گسترده شد . اگر چه شاه اسماعیل علاقه چندانی به امر اداره ماوراءالنهر از خود نشان نداد و تنها به علت تجاوزات امرای ازبک ناگزیر به لشکر کشیهای مجدد به آن ناحیه گردید ، ولی با منصوب کردن حکامی در شهرهای مختلف ، عملاً حاکمیت دولت صفوی را در حوضه جنوبی رود جیحون تثبیت کرد .

شکست ازبکان عکس العمل شدید کارگزاران دولت عثمانی را برانگیخت و سیاست آمیخته با مامشات و تساهل سلطان با یزید در برابر شاه اسماعیل با مخالفت شدید سران ینی چری و علمای اهل تسنن عثمانی روبه رو شد . مخالفان که سلطان را سد راه مبارزه با دولت صفوی می دانستند به دور سلیم (فرزند او) گرد آمدند و ضمن توطئه ای که به مرگ با یزید انجامید این مانع را از سرراه برداشتند . سلطان سلیم پس از فوت پدر ، به قصد جنگ با شاه اسماعیل و براندازی دولت نوپای صفوی سپاه بزرگی از ینی چریها و ممالک دست نشانده فراهم ساخت و پس از قتل عام شیعیان و طرفداران شاه اسماعیل در آناتولی در محرم سال 920 ه.ق. به سوی ایران حرکت کرد. وی در ماه رجب همین سال در دشت چالدران (نزدیک خوی مستقر شدو در شرایطی که سپاهیان عثمانی از لحاظ کثرت عدد و مجهز بودند به اسلحه گرم از امتیاز بزرگی برخوردار بودند جنگ آغاز گردید. با تمام رشادت و جلادتی که شاه اسماعیل و امرای قزلباش نشان دادند جنگ با پیروزی سلطان سلیم خاتمه یافت و شهر تبریز سقوط کرد . اما سلطان عثمان تنها چند روزی توانست در آذربایجان بماند . بیم از عدم امنیت و تدارکات ، دوری از مرکز حکومت و مهمتر از همه طغیان ینی چریها (به علت عدم رضایت از جنگ و کشتار مسلمانان) وی را مجبور به عقب نشینی کرد . اگر چه جنگ چالدران ضربه سنگینی به دولت صفوی وارد کرد ولی موجب از بین رفتن آن نشد. بعد از واقعه چالدران شاه اسماعیل تا پایان عمر دست به کار مهمی نزد و بیشتر اوقات خود را به آسودگی و فراغت گذراند و جز اعزام لشکریانی به ماوراءالنهر و گرجستان (برای فرونشاندن پاره ای طغیانها) حرکت مهمی انجام نداد . سرانجام در 15 رجب سال 930 ه.ق. شاه اسماعیل پس از بازگشت از بیلاق شکی به آذربایجان در ناحیه سراب در 38 سالگی چشم از جهان فروبست در حالی که دولتی با ثبات بنیان نهاده بود که طی دو قرن ادامه یافت و از نظر تشکیلات و نظامات از مهمترین دولتهای بعد از اسلام در ایران شمرده می شود . تهماسب ، بزرگترین فرزند شاه اسماعیل که در سال 919 ه.ق. به دنیا آمده بود . در یک سالگی به دستور پدرش به هرات انتقال یافت . به دلیل اهمیتی که خراسان داشت حکومت این سرزمین تا رود آمویه (جیحون) اصطلاحاً به او تعلق گرفت و دیوسلطان روملو (حاکم بلخ) به لرگی او انتخاب شد . تهماسب هنگام مرگ پدر ده سال و شش ماه داشت که به سلطنت رسید . وی از سال 930 ه.ق. تا 984 ه.ق. مدت 54 سال سلطنت کرد که بیشترین ایام سلطنت در دوران صفوی محسوب می شود . او شجاعت و صلابت پدر را نداشت ولی از نظر کشور داری و تنظیمات زمان حکمرانی او را باید یکی از مهمترین ادوار صفویه شمرد. شاه اسماعیل در عمر کوتاه خود که بیشتر در جنگهای داخلی و خارجی گذشت ، موفق نشد دولت نو بنیاد صفوی را بر اساس تشکیلات اداری و نظامات مذهبی استوار کند ولی این کار در دوران سلطنت طولانی تهماسب جامه عمل پوشید. نیمه اول سلطنت او بیشتر در رفع نفاق و چند دستگی سران قزلباش و اداره جنگ در سرحدات شرقی و غربی مملکت گذشت . دشمنان سر سخت دولت صفوی یعنی ازبکان و عثمانیان از همان آغاز زمامداری تهماسب حملات خود را به ایران آغاز کردند . عیبداالله خان ازبک و امرای دیگر او به طور مداوم خراسان را مورد تاخت و تاز و نهب و کشتار قرار می دادند . سرانجام در جنگ بزرگ " جام " در سال 935 ه.ق. با شکستی که تهماسب به عیبداالله وارد کرد ، برای مدتی خراسان از حملات ازبکان در امان ماند در جبهه غرب

شاه تهماسب با دشمن بزرگی همچون سلطان سلیمان قانونی مواجه بود . سلطان عثمانی وارث سرزمینهای وسیعی بود که پدرش در اروپا و آسیای غربی و شمال آفریقا به دست آورده بود . البته خود او هم مرتباً بر دامنه این ب متصرفات می افزود . ضعف و پراکندگی سلاطین اروپا به او فرصت داد تا سپاهیان عثمانی را به پشت دروازه های وین برساند و بروز اختلاف در بین سران قزلباش در ایران نیز ، امکان حمله به سرحدات غربی صفویه را برای او فراهم آورد .

فرار اولامه سلطان تکلو از سران معتبر قزلباش به عثمانی و پناهنده شدن القاص میرزا برادرشاه تهماسب به سلطان سلیمان و تحریکاتی که در استانبول علیه ایران انجام دادند آنش جنگ میان دولت صفوی و حکومت عثمانی را دامن زد . سپاهیان عثمانی چندین بار به مناطق غربی متصرفات صفوی و آذربایجان حمله کردند . شاه تهماسب نیز هر بار با از میان بردن تدارکات و ویران ساختن آبادیها و امکانات زندگی و حملات ایزایی پیشرفت آنان را مانع می گردید . به نحوی که لشکر کشیها به نتایجی که منظور نظر سلطان عثمانی بود منجر نشد . حتی در بعضی از جبهه ها مانند قفقاز متحمل شکست شدند . اسماعیل میرزا ، فرزند شاه تهماسب در سال 958 ه.ق. با فتح ارزته الروم و کردستان و ارمنستان مناطقی را که به اطاعت سلطان عثمانی در آمده بود مطیع کرد

شاه تهماسب به علت نزدیکی تبریز به مرزهای عثمانی و آسیب پذیری این شهر و دوری تبریز از خراسان که همواره مورد هجوم ازبکان قرار می گرفت در سال 965 ه.ق. پایتخت خود را به قزوین منتقل کرد . از این تاریخ تا سال 1006 ه.ق. (که شه عباس اول اصفهان را مورد توجه قرار داد) شهر قزوین پایتخت صفویه بود . از وقایع عمده دوران شاه تهماسب پناهندگی همایون (پادشاه هند) و بایزید (شاهزاده عثمانی) بود که هر دو رویداد تاثیر زیادی در رابط ایران و هند و عثمانی داشت . در سال 950 ه.ق. همایون پادشاه هند به علت اختلافاتی که بین او و شیرخان افغانی رخ داده بود بر اثر نفاق برادرانش ناگزیر هند را ترک کرد و با کسان نزدیک خود به شاه تهماسب پناهنده شد . شاه تهماسب مقدم مهمان خود را گرامی داشت و فرمان داد او را با اعزاز و احترام تا پایتخت همراهی کنند . همایون بعد از مدتی اقامت در ایران با نیرویی که پادشاه صفوی در اختیار او گذاشت به هند بازگشت و سلطنت از دست رفته خود را به دست آورد . این واقعه چنان تاثیر خوبی در روابط دوستان ایران و هند باقی گذاشت که تا انقراض صفویان (به استثنای مواردی چند که اختلافاتی بین طرفین در مسائل مرزی به ویژه قندهار پیش آمد) ادامه یافت . در سال 967 ه.ق. با یزید به علت پاره ای اختلافات که با پدرش (سلطان سلیمان) و برادرش (سلیم) پیدا کرده بود با ده هزار سرباز مسلح از آناتولی وارد ایران شد و از شاه تهماسب تقاضای پناهندگی کرد . شاه تهماسب نهایت اعزاز و احترام را در حق مهمان خود به عمل آورد و دستور داد او و نزدیکانش را در کاخ مناسبی جای دهند . سلطان عثمان که از آمدن یزید به ایران اطلاع یافت با ارسال نامه های مکرر که گاه جنبه تحبیب و گاه تهدید داشت استرداد با یزید را از شاه تهماسب تقاضا کرد . وساطتها و تقاضاهای شاه نیز برای عفو شاهزاده عثمانی به هیچ وجه موثر واقع نشد . سرانجام سلطان صفوی برای جلوگیری از تهاجم عثمانی و شعله ور شدن جنگهایی که به موجب صلح آماسیه متوقف شده بود . با یزید و فرزندان او را تسلیم ماموران عثمانی کرد . متعاقب آن در سال 969 ه.ق. صلحی بین طرفین منعقد گردید و جنگهای غرب کشور برای مدتی نسبتاً طولانی خاموش شد

شاه تهماسب در پنجاه و چهارمین سال سلطنت خود در پانزدهم ماه صفر سال 984 ه.ق در قزوین وفات کرد و پس از چندی جسد او را در مشهد مقدس دفن کردند . شاه تهماسب به ظاهر مردی دیندار و پایبند تکالیف و فرائض دینی بود . اگر چه مذهب شیعه در زمان پدرش مذهب رسمی کشور شد ولی استقرار و گسترش آن در دوره های شاه تهماسب انجام گرفت . در این دوره با آمدن علمای شیعه از لبنان و عراق و بحرین تشکیلات مذهبی بر مبنای منظمی قرار گرفت . دوران صلح و آرامش طولانی بین ایران و عثمانی به شاه تهماسب فرصت داد تا سازمان اداری و نظامی و اقتصادی دولت صفوی را بر پایه مستحکمی بنا کند . در واقع ، استقرار حاکمیت این دولت در دوره او انجام پذیرفت .

بعد از مرگ شاه تهماسب پسر دومش (اسماعیل میرزا) که به دستور پدر در قلعه قهقهه زندانی بود با حمایت اکثر امیران قزلباش به پادشاهی رسید . وی يك سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتا به جنایات دهشت انگیزی دست زد . او اغلب رجال مملکتی را که پس از مرگ پدرش از سلطنت حیدر میرزا (برادر کهنرش) حمایت کرده بودند از میان برداشت و به این نیز اکتفا نکرد و برای اینکه خیال خود را از رقبای سلطنت آسوده سازد دستور قتل همه شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسانی که در این جریان از چنگ او رهایی یافتند برادر بزرگش (محمد میرزا) و پسران وی حمزه میرزا و عباس میرزا بودند که اگر دوران پادشاهی او ادامه می یافت ، آنان را نیز نابود می کرد . اسماعیل دوم در بحبوحه قتل شاهزادگان صوفیان قزوین را هم که سر سپردگان پدرش بودند سرکوب کرد . همچنین ، در اوایل سلطنت به طرفداری از تسنن علمای طراز اول تشیع را از خود دور ساخت .

مرگ او در سیزده رمضان سال 985 ه.ق. روی داد . لازم به ذکر است که در دوران فرمانروایی کوتاه او

حادثه ای در مرزهای مملکت اتفاق نیفتاد. بعد از فوت شاه اسماعیل دوم دولتمردان صفوی و امرای قزلباش برای سلطنت محمد میرزا (پسر بزرگ شاه تهماسب) با یکدیگر همدستان شدند. او به خداینده معروف شد از سال 985 تا 996 ه.ق. پادشاهی کرد. از آنجا که وی با صره ای ضعیف و طبعی ملایم داشت قادر به اداره امور نبود و زمان کارها بیشتر در دست زوجه اش " فخر النساء بیگم مهد علیا " قرار گرفت. مهد علیا زنی مقتدر بود که در برابر امرای قزلباش که می خواستند از ضعف پادشاه استفاده کنند و اعمال قدرت نمایند ایستادگی می کرد. همین امر مخالفت تعدادی از سرداران را که در پایتخت صفوی مستقر بودند برانگیخت تا جایی که توطئه ای بر ضد او ترتیب دادند و وی را به قتل رساندند. پس از آن آتش اختلاف خانوادگی بالا گرفت و هر امیری در گوشه ای از مملکت بساط خود سری گسترده. امرای خراسان که در راس آنان مرشد قلی خان استاد جلو و علیقلی خان شاملو بودند عباس میرزا را از سلطنت برداشتند و در ایالات دیگر نیز که در تیول سرکردگان نظامی بود نشانی از اقتدار دولت مرکزی نماند. در این میان دولت عثمانی که از این اختلافات داخلی آگاه بود از فرصت استفاده کرد و مرزهای صفوی را در غرب و شمال غرب مورد حمله قرار داد و اراضی وسیعی را تصرف و شهر تبریز (مهمترین شهر آذربایجان) را اشغال کرد. ازبکان نیز مقارن همین احوال شهرهای خراسان را در معرض تاخت و تاز قرار دادند. حمزه میرزا ولیعهد سلطان محمد که بارها در برابر سپاهیان عثمانی به عملیات متهورانه ای دست زده بود در شرایطی که میتوانست بر مشکلات داخلی و خارجی غلبه کند به دست چند تن از امیران مورد اعتماد خویش کشته شد. از آن پس بردامنه خودسریها افزوده شد و خلئی در دستگاه حاکمیت به وجود آمد. مرشد قلی خان استاد جلو از این فرصت استفاده کرد و پس از کنار گذاشتن رقیب خود (علیقلی خان استاد جلو) و به دست گرفتن اختیار عباس میرزا ناگهان به همراه شاهزاده به قزوین تاخت و پایتخت را متصرف شد و عباس میرزا را به نام " شاه عباس " بر اریکه قدرت نشاند 140 ذیقعدة سال 996 ه.ق.) و به این ترتیب سلطنت سلطان محمد عملاً پایان یافت.



دوران پادشاهی شاه عباس اول (1038 – 996 ه.ق.) فصل تازهای در تاریخ دولت صفوی گشود. او را باید پادشاهیزیرك و سیاستمدار و قدرت طلب خواند. او که از نزدیک و دور جریان حوادث را دنبال می کرد به فراست دریافته بود که عامل اصلی آشفتگیها قدرت طلبی امرای قزلباش است. پس قبل از هر کار بر آن شد تا به اعمال این امیران پایان بخشد. نخست با کمک مرشد قلی خان که در راس امور نظامی و اداری قرار گرفته بود سران گردنکش قزلباش را از میان برداشت. سپس او را نیز به قتل رساند و با انتصاب سرکردگان و حکام ولایتها و ایالتها از درجات پایین تر که به صورت کامل از خود او اطاعت داشتند سلطنت مطلقه ای را برقرار نمود. وی برای مقابله با ازبکان و عثمانیان و عقب راندن آنان نخست با دولت عثمانی مصالحه کرد. آن گاه را برای جنگ با ازبکان به خراسان برد و تا سال 1007 ه.ق. نواحی مختلف این ایالت را تصرف آنان خارج کرد. سپس در تجدید نظر در سازمان سپاه و انحلال قزلباش سپاه قوللر و شاهسون را پدید آورد و همکاری متخصصانی که برادران شرلی از انگلستان به ایران آورده بودند ارتش را به سلاح گرم مجهز کرد. وی از سال 1011 ه.ق. به بعد با يك رشته عملیات تهاجمی که تا سال 1034 ه.ق. به طول انجامید مناطقی از قفقاز و آناتولی و عراق و عرب را از تصرف عثمانیها خارج کرد و مرزهای مملکت را به حدود دوران شاه اسماعیل بازگرداند. همچنین با مقابله سیاسی و نظامی با پرتغالیان در خلیج فارس قدرت دولت صفوی را بر جزایر و بنادر خلیج فارس برقرار نمود.

با استقرار مجدد امنیت و ثبات در داخل کشور و علاقه شاه عباس به تقویت بنیه نظامی و اقتصادی کشور فصل تازه ای در مناسبات ایران با کشورهای اروپایی گشوده شد و یکی از نتایج آن رشد بازرگانی داخلی و خارجی به ویژه در زمینه تولید و فروش ابریشم و جلب منافع مالی فراوان بود. تمایل او به عمران و آبادانی موجبات رشد معماری و برپایی بناهای عام المنفعه، راهها، کاروانسراها، پلها، مساجد، مدارس و نیز تعالی بخشهای مختلف هنری را فراهم نمود که شاخصترین پدیده در عصر صفوی و حتی در تاریخ ایران محسوب می شود.



این پادشاه در حالی که جانشین لایقی از خود باقی نگذاشته بود در 24 جمادی الاول سال 1038 ه.ق. (پس از چهل دو سال پادشاهی) وفات یافت . دولتمردان صفوی ، نواده او (سام میرزا) را از حرمسرای سلطنتی بیرون آوردند و با نام شاه صفی به سلطنت نشانند (14 جمادی الثاني 1038 ه.ق.). شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی و نظامی گذرانده بود لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را که جدش برای او باقی گذاشته بود اداره کند . در اوایل سلطنت تحت نفوذ و تاثیر بانوان حرم و رجال فرصت طلب امام قلی خان (فاتح جزیر هرمز) و فرزندان او را به سبب سوء ظنی بی مورد به قتل رسانید . همچنین زینل خان شاملو (سپهسالار) را در زمان جنگ با عثمانی از میان برداشت . سلطان (مراد چهارم) عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی جانشین شاه عباس پیمان صلحی را که بین ایران و عثمانی انعقاد یافته بود زیر پا گذاشت و به منظور باز پس گیری مناطقی که در زمان شاه عباس از دست رفته بود به مرزهای ایران حمله کرد . وی در سه جنگ که بین سالهای 1038 تا 1048 ه.ق. رخ داد شهر بغداد را که مهمترین مرکز سوق الجیشی ایران برای حفظ عراق و عرب بود به تصرف خود درآورد. سپس معاهده صلح زهاب (1049 ه.ق. / 1639 م.) برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق عرب به صورت رسمی جزء متصرفات عثمانی شد و خط مرزی دو مملکت به نواحی مندلی و شهر زور و مریوان منتهی گردید .

همچنین به علت بروز آشفتگیهایی در شرق قندهار به دست گورکانیان هند افتاد . (1049 ه.ق.) شاه صفی در 12 صفر سال 1052 ه.ق. فوت کرد و در همین سال فرزندش عباس میرزا ملقب به " شاه عباس ثانی " به سلطنت رسید . در زمان سلطنت شاه عباس دوم (1076 تا 1052 ه.ق.) به علت رعایت قرارداد صلح زهاب بین دولتین ایران و عثمانی جنگی رخ نداد لکن در ناحیه قندهار که مرز ایران و دولت بابر هند شمرده می شد جنگی بین دو دولت ایران و هند روی داد که به شکست سپاه هند و تصرف قندهار منجر گردید . روابط ایران و دولت بابر هند از بدو تاسیس دولت صفوی همواره حسنه بود . بین ظهیر الدین بابر و شاه اسماعیل (به علت همکاریهایی که در جنگ با ازبکان و دیگر مخالفان داشتند) دوستی و الفتی متقابل برقرار بود . همایون پادشاه مغلوع هند با کمک شاه تهماسب سلطنت از دست رفته خود را باز یافت . مناسبات اکبر شاه با شاه عباس اول با تفاهم و مدارا توأم بود . تسامح مذهبی دولت گورکانی هند همراه با رونق بازار تجارت هندوستان سبب شد تا پیروان مذاهب گوناگون از جمله هزاران شیعه و سنی ایرانی (که غالباً صاحبان حرفه و بازرگانان و ارباب فضل و هنر بودند) به هند کشانده شوند. البته این امر خود موجب رواج آداب و سنن و فرهنگ ایران در هند شد . در زمان شاه جهان به علت توسعه طلبی این پادشاه و ضعف سرحداتاران ایران و اختلال در دولت مرکزی شهر قندهار که از نظر موقعیت نظامی حائز اهمیت بود به تصرف دولت هند درآمد . همین مساله شاه عباس دوم را بر آن داشت تا برای باز پس گیری این شهر لشکر کشی کند . در نتیجه این لشکر کشی شهر قندهار در سال 1059 ه.ق. بار دیگر به تصرف ایران درآمد . شاه عباس تلاش سران شورشی گرجستان را که به تحریک تهمورث خان و پشتیبانی روسیه انجام گرفته بود خنثی کرد و مانع تجربه و وابستگی آن به روسیه گردید. دوران شاه عباس ثانی (همانند دوران شاه عباس اول) دوران رونق اقتصادی ، عمران و آبادانی ، اعتلای فرهنگی و دوران ظهور رجال دین و دانش بود . این پادشاه در 23 ربیع الاول سال 1077 ه.ق. وفات یافت و پسرش صفی میرزا با نام " شاه سلیمان " به سلطنت رسید .

شاه سلیمان (1106 – 1077 ه.ق.) پادشاهی نالایق و بی اراده و آلت دست خواجهگان و رجال متنفذ دولتی بود . نخستین نشانه های انحطاط و سقوط صفوی از زمان او ظاهر شد . اگر حادثه مهمی در مرزها رخ نداد در درجه اول به سبب آن بود که هنوز آوازه قدرت ایران عصر شاه عباس اول طنین انداز بود و در ثانی در کشورهای مجاور ایران دولتهای نیرومندی مانند گذشته وجود نداشت تا تهدیدی جدی به شمار روند . این آرامش نسبی در روزگار شاه سلیمان با توسعه مناسبات خارجی و روابط بازرگانی به ویژه در زمینه ابریشم همراه بوده است . در این زمان که باید آن را عصر توسعه قدرتهای بزرگ اروپا نامید توجه این دولتها به بازرگانی با مشرق زمین افزایش یافت و ایران خود یکی از کانونهای مهم این بازرگانی بود . از ویژگیهای دیگر این دوران ، ورود بازرگانان و سیاحتگران و میسیونرهای خارجی است که با انگیزه اقتصادی ، بهترین

توصیفها را در زمینه اجتماعی ایران ارائه داده اند . شاردن ، تاورنیه ، کمپفر ، سانسون ، کروسینسکی و مبلغان مسیحی را باید از این نمونه ها به شمار آورد . آخرین سلطان کشور یکپارچه صفوی (قبل از سقوط نهایی آن به دست نادر شاه افشار) سلطان حسین بود که بعد از شاه سلیمان از سال 1106 تا سال 1135 ه.ق. سلطنت کرد . عوامل پنهان و آشکاری که از قبل زمینه انحطاط و انقراض دولت صفوی را فراهم ساخته بود در دوران پادشاهی این شخصیت ضعیف النفس و با حسن نیت رخ نمود. افزایش مالیاتها ، تعدی حکام خود کامه و تازه به دوران رسیده و فشار زیاد به اقلیتهای مذهبی نفوذ عناصر غیر مسئول و خواجهگان حرم در دستگاه دولتی طرد شخصیتهای کاردان از دستگاه اداری و نظامی و بی ارادگی شاه در برخورد با حوادث مقدمات فروپاشی نظام دولت صفوی را فراهم ساخت . شورش طایفه غلزایی ساکن قندهار در سال 1113 ه.ق. که از جانب دولت هند دامن زده می شد و شورش ابدالیان هرات در سال 1118 ه.ق. خود مقدمه ای بود بر سقوط دولتی که شاه و اطرافیان او طی 17 سال نتوانسته بودند با تدبیر و یا قدرت از آن جلوگیری کنند .

افشاریه (۱۱۶۱-۱۱۴۸ ه.ق.)



نادر قلی فرزند امام قلی از قبیله " قرخلو " بود که شاخه ای از ایل افشار به شمار می رفت . طایفه مزبور ، از آغاز سلسله صفوی برای جلوگیری از هجوم ازبکان و ترکمانان به منطقه شمال خراسان کوچ داده شد و در منطقه ابیورد و دره گز استقرار یافت . مورخ رسمی دربار نادری ، میرزا مهدی خان ، تاریخ تولد نادر را روز شنبه بیست و هشت محرم سال هزار صد هجری قمری ذکر کرده و با توصیف مختصری از حیات عشایری ، اصل و نسب آخرین فاتح بزرگ آسیای را در پرده نگاه داشته است . آنچه مسلم است نادر تا طغیان افغانه غلزایی قندهار و برافتادن حکومت دویست و پنجاه ساله صفویان ، در گمنامی به سر می برده و زندگانی بی پیرایه چوپانی او ، تنها با هنر نماییها و قهرمانیهای ساده ای همراه بوده است .



سقوط اصفهان در سال 1135 ه.ق. بهانه خوبی به دست سرکشان داخلی و مدعیان خارجی ایران داد تا هر يك از گوشه ای سر برآوردند و کشور را به هرج و مرج طولانی مبتلا کنند . نادر نیز در راس گروهی که برای حمایت از حیات و هستی اهل ابیورد فراهم ساخته بود ابتدا در خدمت خان همین منطقه قرار گرفت و پس از ازدواج پیاپی با دو دختر او ، وارث حکومت محلی کوچک وی شد . آن گاه در سال 1139 ه.ق که شاهزاده

سرگردان صفوي (تهماسب ميرزا) در جستجوي ياران و همراهان فداكاري بود به او پيوست و عزم نجات ايران

کرد

سردار افشار در خلال چهار جنگ پياپي كه با شورشيان افغان داشت توانست سردهسته آنان ، يعني اشرف و همراهانش را در مناطق مهماندوست دامغان ، سردره خوار (نزديك تهران) مورچه خورت اصفهان و زرقان فارس در هم بكويد . راه را براي استقرار مجدد حكومت صفوي هموار كند . پس از آن در طول چندين نبرد بزرگ و كوچك با تركان عثماني كه بيست سال طول كشيد (به غير از يك مورد) همه جا نادر پيروز بود. وي نيروهاي عثماني را شكست داد و آنان را از خاك ايران تا منتهي اليه دريائي سپاه و ارمنستان و گرجستان بيرون راند . نيروهاي روسي نيز كه وصيت پتر كبير از اختلافات دروني ايران استفاده کرده بودند با سياست و تدبير عاقلانه وي تمامي خطه شمال و باريكه ساحلي خزر را (از دربند و باكو تا مازندران) تخليه كردند . نادر با بهره گيريهاي به موقع از ضعفايي كه شاه تهماسب دوم (1145 – 1125 ه.ق.) از خود نشان داد وي را از سلطنت خلع كرد. پس از آن با خلع فرزند خردسال شاه تهماسب دوم يعني عباس سوم از سلطنت خود در شوال سال 1148 ه.ق. با راي و اراده بزرگان ، سرداران ، ريش سفيدان و روحانيان عاليمرتبه اي كه در دشت مغان گرد آورده بود ، سلطنت نشست . اقدامات بعدي او ، سرکوبي سرکشان داخلي در قندهار و ايجاد نظم در سراسر کشور بود . از آنجا كه دولت گوركاني هند جمعي از فراريان افغان را پناه داده بود و به توقعات نادر نيز وقعي نمي نهاد، نادر ناچار شد كه عازم شبه قاره شود . نبرد قطعي ميان فريقين ، در منطقه کرنال در 15 ذيقعد سال 1151 ه.ق. (24 فوريه 1739 ه.) روي داد كه به شكست محمد شاه گوركاني انجاميد . نادر به همراه سپاهيان خود وارد دهلي شد پس از ضرب سكه و اعلام انقياد حريف ، دگر باره تخت سلطنت را به محمد شاه واگذاشت . پادشاه گوركاني نيز در مقابل آن ، مناطق غربي آب اتك و رودخانه سند را به ايران تسليم كرد . شهرت دارد كه نادر در حين عزيمت به هند حاكمي براي كشمير معين كرد، ولي دلايل ديگري درباره تثبيت حاكميت او بر آن منطقه در دست نيست . در بازگشت نادر به ايران خدايارخان عباسي (فرمانرواي سند) نافرمانی آغاز نمود كه نادر ناگزير سالي را براي مطيع ساختن مجدد وي و افاغنه متمرّد منطقه صرف كرد و تمشيت كامل به امور آن نواحي داد . واقعه مهم پاياني سال 1153 ه.ق. لشكر كشي شاه ايران به ماوراءالنهر و تصرف مناطق جنوبي آمودريا (جيحون) بود . ابوالفيض خان (از احفاد چنگيز) به شكست قطعي معترف شد و از سوي نادرشاه حكومت سمرقند و بخارا و آن سوي رودخانه تا صفحات سغد و فرغانه را به دست آورد . اما ، ايليارس خان (والي خوارزم) از در جنگ در آمد و لامحاله جان بر سر دعوي نهاد . بدين سان ، خوارزم جايگاه تاريخي خود را باز يافت و صفحات ما بين درياچه هاي آرال و مازندران تا حوالي دشت قباچاق قديم ، كه با قزاقستان كنوني مطابقت دارد ، فرمان پذير شدند . نادر بر اثر اشتباهي كه در تشخيص و داوري در مورد سوء قصد كنندگان به خود مرتكب شد ، به فرزند ارشد خود (رضا قلي ميرزا) خشم گرفت و چشمهاي او را كور كرد (1154 ه.ق.) . اين فاجعه موجب شد كه اعتدال رواني وي مغشوش شود و وخامت احوالش فزوني يابد . اغتشاشات داخلي لزگيها در داغستان و قيامهاي محلي فارس و گرگان و ديگر نقاط همراه با لاجتي كه عثمانيها براي رد شرايط پيشنهادي وي نشان مي دادند و از پذيرش مذهب شيعه جعفري به عنوان ركن پنجم اسلام سرباز مي زدند ، موجب گرديد كه نادر از لشكر كشي به روسيه و استانبول و مناطق ماوراءالنهر منصرف گردد و درگير گرفتاريهاي نفس گير و ايزايي داخلي شود

سرانجام هلاكت وي به دست جمعي از سرداران مقربي انجام گرفت كه همگي بر جان خويش بيمناك بودند . به همين سبب با توطئه هولناكي كه در يازدهم ماه جمادي الثاني سال 1160 در قوچان ترتيب دادند ، او را از پاي در آوردند

نادر از فرمانرواياني بود كه براي آخرين بار ايران را به محدوده طبيعي فلات ايران رسانيد و با تدارك كشتيهاي عظيم جنگي ، كوشيد تا استيلاي حقوق تاريخي کشور را بر آبهاي شمال و جنوب تثبيت كند . جانشينان نادر شاه افشار



با افول دولت نادري ، سرزمين پهناور فلات ايران كه پس از مدتها به زير يك درفش در آمده و رنگ يگانگي پذيرفته بود ، از هم پاشيد . همچنين ، سرداران متعددي كه از برکت همت و حميت شاه افشار اعتبار و اهميت

یافته بودند (به پیروی آن بزرگ) صلاهی کشورگیری سردادند. از میان عناصر قدرتمندی که یک چند بر بخشهای مختلف ایران حکومت کردند ، می توان از مدعیان زیر نام برد :

- کریم خان زند (1193 - 1163 ه.ق.) : از سوابق زندگی خان زند تا سال 1163 ه.ق. که جنگهای خانگی بازماندگان نادر شاه بی کفایتی آنان را برای مملکتداری آشکار ساخت و به تبع آن عرصه را برای ظهور قدرتهای جدید مستعد گردانید ، خبری در دست نیست . به دنبال اغتشاشات گسترده و عمومی این ایام خان زند به همراه علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری اتحاد مثلثی تشکیل داد و چون هیچ یک از آنان خود را از دیگری کمتر نمی شمرد ، ناچار به نزاعهای داخلی روی آوردند . سرانجام کریم خان توانست پس از شانزده سال مبارزه دائمی بر تمامی حریفان خود از جمله محمد حسن خان قاجار و آزاد خان افغان غلبه کند و صفحات مرکزی و شمالی و غربی و جنوبی ایران را در اختیار بگیرد . برادر وی ، صادق خان ، نیز موفق شد در سال 1189 ه.ق. بصره را از حکومت عثمانی منتزع نماید و به این ترتیب ، نفاذ اوامر دولت ایران را بر سراسر اروند رود و بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند . بعد از درگذشت خان زند دگرباره جانشینان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاعهای مستمر ، زمینه تقویت و کسب اقتدار آقا محمد خان و سلسله قاجار را فراهم آوردند .

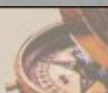
- شاهرخ افشار: به دنبال قتل نادر ، نخست برادر زاده او (علیقلی خان عادلشاه) زمام قدرت را در دست گرفت و به فاصله یک سال ، به دست برادر خود (ابراهیم خان) مغلوب ، کور و زندانی گشت . شاهرخ ، فرزند رضاقلی میرزا (نواده نادر) سرانجام بر بنی اعمام پیروز شد و چون به دلیل بر نابینا شدن توانایی اداره امور کشور را نداشت ، لاجرم به همان فرمانروایی بر مشهد و نیشابور و گاه هرات و بخشی از صفحات خراسان شمالی بسنده کرد . حکومت او با توجه به احترامی که خان زند برای ولی نعمت خود ، یعنی نادرشاه ، داشت ، بلامعارض بود و تا سال (1210 ه.ق.) که آقا محمد خان سراسر ایران را به تصرف خود در آورد ادامه یافت .

-احمد خان ابدالی : این مرد که از سرداران نادر و از همراهان صدیق وی در اواخر کار بود، در اندک مدتی توانست بر قندهار و کابل استیلا یابد و با حملات پیاپی بر مناطق سند و پنجاب و کشمیر بر وسعت قلمرو خود بیفزاید . تعرضاتی که وی به مشهد مقدس کرد ، بی نتیجه ماند و چون کریم خان زند به احترام احفاد نادر متوجه صفحات شرقی نبود ، بخشهایی از سیستان و بلوچستان هم در ربه اطاعت او باقی ماند .

- اوضاع بخشهایی شمال ایران که مناطق شروان و اران و ارمنستان و گرجستان را در بر می گرفت تا اندازه ای مبهم است . اما در مجموع حکایت از آن دارد که به تبع سوابق سر بر خط فرمان خان زند و جانشینان وی داشته اند . در این میان ، هراکلیوس (والی گرجستان) که از سرداران مورد اعتماد نادر شاه بود ، به تحکیم پایه های قدرت داخلی خود اهتمام ورزید . لیکن ، معلوم است که تا پایان کار سلسله زندیه و آغاز سلطنت دودمان قاجار و حتی دوره اول جنگهایی که به مدت ده سال طول کشید (1228 - 1218 ه.ق. / 1813 - 1803 م.) و به سلطه طولانی روسها منجر شد ، کماکان حاکمیت تاریخی ایران را پذیرفته بوده است .

- بخشهای شمالی خراسان و ماوراءالنهر (بخارا ، سمرقند و خیوه یا خوارزم) در تحت حکمرانی خانهای ازبک و ترکمانانی بودند که خود را از دودمان چنگیزی می شمردند و روابطی مبتنی بر خود مختاری داخلی و در عین حال ، تمکین به قدرت فائقه مرکزی ایران را ضروری می دیدند .

زندیه
(۱۲۰۹-۱۱۶۳ ه.ق)





کریم خان زند ، پایه گذار سلسله زندیه محسوب می شود . اقبال جهانگشایی او ، بیش از هر چیز مدیون اغتشاشاتی بود که پس از قتل نادر در ایران سربرآورد و از سابقه دراز هفتاد یا هشتاد ساله ای برخوردار بود . وی قریب سه سال بعد از درگذشت نادر شهرتی نداشت و در میان قبیله خود ، که به دستور نادر در سال 1144 ه.ق. به خراسان کوچانیده شده بودند ، از حیثیت متعارفی برخوردار بود .

بی کفایتیهای آشکار بازماندگان نادر و نزاعهای برادر کشانه ای که میان آنان رخ داد ، موجب شد که کریم توشمال (پهلوان) در کنار دو تن دیگر از بزرگان ، به نامهای علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری برای آرامش مناطق غربی و مرکزی کشور به میدان آید . او پس از نشان دادن لیاقتی مکرر ، از سوی قبیله خویش لقب خانی دریافت کرد . (1162 ه.ق.) بدین گونه وی توانست در پرتو تدبیر و حسن عمل و صداقت بی ریای خویش ، بر حریفان مزبور و نیز آزادخان افغان کع در آذربایجان ترکنازی می کرد و محمد حسن خان که در استرآباد به سر می برد غلبه کند . کریم خان از سال 1179 ه.ق. به صورت مستقل بر ایران فرمان راند . روابط او با شاهرخ (نواده نادر شاه) نیز بر خراسان فرمان می راند ، خوب و مبین نوعی احترام به اولاد ولی نعمت پیشین خود بود .

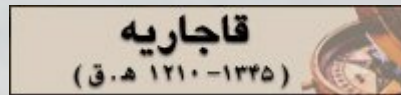
حادثه مهم سالهای پایانی عمر کریم خان ، لاسکر کشی به بصره بود که به سرداری برادرش ، صادق خان در سال 1189 ه.ق. انجام پذیرفت که متأسفانه با مرگ شاه به انتها رسید .



دوران چهارده ساله اخیر زندگانی وی را ، باید نعمتی برای مردم ایران شمرد ، چرا که توانست امنیت را در تمامی صفحات داخلی کشور و خلیج فارس برقرار کند و پس از قریب پنجاه سال ناآرامی و جنگهای مستمر ، طعم شیرین آسایش را به هموطنان خود بچشاند .

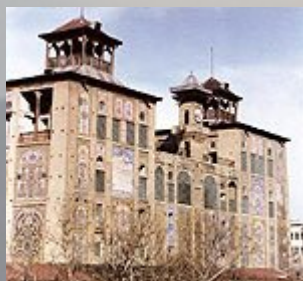
با مرگ کریم خان در سیزدهم صفر سال 1193 ه.ق. زکی خان (برادر ناتنی کریم خان) بیشتر بزرگان زند و زبندگان دربار را کشت یا کور کرد و به بهانه پادشاهی ابوالفتح خان و محمد علی خان (فرزندان کریم خان) اختیار امور را در دست گرفت . پس از چندی ، صادق خان بر او شورید و از آنجا که نیز تدبیر درستی نداشت به دستور علی مردان خان کور و برکنار گردید . وی پس از سه سال حکومت ، در سال 1199 ه.ق. درگذشت . پس از او ، جعفر خان زند (پسر صادق خان) فرمانروایی را به دست گرفت و در سال 1203 ه.ق. به دست چندتن از خانهای زندانی در شیراز کشته شد . آخرین بازمانده این دودمان ، لطفعلی خان بود که با وجود دلاوری و رشادت بسیار ، در برابر حریف کهنه کار پرتدبیری چون آقا محمد خان قاجار دوام نیاورد و پس از دستگیر شدن ، در ارگ بم به سال 1209 ه.ق. کشته شد و بدین ترتیب سلسله دیگری در ایران قدرت را در دست گرفت .

به طور کلی ، دوران تقریباً " پنجاه ساله زندیه (1209 – 1160 ه.ق.) عصر کشمکشهای داخلی بود و مدعیان خارجی را یارا و اندیشه آن نبود که به ایران تجاوز کنند . سرحدات کشور نیز از هر جهت در اختیار دودمانهای ایرانی قرار داشت . همچنین ، با تحکیم اقتدار احمد خان ابدالی (در صفحات جدا شد از هند به وسیله نادر شاه) می توان گفت که نفوذ عنصر ایرانی در شبه قاره هند کماکان برقرار بود .



قلمرو حکومتی قاجاریه در ایران زمین

اویماق (یا قاجار) با شرکت در اتحادیه قزلباش و دستیابی به برخی مقامات سیاسی و نظامی و چند پاره شدن در عهد شاه عباس اول ، با یورش افغانها در راستای سلطنت خواهی قرار گرفت .



طایفه قوائلو با شکل دادن سپاهی منظم (پس از مرگ کریم خان) به سرکردگی آقا محمد خان و با از میان برداشتن رقیبان سلطنت " قاجاریه " را بنا نهاد و تهران را به پایتختی برگزید . هنجارهای حکومت ملوک الطوائفی در ایران در این روزگار پایان گرفت . اما ایران در پهنه سیاست جهانی با نفوذ و سلطه طلبی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر رو به رو گردید که طی یک صد سال ، اوضاع جامعه را در تمامی زمینه ها دگرگون کرد و کاستیهایی را در نهاد حکومت و قدرت به بار آورد . کشته شدن آقا محمد خان اشفتهگیهایی را در داخل ، و سلطنت فتحعلی شاه مسلط شدن بیگانگان را از خارج ، در پی داشت . حاصل آن ، انعقاد عهد نامه 12 ذیحجه سال 1229 ه.ق. (25 نوامبر 1814 م.) ایران با دولت استعمارگر انگلیس و پیشروی امپراتوری تزاری روس در قفقاز به قصد تسلط بر تمامی ایران زمین تا آبهای خلیج فارس بود . وجود دو رقیب خطرناک در شمال و جنوب ، سیاست اروپایی ناپلئون را با سیاست آسیایی او پیوند زد و ایران کم توان را با دو عهد نامه دیگر (فین کن اشتاین " Finkenstein " 1222 ه.ق. / 1807 م. در زمان دشمنی ناپلئون با الکساندر سوم ، تیلسیت " Tilsit " 1222 ه.ق. / 1807 م. پس از آشتی فرانسه و روسیه) در مسیری قرار داد که با برپایی دو جنگ خانمانسوز و نابرابر ، دو قرارداد شوم گلستان (در 29 شوال 1228 ه.ق. / 12 اکتبر 1813 م.) و ترکمانچای (پنجم شعبان 1243 ه.ق. / 22 فوریه 1828 م.) به ایران تحمیل شد . همچنین ، بخش عمده ای از سرزمینهای ایرانی در ناحیه قفقاز از پیکره حکومتی ایران زمین جدا شد . با جلوس محمد شاه نوه

فتحعلي شاه به سلطنت (به ياري روسها بر پایه معاهد ترکمانچاي و همراهي انگليسيها)، با محاصر هرات توسط محمد شاه ، دست اندازي استعماري بریتانیا به ایران شدت یافت (1253 ه.ق. / 1838 م.) . و سفير انگليس و همراهان و ايادي آن کشور در کابل در يك هماهنگي با قواي مسلحي از افغانها ، روياروي قواي ايران قرار گرفتند و ضمن خصومت آميز شمردن اقدام ايران ، مانع از تصرف هرات شدند و با ارسال کشتي جنگي به خليج فارس ، محمد شاه را وادار به ترك محاصره کردند . با مرگ محمد شاه و به سلطنت رسيدن ناصر الدين شاه به ابتکار ميرزا تقی خان امير کبير ، ايران همچنان با معضلات متعددي ، مانند جنگ آق در بند سرخس (1271 ه.ق.) ، تصرف آشوراده (1256 ه.ق.) ، تسخير هرات (1273 ه.ق. / 1857 م.) ، حملاتي چند از جانب عثمانيان و قصد تصرف خرمشهر (محمره سابق) ، تصرف خارك يا جنگ بوشهر (1273 ه.ق.) ، معاهد پاریس و دست اندازيهاي ديگر ، مواجه بود که در پي آن بخش شرقي ايران هم از دست رفت . در عصر سلطنت مظفرالدين شاه ، پسر ناصر الدين شاه ، انقلاب مشروطيت با هدف استقلال و آزادي و عدالت که تجلي آرمانهاي معنوي و مادي مردم بود ، تحقق یافت . اما سلطه گريهاي دول اروپايي و ناهماهنگيهاي داخلي و فساد حکومت زیر نظر قدرتهاي مجريه وابسته ، آن را از مسير خود منحرف ساخت . با پيدا شدن نفت در اين ايام ، توجه استعمارگران (به ویژه انگلستان) به ايران فزوني یافت .



با روي کار آمدن محمد علي شاه ، پسر مظفر الدين شاه ، و خلع او به علت استبداد راي و مخالفت با آزاديخواهان و همچنين ، به سلطنت رسيدن پسر وي (احمد شاه) در پي زمامداري دو نايب السلطنه و مهمتر از همه ، مطرح شدن آلمان به عنوان نيرويي کارا در آسياي غربي ، تاممي اين تحولات تغيير عمده اي در روند سياسي ايران پديد نياورد . همچنين ، در سالهاي پاياني سلطنت قاجار ، قدرتهاي سلطه گر خارجي در نظام موازنه مثبت يا توازن ايجابي ، دو واقعه شوم (تحمیل معاهده 1907 م. و قرارداد 1919 م.) را قبل و بعد از انقلاب اکتبر در روسيه ، براي ايران تدارك ديده بودند که با بيداري مردم اين سرزمين و پاره اي از رجال سياسي ، مذهبي و ملي ، به مرحله عمل نرسيد . ولي ، با نزديکي قدرت استعماري انگليس و بلشويکهاي روس و تثبيت سياست استعماري جديد در آسياي غربي و مرکزي ، نخستين پديده حکومتي در تاريخ ايران در نظام وابستگي با همسازيهاي کانونهاي قدرت برون مرزي ، شکل گرفت . اين شکل گرفتن با انقراض سلسله قاجاريه (1304 ه.ش. / 1925 م.) و واگذاري سلطنت به رضا خان مير پنج سواد کوهي ، ايران را در عرصه نوبني از حکومت و ديپلماسي قرارداد . که اين امر ، سرانجام بسياري از نهادهاي جامعه را (به ظاهر) دگرگون ساخت
(مرزها و دگرگونيهاي آن در اين دوره کم نظير تاريخي ، مرزهاي ايران در چهار سوي کشور (به دنبال جنگها و آشوبها و تحمیل قراردادها) تغييرات بسيار یافت .

1 . در شمال

نخست در غرب دريائي مازندران (قفقاز) که کمابيش در زمان بنیانگذار سلسله قاجار در همان موقعيت عصر صفوي و نادري باقي بود ، پس از فراهم آمدن قدرت نظامي براي کشور روسيه و وابسته شدن بسياري از شاهزادگان و اميران و خوانين و ملاکهاي مسلمان و مسيحي منطقه (گرجب و ارمني) به تزارها و از ميان برداشتن آقا محمد خان ، جنگهاي سهمگيني که با سياست تجاوزگرانه بریتانیا بي ارتباط نبود ، پديد آمد . سرانجام ، مرزهاي براي ايران در منطقه ياد شده باقي ماند که همواره بي اعتبار و از لحاظ تاريخي و فرهنگي ، غير قابل پذيرش بوده است . جنگهاي روس با ايران در هفتمين سال سلطنت فتحعلي شاه (1228 – 1218 ه.ق. / 1813 – 1804 م.) آغاز شد و برپايه معاهده اي در يازده فصل و يك مقدمه که در گلستان

روستایی در قرا باغ) با حضور سفیر انگلستان انعقاد یافت، بخشهای گرجستان (مرکز تفلیس)، داغستان (مرکز دربند)، شروان (مرکز باکو) و ولایت‌های دیگر (شماخی، شکی، گنجه، منطقه قرا باغ و جاهایی از مغان و طالش) از ایران جدا افتادند. در جنگ‌های دوم که به دنبال اعتراض مردم و روحانیان استقلال خواه به وقوع پیوست (1243 - 1241 ه.ق. / 1828 - 1826 م.) با شکست دوباره ایران و تحمیل معاهده دیگری در شانزده فصل و یک قرارداد الحاقی در سه فصل در ترکمانچای، فزون بر مناطق پیشگفته، ولایت‌های ایروان و نخجوان نیز از قلمرو قاجاریه جدا افتاد. همچنین، ده کرور (پنج میلیون تومان) خسارت جنگی و امتیازات سیاسی و اقتصادی دیگر که ریشه در شیوه‌های نابخردانه حکومتی و فساد اخلاق پاره‌ای از قاجاریان داشت، بر ایران تحمیل شد. از آن میان، روایی نوعی، کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و باز گذاشتن دست دخالت تزارها در امور داخلی ایران به بهانه دفاع از سلطنت اخلاف عباس میرزا بود که تا پایان عمر سلسله حاکم بر ایران و پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه باقی ماند. اما، از لحاظ مرزی بر پایه فصل چهارم عهد نامه، یعنی از نقطه تلاقی کشورهای ایران و عثمانی با قفقاز (نزدیک قله آغری کوچک) آغاز می‌شد و پس از عبور از سرچشمه رود قراسوی سفلی، تا محل التقای آن با رود ارس ادامه می‌یافت و رود یاد شده به گونه مرز، تا قلعه عباس آباد پیش می‌رفت. همچنین از سرچشمه رود آدینه بازار تا قله تپه‌های جگیر، تیره‌های کوه به صورت مرز تعیین گردیده و تا سرچشمه شمال رودخانه آستارا ادامه داشته و از آنجا تا مصب آن در دریاچه خزر، حدود دولتین به شمار رفته است. روسها فقط به برپایی جنگ علیه ایران و تحمیل دو قرارداد شوم و ظالمانه اکتفا نکردند، بلکه به دفعات در تحدید مرزهای جدید زیاده‌طلبی نیز نشان دادند و چندین مرتبه نیز، در این امر اختلافاتی را موجب شدند که از میان، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

پروتکل سال 1245 ه.ق. (1829 م.) در ارتباط با مرزبندی‌های جدید و تغییر اساسی، کوشش در تحمیل پروتکل سال 1314 ه.ق. (1896 م.)، تغییر مجدد در رساندن مرز به محل التقای قراسو و ارس به نفع کشور ترکیه و بالاخره، بی نتیجه گذاردن کوشش‌های کمیسیون مغان در سال 1304 ه.ش. (1925 م.) بر روی هم، مرزهای دقیق و مشخص تا پایان عصر قاجاریه مشهود نگردید. محمد امین خان در منطقه خوارزم قدرت بسیاری داشت. با اینکه حسام السلطنه (والی خراسان) در سال 1269 ه.ق. عباسقلی خان دره‌گزی را به سمت "بیگلربیگی" مرو تعیین کرده بود، اما، محمد امین خان نیز همچون برخی از خوانین گذشته، به خراسان حمله کرد و در سرخس به دست فریدون میرزا فرمانفرما کشته شد. در سال 1271 ه.ق. که سر او به تهران گسیل شد، خان سوار خان هزاره‌ای از طرف والی خراسان به حکومت مرو انتخاب گردید. لکن، ترکمن‌ها بار دیگر مجهزتر به میدان آمدند و با برخورداری از اختلافات میان حشمت الدوله (والی خراسان) و قوام الدوله، قشون ایران را شکست دادند و گروه کثیری را به اسارت خود در آوردند. در این مورد، کوشش‌های سیاسی ایران (میرزا حسین خان سپهسالار) به جایی نرسید و روسها که تسخیر آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند، در سال 1290 ه.ق. (1873 م.) خیوه را توسط کافمان (Kaufman) تسخیر کردند. همچنین با سرکوبی ترکمن‌های یموت در سال 1295 ه.ق. (1878 م.) توسط سرتیب لازارف (Lazarov) و جنگ دیگر با همان قوم در سال 1297 ه.ق. (1880 م.) توسط ژنرال اسکوبلف (Skobelev) و سرانجام، با قتل عام اقوام ترکمن (با گسیل قشون روس توسط راه آهن به گوگ تپه) در سرتاسر شمال شرقی ایران هم همان وضع مشابه با قفقاز پیش آمد، یعنی قرارداد دیگری به سان ترکمانچای، در 29 محرم سال 1299 ه.ق. (9 دسامبر 1881 م.) بر دولت ناتوان ایران تحمیل گردید. این قرارداد را میرزا سعید خان موتمن‌الملک (وزیر امور خارجه ایران) و ایوان زینوویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار و ایلچی مخصوص روسیه امضاء کردند که بر پایه فصل اول آن، مرزهای تحمیلی از خلیج حسینقلی خان با تعیین رود اترک تا چات و در آنجا، کوه‌های سنگوداغ و سگوم داغ و رود چندر، و پس از گذر از چند دره و کوه محلی، رود سمبار تا مسجد داریانه، و با گذر از چند تنگه و دره و روستاهای خیرآباد و گوگ قیتال و دربند و نزدیکی‌های فیروزه ادامه یافته و با گذر از قریه کلته چنار و محل اتصال زیرکوه و قزل داغ و دره رود باباگاورس و لطف آباد، اندک اندک به سمت جنوب شرقی میل کرده و به جایی رسیده که امروز نام سرخس ایران را دارد. بر پایه فصل دوم، مقرر گردید که طفین معاهدتین کمیسر‌هایی را برای ترسیم و "نصب علامات" مامور نمایند. به همین منظور، در ششم جمادی الاول سال 1304 ه.ش. (فوریه 1886 م.) سلیمان خان صاحب اختیار از طرف دولت ایران و غزالین شهاب پلکونیک نقولا قورمین تارواویف (Taravayev) از طرف روسیه در بخشی از مرزها و به دنبال پروتکلی دیگر، میرزا علی اشرف خان سرتیب (مهندس سر کمیسر ایران) و یک تن از کاردانان روسیه (به عنوان سر کمیسر آن دولت) در بخش دیگر آن، خطوط لازم را ترسیم کنند و حتی، نقشه‌ای به مقیاس 1/84000 فراهم آوردند. لکن، دولت تزاری در مورد فیروزه و حصار ادعای بیشتری نشان داد. سرانجام قرارداد جدیدی به امضای میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (صدر اعظم ایران) و پوتزف (Potzev) (وزیر مختار روسیه) در 23 ذیقعد سال 1310 ه.ق. (27 مه 1893 م.)، منعقد شد که بر اساس فصول سه گانه اول

قرارداد ، " اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه) ، از طرف خود و از طرف وارث خود منطقه فیروزه را کلاً" به اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه واگذار کرده " . و در منطقه حصار نیز ، دگرگونیهایی را به سود روسیه پدید آوردند . در عوض برای رفع پاره ای معضلات در قرارداد ترکمانچای ، قطعه زمینی که در ساحل راست رودخانه ارس و محاذی قلعه قدیم عباس آباد واقع است ، به ایران باز گردانده شد

بدین ترتیب ، موقعیت سوق الجیشی روسیه و اقتصاد مرزی (آبیاری) آن استحکام بیشتری یافت و برپایه همین قرارداد (فصل چهارم) مقرر شد که با دادن ماموریت به کمیسرهای دو طرف ، مرزهای جدید از خلیج حسینقلی خان تا بستر تجن در ذولفقار (اول متصرفات افغانستان) علامتگذاری شود و همچنین (فصل ششم) سکنه فیروزه و حصار را که معاوضه کردند به خاک یکدیگر مهاجرت دهند . در ضمن تعهد کردند که در نقاط معاوضه شده قلاع و استحکامات بنا نکنند و در فیروزه و حصار ، ترکمن ننشاندند . در پی این قرارداد تحمیلی و پروتکلهایی چند (پروتکل تنظیم شده در 27 رجب سال 1311 ه.ق.) (23 ژانویه 1894 م.) ، در قریه حصار ، پروتکل تنظیم شده در 21 جمادی الاول 1312 ه.ق. (8 نوامبر 1894 م.) در عشق آباد نمایندگان روسیه با اعمال همان روشهایی به کار رفته در قفقاز ، مانع تحدید مرزها شدند . پس از شکل گیری نظام بلشویکی ، با اینکه عهدنامه دولتی ایران و اتحاد جمهوریهای شوروی در 7 اسفند ماه سال 1299 ه.ش. (26 فوریه 1921 م.) در شهر مسکو به امضای علیقلی خان مشاور الممالک از طرف ایران و چیچرین و میخائیلوویچ کاراخان (Mikhailovich Qarakhan) (به نمایندگی دولت شوروی) به امضاء رسید و بر پایه فصل سوم آن ، به سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه اذعان و مقرر گردید که قریه فیروزه و اراضی مجاور آن به ایران مسترد گردد . همچنین با رضایت به اینکه سرخس کهنه در تصرف شوروی بماند ، اما آن دولت از انتفاع از جزایر آشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد واقع است صرف نظر نماید ، باز حکومت جدید روسیه شوروی هم راه اسلاف خود را در پیش گرفت ، به گونه ای که در روزگار پایانی عصر قاجاریه (1301 ه.ش. / 1922 م.) هیئتی در مدت یازده ماه گفتگو ، حتی نتوانستند به خواستهایی تعیین شده قراردادهای تحمیلی روسیه بر ایران ، جامه عمل بپوشانند . به همین دلیل ، بخشهایی از مرزهای شمالی ایران (غرب و شرق دریای مازندران) همچنان نامشخص باقی ماند .



2. در شرق

نخست در منطقه خراسان (هرات) . پس از نادرشاه ، در این منطقه نیز آشوبهایی پدید آمد . احمدخان درانی (یکی از سرداران او) و پس از وی ، زمان شاه (امیر کابل) از برجسته ترین صاحبان قدرت در منطقه گردیدند . گردش روزگار نیز به گونه ای بود که رقابتهای بریتانیا و فرانسه ، در ارتباط با تسخیر هند و از سوی دیگر ، هماهنگی بریتانیا و روسیه در تسلط بر آسیای مرکزی ، وضع منطقه را آشفته تر می ساخت . اختلافات قومی ، گویشی ، محلی ، مذهبی و گرایشهای حکومت طلبانه سران و شاهزادگان ، در مجموعه دولت استعماری انگلستان را بر آن می داشت که در بر هم زدن شرایط آرامش و دوستی و صلح در منطقه ، مستقیم و غیر مستقیم ، دخالت داشته باشد ، تا آنجا که کامران میرزا (پسر محمود شاه درانی) علیه محمد شاه قاجار به منازعه پرداخت و همزمان با محاصره شهر تاریخی هرات ، یعنی کلید هندوستان یا دروازه هند توسط قشون مرکزی ایران و به دستور لرد اوکلاند (Lord Aukland) (فرمانروای هند) با سیاستی از پیش تعیین شده ، جزیره خارك توسط قشون مجهز انگلیس تصرف گردید . همچنین بنادر خلیج فارس مورد تهدید جدی قرار گرفت ، به طوری که محمد شاه مجبور شد از محاصره هرات منصرف شود . کشمکشهای امیران و سران افغانی (کامران میرزا و شجاع الملك ، پسر امیر تیمور درانی ، و چند تن دیگر) همچنان برقرار ماند . سرانجام ، یکی از آنان به نام یار محمد خان با کشتن کامران میرزا در سال 1257 ه.ق. (1841 م.) و گرفتن لقب " ظهیر الدوله " از سوی محمد شاه و ایجاد هماهنگی با کهنل خان (امیر قندهار) و برادرش که دوست محمد خان (امیر کابل و از خاندان بارکزیایی) بود ، با ابراز وفاداری به حکومت مرکزی ایران ،

نوعب آرامش در منطقه به وجود آورد . البته، با مخالفت بریتانیا و برپایی جنگ از سال 1255 تا 1258 ه.ق. (1839 – 1842 م.) و گسیل 20000 سپاهی هندی ، افغانی و انگلیسی به سر کردگی ماگناتن (William Sir Magnaughten) در یاری رساندن به شاه شجاع ، این آرامش در هم شکسته شد . به رغم اینکه امیر دست نشاندۀ توسط اکبر خان (برادر دوست محمد خان) در شوال 1257 ه.ق. (نوامبر 1841 م.) به قتل رسید، محمد شاه نیز توانست کمکهای لازم را به جبهه اصلی برساند . در نتیجه ، دوست محمد خان از دولت مرکزی ایران و حتی حمایت خان خوارزم محروم گردید . پس از پایان جنگ ، تا سال 1280 ه.ق. (1863 م.) انگلیسیها با وی علیه ایران به مامشات پرداختند و برای جدا کردن هرات از خراسان و دخالت در امور ایران ، از او در برابر حاکمان آن منطقه ، مانند یار محمدخان (ظهیر الدوله اول) ، محمد خان (ظهیر الدوله دوم) ، محمد خان درانی (دشمن ظهیر الدوله دوم) ، با سیاستگریهای سرجان لارنس (lawrence Sir John) در کابل سودها بردند . زمانی که دوست محمد خان خود را وابسته به دولت ایران معرفی کرد و از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان مدد گرفت ، قشون ایران هرات را فتح کرد و به نام ناصر الدین شاه خطبه خوانده شد . استعمارگران بریتانیایی باز با اعزام نیروی دریایی و برپایی جنگ در تنگستان بوشهر ، اولتیماتوم شدید اللحی به دولت ایران ارسال کردند . آنان آشکارا اعلام نمودند که ایران نه تنها باید سپاهیان خود را از هرات بیرون آورد ، بلکه خسارات وارده را هم جبران کند و غرامت نیز بپردازد . همچنین ، متعهد شود که از تمامی دعاوی خود نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان ، صرف نظر نماید . میرزا آقا خان نوری (یکی از دست نشانندگان انگلیس که پس از قتل میرزا تقی خان امیرکبیر در مقام صدارت قرار گرفته بود) با اعزام فرخ خان غفاری (سیاستگری از سلك خود) در مقام وزیر مختاری به پاریس برای انعقاد قرارداد جدایی هرات از ایران ، به وساطت ناپلئون سوم (امپراتور فرانسه) و امضای او و سفیر کبیر انگلیس در پاریس (لردکولی) ضربه محکمی بر پیکر حکومت مرکزی ایران وارد آورد . معاهده "پاریس" در یک مقدمه و پانزده فصل تنظیم شده که فصلهای پنجم و ششم آن در ارتباط با مرزهای ایران ، بیش از دیگر فصول زیانمندی نشان داده است . در فصل پنجم تعهد شده است که عساکر و ماموران ایران از شهر هرات و تمام مناطق افغانستان ، در ظرف سه ماه خارج شوند ، بر پایه فصل ششم ، ایران از هر نوع سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نماید و اگر اختلافی میان ایران و آن کشور پیش آید ، بدون به کاربردن قوای جبریه به " اتمامات دوستانه دولت انگلیس " رجوع نمایند . بدین سان ، دولت استعماری بریتانیا با ایجاد حریم امنیتی ، برای حفظ هندوستان به هدف خود رسید و موجب پدید آمدن مرزهایی شد که از لحاظ جغرافیایی ، اجتماعی و انسانی بیانگر ناهماهنگیهای کامل می باشد . دوم ، در منطقه سیستان و بلوچستان . به دنبال قرارداد تحمیلی یاد شده ، انگلیسیها توجه خود را به بخشهای سیستان و بلوچستان معطوف کردند . این منطقه نیز بعد از قتل نادر در دوره زندیه و اوایل قاجاریه (به علت عنایت حکومتی مرکزی به دیگر نقاط کشور) در آشفتهگی قرار داشت . خوانین منطقه ، همچون محمد علی خان سیستانی نهری و دوست محمد خان بلوچ ، گاه مغل آسایش مردم می شدند ، اما اگر دولت مرکزی هشیار می بود ، (چون عصر امیر کبیر با نصب شاهزاده تهماسب میرزا موید الدوله به حکومت کرمان ، با کمک عبدالله خان صارم الدوله) ، امنیت نسبی برقرار می شد . در غیر این صورت ، انگلیسیها مترصد فرصت بودند تا از آشوبها و فتنه های محلی بهره برداری نمایند . از آن میان ، با قیام نصیر خان بلوچ علیه انگلیستان و سرانجام ، انعقاد قرارداد وی با دولت بریتانیا در سال 1271 ه.ق. (1854 م.) خود و خاندانش ، تحت الحمایه استعمار در آمدند . پس از وی برادرش (میرخدادادخان) با قرار دو برابر کردن " مقرری " خود ، وضعی پیش آورد که نفوذ انگلستان گسترده تر گردد

تحدید مرزهای شرقی ایران
از شمال تا جنوب در این دوره با نابسامانیهای فراوانی ، از " دهانه ذوالفقار " (جایی که ایران و افغانستان و شوروی سابق تلاقی دارند) آغاز می گردد. تا جنوبی ترین نقطه مرزی مشترک با افغانستان ، " کوه ملک سیاه " است که ایران و افغانستان و پاکستان امروز (بلوچستان انگلیس) در آن برخورد می نمایند . این فاصله که حدود 855031 کیلومتر است ، به سه مسافت و سه حکمیت تقسیم شد که دو قسمت آن ، متعلق به دوره قاجاریه است . تعیین حد و مرز ، با حکمیت ماکلین (Maclean) (کنسول انگلیس در مشهد) و با شرکت میرزا محبعلی خان ناظم الملک (کارگزار خراسان) و پسرش (میرزا جهانگیر خان) ، میرزا محمد علی خان سرتیپ مهندس و پسرش (میرزا عبدالرحیم خان کاشف الملک) و حاج مهدیقلی میرزا سهام الملک از طرف ایران و ژنرال غوث الدین خان همراه چند تن از قضات و خوانین هرات از جانب افغانستان ، از " دهانه ذوالفقار " تا منتهی الیه جنوبی کوه یال خر ، در سال 1308 ه.ق. (1891 م.) انجام شد . تحدید حدود با حکمیت کلنل ماکماهون (Col. Sir Henry Mac Mahon) انگلیسی ، که مربوط به سال 1323 ه.ق. (1905 م.) و در ارتباط با بخش دوم و مربوط به سیستان تاریخی است ، از آخرین نقطه تعیین شده توسط کلنل ماکلین شروع می شود و در مسافتی به درازای 282 کیلومتر خاتمه می یابد . سرفردریک گلد اسمیت (Sir

(Fradric Godsmith) (نماینده انگلیس و مدیر تلگرافات در ایران) با کمک ماژورلوت (Lovett) مقدمات تصمیم را فراهم آوردند . بخشی در حدود 950 میل مربع با جمعیتی در حدود 45 هزار نفر در ایران تعلق یافت و بخشی دیگر که در ساحل راست رود هیرمند بود ، به کشور جدید التاسیس افغانستان داده شد . پس از پایان سلطنت قاجاریه در متن پروتکله و تعیین قسمتهایی از مرز نیز دگرگونیهای پدید آمد . بقیه بخش مرزهای شرقی ایران در دوره قاجاریه ، از "کوه ملک سیاه " (یعنی نقط تلاقی سه کشور افغانستان و ایران و بلوچستان انگلیس) تا خلیج گواتر در دریای عمان که شرقی ترین نقطه مرزی ایران در جنوب کشور به شمار می رود ، تحدید نگردید و با اعمال قدرت سیاسی انگلیس ، در دهه های بعد نیز (حتی پس از تشکیل دولت پاکستان) مرزهای منطقه به طور دقیق نامشخص باقی ماند .

3. در غرب

در غرب (عثمانی ، ترکیه و عراق) از دیر باز به دلایل مذهبی و اجتماعی (ایلات و عشایر) و سیاسی (پناهندگیها) و اقتصادی (معضلات دادوستد) در این منطقه کشمکشهایی مرزی پدید آمده است . در دوره قاجاریه نیز ، با خواستهای گوناگون دو قدرت مسلط استعماری ، یعنی روس و انگلیس و رفاقتهای آنها ، مشکلات گذشته مردم وسیعتر گردید .

پس از آشکار شدن ناتوانی ایران در جنگهای ایران و روس ، با اینکه عباس میرزا و برادرش (محمد علی دولتشاه) توانستند در جنگهای 1221 تا 1227 ه.ق. (1812 – 1806 م.) بسیاری از شهرهای ارمنی نشین عثمانی را تسخیر کنند و حتی نبرد را به محاصره بغداد بکشانند ، سرانجام سیطره جویی روس و انگلیس ایران را در تنگنا قرار داد.

نخستین عهد نامه مرزی ایران و عثمانی در عصر فتحعلی شاه (1237 ه.ق. / 1822 م.) در ارزنه الروم (ارز روم) امضا شد و در این راستا ، به نظر می رسید که مرزهای طرفین از آرات تا مصب اروند رود روشن و تغییر ناپذیر خواهد ماند ، اما اختلافات ریشه دار گذشته در سراسر مرز ، خاصه در اماکن کردنشین شمالی و عرب نشین جنوبی (خوزستان) سامان گرایی لازم را به وجود نیاورد . پس از مرگ فتحعلی شاه ، روسها و انگلیسیها به انگیزه های سیاسی (نیاز به آرامش برای قفقاز و خلیج فارس) کنفرانس دوم ارز روم را به شرح زیر پدید آوردند :

هیئت ایرانی به سرکردگی میرزا تقی خان امیر نظام ، هیئت عثمانی به سرکردگی نوری افندی و پس از وی سعدالله انور افندی ، هیئت انگلیسی کلنل ویلیامز (Col. Williams) و هیئت روسی کلنل دینس (Col. Dainese) . همزمان ، انگلیسیها عده ای زمین شناس و باستان شناس نیز همراه خود آورده بودند و سراسر مرزهای ایران را مرد شناسایی علمی - فنی - تاریخی قرار دادند . با پدید آمدن انواع مشکلات برای هیئت ایرانی و کشته شدن چراغعلی خان زنگنه ، سرانجام در شانزدهم جمادی الثانی سال 1263 ه.ق. (دوم ژوئن 1847 م.) عهدنامه ای در یک مقدمه و نه ماده انعقاد یافت که میرزا تقی خان امیر نظام و انور افندی ، آن را امضا کردند . برپایه بند دوم این قرارداد ، ارضی ولایت زهاب (غربی) به دولت عثمانی و ارضی جبالیه و دره (شرق زهاب) به دولت ایران تعلق یافت و در ولایت سلیمانیه ایران از هرگونه ادعایی صرف نظر نمود . دولت عثمانی نیز تعهد کرد که از بندر محمره (خرمشهر) و جزیره الخضر و جانب یسار اروند رود چشم ببوشد . بدین سان ، اختلافات به ظاهر پایان یافت و با اینکه سال بعد از امضای قرارداد ، دولت عثمانی نوعی اشکال تراشی به وجود آورد ، اما ، " مامورین دولتین واسطه " پاسخ لازم را دادند . از آن زمان تا فرو ریختگی دولت عثمانی (1332 ه.ق. / 1914 م.) چندین کمیسیون تحدید مرز به شرح زیر تشکیل گردید : در سال 1266 ه.ق. (1850 م.) در اجرای فقره سوم عهد نامه ارزروم در همان سال به منظور تهیه و ترسیم نقشه های سر حدی در چهار سال (1270 – 1265 ه.ق. / 1853 – 1849 م.) در سال 1293 – 1292 ه.ق. (1875 – 1876 م.) و در سال 1323 ه.ق. (1905 م.) . در رفع پاره ای از مشکلات مرزی در سال 1329 ه.ق. (1911 م.) در سال 1330 ه.ق. (1912 م.) در تحدید سرحدات و حل فصل امور فنی ، در سالهای 32 – 1331 ه.ق. (1914 م.) در مقدمات پروتکل استانبول و مقوله نامه قسطنطنیه و سرانجام در همان سال (23 صفر 1331 ه.ق. / 21 ژانویه 1914 م.) کمیسیونی در محمره (خرمشهر) با شرکت نمایندگان ایران (اعتلاء الملك ، جلیل الملك ، منصور السلطنه عدل) ، عثمانی (عزیز سامح بیک ، عبد الحمید بیک) ، انگلیس موسیووارا تیسلاو (Wrattislaw) و کاپیتن ویلسون (A.T. Wilson) روسیه موسیومینورسکی (V.Minorsky) ، موسیو بلایف (D.Belevew) برگزار شد .

البته لازم به ذکر است که در تمام جلسه ها و کمیسیونها مسائل مرزی غرب ایران فیصله نیافت و پس از جنگ جهانی اول و سرانجام با ایجاد دو کشور ترکیه و کشور نو ساخته عراق ، اختلافات ارضی و کشتیرانی در اروند رود و سواحل غربی خلیج فارس (مصب اروند رود) همچنان تداوم یافت .

در بخشهایی جنوبی کشور (دریای عمان و خلیج فارس) پس از قتل نادر شاه به خصوص پس از مرگ کریم خان زند (1193 ه.ق. / 1779 م.) آشفته‌گی خلیج فارس و آبهای ساحلی دریای عمان شدت یافت و با ورود سرجان مالکم (Sir John Malcolm) ، نفوذ انگلستان فزونتر شد . با اینکه اندک نظمی در عصر مستعجل میرزا تقی خان ، در امنیت مرزهای جنوبی پدید آمد اما در برابر دسیسه های استعماری و بهانه مزورانه مبارزه با برده فروشی و برقرار کردن رابطه های آشکار و پنهان با یکایک شیوخ یازده گانه عرب ، ایران قادر نگردید در مقابله با انگلستان (که مالک الرقاب دریای جنوبی شده بود) استقلال تام نشان دهد . والی ناآگاه فارس (حسینعلی میرزای فرمانفرما) با انعقاد پیمانی با کاپیتان بروس (Bruce) حفظ امنیت خلیج فارس را برعهده دولت انگلستان نهاد . این کشور هم در همان سال (1234 ه.ق. / 1819 م.) با آوردن ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان به فرماندهی سرویلیام گرانت کایر (Sir William Grantkair) ، حاکمیت عملی بر خلیج فارس را از آن خود کرد . جزایر خلیج فارس (از آن میان بحرین) زیر نظر نیروهای نظامی انگلیس قرار گرفت و آن دولت نیز با گسیل اعراب " برالعرب " و جلوگیری از اقامت ایرانیان و انعقاد قراردادهای استعماری با شیخ جدید الورود آل خلیفه (شیخ محمد بن خلیفه) توسط فلیکس جونز (Felix Jones) ق حاکمیت ملی ایران را به طور عملی مخدوش گردانید . در سالهای 1310 - 1297 ه.ق. (1892 - 1880 م.) یعنی دوره ناتوانی ناصرالدین شاه ، انگلستان از شیخ بحرین تعهداتی گرفت که ایران را در تنگنا قرار می داد. در سال 1292 ه.ش. (1914 م.) ، یعنی در آغاز جنگ جهانی اول ، تمامی بحرین تحت الحمایه انگلیس شد . یکی از چهره های مشهور استعمار انگلستان ، یعنی چارلز بلگریو (Sir Charles Belgrave) بیش از چند دهه بر آنجا و دیگر مناطق حساس خلیج فارس حاکمیت یافت . البته ، هیچ يك از دولتهای قاجاری بر این جدایی و از میان رفتن حقوق ملی ایرانیان نه در خلیج فارس و دریای عمان و نه در مرزهای آبی 1830 کیلومتری کشور صحه ننهادند .

پایان
مرزهای ایران از چهارسو (پس از عصر صفوی) به خصوص ، برای دوره کوتاه مدت ، با روی کارآمدن حکومتی قومی و منطقه ای و ورود استعمار و سلطه گریهای بیگانه ، دگرگونیهای فراوان یافت ، ایل قاجار که در بخشهایی از ایران بساط سلطنت گسترانیده بود ، بیش از دیگر سلسله های محلی توانست مرزهای حکومتی خود را به مرزهای جغرافیایی - فرهنگی نزدیک سازد . اما ، در برابر سیطره های خارجی بر ساختارهای سنتی ، توان پایداری را از دست داد و مرزهای کشور را به گونه ای درآورد که تحلیل علمی آن بدون در نظر گرفتن " اصل موازنه ها " و برخورداری سیاسی درون جامعه ای و برون جامعه ای ، نا ممکن گردید

در شمال غربی ، با تحمیل معاهده های گلستان و ترکمانچای (قفقاز) و در شمال شرقی ، با تحمیل معاهده 1881 م. (موراوالنهر و خراسان) ، روسیه بر بخشهایی از ایران سلطه یافت و با اینکه بلشویکها به " غاصبانه " بودن سیاست دولت تزاری سابق اقرار کردند ، اما مرزبندیها با اندک تفاوتی ، به همان ترتیب باقی ماند . حتی آن بخشهایی که شوروی متعهد به بازگرداندن آن شده بود (فیروزه) هیچ گاه به ایران منضم نگردید . در شرق شمالی ، با تحمیل معاهده پاریس (هرات و افغانستان) و در شرق جنوبی ، با حکمیتهای يك سوئه (بلوچستان) ، منافع استعماری انگلستان در آسیای مرکزی و هندوستان تامین شد . در غرب بین دو کشور نیرومند ایران و عثمانی که در سرآشیب سقوط قرار گرفته بودند ، در برابر تصمیم گیریهای دولتهای روس و انگلیس (در مسیر حفظ منافع استعماری خود در قفقاز و خلیج فارس) مرزهایی ساخته شد که نه در آن روزگار و نه در عصر پدید آمدن دو کشور ترکیه و عراق ، آرامش و رضایت را به وجود نیاورد . در جنوب ، با اینکه خلیج فارس همواره مرزی طبیعی بود و گاه به صورت دریای داخلی ایران به شمار می رفت . اما سراسر این آبها هیچ گاه از آسیب استعمارگران به دور نماند که به طور نمونه می توان به ماجرای بحرین اشاره کرد

در نتیجه تمام مرزهای ایران را در قلمرو قاجاریه می توان با شناختی کامل مرتبط با خواستها و منافع و مطامع کانونهای قدرت برون مرزی دانست . همچنین ، عوامل جغرافیایی - نژادی - فرهنگی را نه تنها در ترکیب بندیهای مرزی کارساز شمرد ، بلکه در خدمت گرایشهای قلمداد کرد که حکومتیهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تأیید آن گرایشهای قلمداد کرد که حکومتیهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تأیید آن





پهلوی

انتظار ملت از انقلاب مشروطیت (1284 ه.ش.) استقلال ، آزادی و استقرار حکومتی ملی – اسلامی بود که از نخستین ماههای پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی و به ویژه گفتگو بر سر متمم قانون اساسی به یاس و ناکامی انجامید . نزدیک دو سیاست شوم روس و انگلیس پس از يك قرن رقابت ، موجب انعقاد قراردادهای 1286 ه.ش. (1907 م.) و 1294 ه.ش. (1915 م.) در تقسیم ایران به مناطق نفوذ به منظور جلوگیری از حضور کشورهای دیگر بود . در جنگ بین الملل اول (1918 – 1914 م.) با نقض بی طرفی ایران ، قسمتهای از کشور در اشغال قوای متخاصم قرار گرفت و صحنه جنگ روس و انگلیس و عثمانی شد . عدم کارایی دولتها و سقوط پی در پی آنها ، ناامنی ، صدمات و خسارات جنگ ، نهضتهایی را در گوشه و کنار مملکت به همراه داشت تا آنجا که احتمال تجزیه کشور می رفت .



سقوط رژیم روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را عهده دار بود و جایگزینی بلشویکها که فریاد رهایی سر می دادند ، انگلیس را به تلاشی مضاعف وادار ساخت تا هم منطقه را در مقابل خطر انقلاب شوروی حفظ کند و هم جای رقیب سابق را بگیرد و امتیازات نفتی را همچنان در دست داشته باشد . قرارداد وثوق الدوله – کاکس ، که ایران را در وضع تحت الحمایگی قرار می داد ، در سال 1298 ه.ش. (1919 م.) به امضاء رسید و این امر از ورود ایران به کنفرانس صلح ورسای جلوگیری کرد . با نظر ژنرال آیرون سایید انگلیسی استاروسلسکی فرمانده روسی قزاق کنار گذاشته شد و سردار همایون ، فرماندهی کل قزاق را در اختیار گرفت . موج خروشان اعتراض بر ضد قرارداد 1919 م. در داخل و خارج کشور و عدم پذیرش صریح آن از جانب احمدشاه ، انگلیس را به تغییر سیاست در مورد ایران وادار ساخت . تشکیل حکومتی قدرتمند لازم بود که از پیشرفت ارتش سرخ ، تا گیلان آمده بود ، جلوگیری کند و مانع رشد نهضتهای مردمی ، که برای دارندگان امتیاز نفت مضر بود ، گردد و در عین حال نمودار تحقق آمل وخواسته های ملت باشد. مذاکرات آیرون سایید با رضاخان و سیدضیاء الدین در قزوین سرنوشت ساز بود . رضاخان قبلاً به وسیله اردشیر جی عامل زبر دست ، آگاه و با اختیار تام انگلیس ، شناسایی و ارزیابی شده و تعلیمات لازم را دیده بود . رضاخان بر دیگر کاندیداها سبقت گرفت و مجری کودتای سوم اسفند 1299 ه.ش. شد . رضا خان میرپنج فرزند عباسقلی خان سواد کوهی معروف به داداش بیگ در 1256 شمسی در قریه الاشت تولد یافته و در 22 سالگی به نیروی قزاق پیوسته و در طی بیست سال مراحل نظامی را تا فرماندهی هنگ قزاقخانه (آتریاد) همدان طی کرده بود و قرار شد برای که قدرت مستقر گردد. به احمد شاه جوان آخرین شاه از سلسله قاجار هم اطمینان داده شد که از جانب کودتا خطری او را تهدید نمی کند و در عین حال وادار گردید که فرمان ریاست وزرایی سید صیاء الدین را امضاء کند و عنوان سردار سپه را به رضاخان اعطا نماید . به دنبال کودتا که در روز دوشنبه سوم اسفند ماه (حوت) نیمه شب انجام شد ، پایتخت را تسخیر کردند و با ایجاد سروصدا و تیر اندازی بی مورد و زد و خوردهایی نه چندان جدی ، کدتاگران توانستند در مردم وحشت و اضطراب ایجاد کنند و فردای آن روز جمع زیادی از رجال و دولتمردان گذشته بازداشت شدند و اقداماتی در جلب نظر مردم صورت گرفت . سیدضیاءالدین طباطبایی به منظور عوام فریبی و کسب و جاهت سیاسی ، قرارداد 1919 م. را که به همت دلیر مردانی همچون آیت ... مدرس عملاً کارایی خود را از دست داده بود لغو کرد و انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران ، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفت تا کابینه مورد نظر کابینه ای ملی و ضد انگلیسی معرفی شود

عهد نامه مودت ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتیازات تزارها بود ، امضاء گردید (7 اسفند 1299 ه.ش.) . اندکی بعد سردار سپه به جای مسعود کیهان وزیر جنگ شد و همکار خود سید ضیاء را در مبارزه قدرت تبعید فرستاد . رضا خان تا 26 خرداد 1302 ه.ش. با حضور در کابینه های قوام ، مشیر الدوله

و مستوفي الممالك با عنوان وزير جنگ تصميم گيرنده اصلي بود .
وي با ادغام ديويزيون قزاق ، ژاندارمري دولتي ، بريگاد مركزي و ساير قواي پراكنده نظامي پليس جنوب (SPR) ، ارتش متحدالشكلي را پايه گذاشت كه فقط مجري دستورهاي وزير جنگ بود و در همين زمان به پاره اي از نهضتها از جمله نهضت جنگل و قيام كلنل پسيان پايان داده شد .
نهضت جنگل بر پايه ظلم ستيزي و آرمان خواهي و تفكر ديني توسط ميرزا كوچك جنگلدر شمال كشور شكل گرفت و در مقطع كوتاهي توانست در مقابل قواي بيگانه (روس و انگليس) ايستادگي كند . پس از پيروزي بلشويكها و سرنگوني حكومت روسيه تزارى ، گر چه اين نهضت در مقطع بسيار كوتاهي مورد حمايت بلشويكها قرار گرفت ، ولي با چرخش سياست خارجي شوروي مبني بر اعلام سياست سازش با دولتها و انصراف از سياست حمايت انقلاب جهاني (در هشتمين كنگره حزب كمونيست) ميرزا كوچك جنگلي قرباني توافقات بين المللي شد و قواي رضا خان توانست باقيمانده نيروهاي او را هم متلاشي كند . رضا خان سردار سپه در خرداد 1302 ه.ش. فرمان نخست وزيري را از احمد شاه گرفت و موجبات سفر سوم او را به اروپا فراهم ساخت (10 آبان 1302 ه.ش.) .

قتل ماژور ايمبري ، كنسول ايالات متحده آمريكا در تهران ، علاقه اين كشور را به حضور در منطقه تا مدتي به تاخير انداخت و بهانه اي به دست سردار سپه داد تا حكومت نظامي برقرار سازد (تير 1303 ه.ش.) .
استيضاح اقليت مجلس كه روند فعاليت رئيس الوزراء را بر خلاف اصول قانون مشروطيت مي دانست ، به جاي بركناري رضاخان ، به تضعيف مجلس منجر شد و رضاخان فرماندهي كل قوا را هم به عهده گرفت (14 بهمن 1303 ه.ش.) و متعاقب سركوب سرکشاني چون سميتقو و بر كنار كردن شيخ خزعل از مستند قدرت در خوزستان نفت خيز ، خود را قهرمان ملي جلوه داد كه هم مخالفان داخلي خلع سلاح و هم شورويها اغفال گرديدند . رضا خان براي تصاحب قدرت بيشتر ، به فكر تغيير رژيم و احراز مقام رياست وزرايي ارضاء مي شد و نه استعمار انگلستان اين هدف محدود را در ايران دنبال مي كرد . رضاخان و انگليسيها هر دو در اندیشه تغيير سلطنت در ايران بودند . اما چون طرح تغيير سلطنت از قاجاريه به پهلوي در ابتدايي نخست وزيري رضاخان ممكن نبود و مقاومت جدي جامعه را در پي داشت ، لذا براي آماده كردن افكار عمومي جامعه براي اين تغيير ، شعار جمهوري مطرح شد زيرا مقارن همين ايام در تركيه هم رژيم امپراتوري منحل و نظام جمهوري مستقر شده بود . اين امر بهانه خوبي براي طرفداران رضاخان بود كه تبليغات وسيعي به راه بيندازند و خواهان استقرار نظام مشابهي در ايران شوند . براي تغيير ، بهترين راه وجود مجلس بود كه مي توانست چنين اقدامي را قانوني جلوه دهد . اين جريان در آغاز انتخابات مجلس پنجم كه سردار سپه با قدرت قشون و وزارت داخله ، مجلس شورايي آراسته ترتيب داده بود ، به وقوع پيوست . در انتخابات اين دوره گرچه اقليتي چون آيت الله سيد حسن مدرس و دكتور محمد مصدق نظائر آنها به مجلس راه يافتند ، اما از ولايات ، دست نشاندهگان رضاخان و امير لشكرها بر ديگران پيشي گرفتند و در برابر دو حزب " اصلاح طلبان " و " سوسياليستها " ، حزب ديگري به نام " دمكرات مستقل " تشكيل دادند كه پس از چندي با نام " حزب تجدد " فعاليت گسترده اي را آغاز كرد . حزب جديد قصد داشت قبل از آنكه اعتبار نامه هاي اقليت تصويب شود ، به محض آمادگي مجلس ، (نصف به علاوه يك) ، لايحه جمهوريت را به مجلس آورد و به تصويب رساند و اگر اقليت مخالفتي كرد ، اعتبار نامه افراد مخالفت را رد كند . طرفداران رضاخان (با نام فراكسيون تجدد) و مخالفان به رهبري مرحوم مدرس (با نام اقليت) مدتي در كشمكشهاي پارلماني قرار گرفتند و در اين گفتگوها ، ارتباط كودتا با قرارداد 1919 ميلادي و رابطه غوغاي جديد جمهوري خواهي با كودتا و نقش افراد دست اندركار به خوبي آشكار گرديد كه در مجلس و جامعه واكنشهاي پديد آورد . مدرس چون مي دانست رضاخان با اعمال نفوذ و تقلب در انتخابات موفق شده است عده اي از طرفداران خود را به عنوان نماينده به مجلس بفرستد ، تصميم گرفت تا با اعتراض به اعتبارنامه آنان ، با حضورشان در مجلس مخالفت كند .

اعتراضات مدرس و نطقهاي افشاگرانه او تاثير خود را گذاشت و مجلس اعتبار نامه چندتن از نمايندگان از جمله نوري زاده و علي دشتي را رد نمود. افشاگرىهاي مدرس نمايندگان موافق را چنان خشمگين ساخت كه در يكي از روزها در اتاق تنفس مجلس به تحريك تدئين ، دكتور حسين بهرامي (احياء السلطنه) سيلبي محكمي به گوش مدرس نواخت . اين عمل مخالفت مردم را با جمهوري رضا خاني تشديد كرد و بسياري از تلاشهاي طرفداران رضاخان بي اثر شد .

پس از واقعه دوم حمل 1303 خورشيدي و تظاهرات مردم در بهارستان به حمايت از مدرس و قشون كشيهاي رضاخان و كشته و مجروح و مصدوم شدن تظاهر كنندگان ، ورودى رضا خان به تالار مجلس و رويارويي با نمايندگان برجسته ، خاصه مرحوم موتمن الملك رئيس مجلس ، هياهي " جمهوري خواهان " فروكش كرد . رضاخان پس از معذرت خواهي و دستور آزادي محبوسان روزهاي اخير ، خود به عموم مردم توصيه كرد كه " عنوان جمهوري " را موقوف نمايند . رضا خان چون به دليل مخالفت روحانيان كاري از پيش نبرد ، بر آن شد كه به عنوان سلطنت يكه تاز عرصه سياست شود. او پس از يك دوره قهر و آشتي ، با رسيدن به " مقام

فرماندهي كل قوا " و اجراي برنامه ارسال تلگرامها و طومارها و نامه ها از ولايات به تحكيم ارتش و حاکمان و واليان دست نشانده ، در مخالفت با سلطنت قاجاريه و احمد شاه که به تحقيق پايگاه مردمی و تاريخي و سياسي خود را از دست داده بود ، شرايطي پديد آورد که مجلس دوره پنجم در جلسه 9 آبان 1304 ه.ش. ماده واحده اي را با مضمون " مجلس شوراي ملي به نام سعادت ملت ، انقراض سلطنت قاجاريه را اعلام نموده و حکومت موقتي را حدود قانون اساسي و قوانين موضوعه مملکتی به شخص آقاي رضاخان پهلوي واگذار مي نمايد ، تعيين تکليف حکومت قطعي موکول به نظر مجلس موسسان است که به تغيير مواد 36 ، 37 ، 38 ، 40 متمم قانون اساسي تشکيل مي شود " ، با اکثریت 80 رای از 85 نفر نمايندگان حاضر تصويب نمود . ده روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت ، سفير انگلستان نزد رضاخان رفت و طی يادشتي از سوي دولت انگلستان ، حکومت وي را به رسميت شناخت و فردي همان روز نيز سفير شوروي به رسميت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوعش اعلام کرد . مجلس موسسان در 5 آذر 1304 ه.ش. با تعداد نمايندگاني سه برابر مجلس شورا با رياست ميرزا صادق خان مستشار الدوله تشکيل شد و طی پنج جلسه با تغيير اصول ياد شده ، رضاخان را به سلطنت برگزيد و سلطنت را در خاندان او موروثي نمود . شاه جديد در 4 ارديبهشت 1305 ه.ش. تاجگذاري کرد .

برخورد زمادمای روسيه با رضاخان ، براساس تحليل مارکسيستي آنان از پايگاه اجتماعي وي استوار بود . آنان رضا خان را به عنوان عامل توانمند " بورژوازي ملي " در برابر " فئوداليسم پوسيده سنتي " تلقی می کردند و معتقد بودند که وي ايران را از حالت نيمه فئودالي خارج و با ملاکين و زمينداران بزرگ و روحانيان مبارزه خواهد کرد، لذا به حمايت از او برخاستند . بر اساس همين تحليل نمايندگان سوسياليست که در مجلس پنجم شرکت داشتند و همواره از روسها تبعيت می کردند ، با حمايت از رضا خان به اهداف انگلستان در ايران کمک کردند . سليمان ميرزا و پانزده نفر از نمايندگان چپ به هنگام طرح تغيير سلطنت ، به پادشاهي رضاخان رای مثبت دادند و به اين ترتيب در ايجاد ديکتاتوري پهلوي سهيم شدند . رضا خان که با تظاهر شديد به رعايت مذهب و پذيرش نظرات روحانيان و اظهار علاقه مندي به احکام دين و حمايت بخشي از روحانيان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظم جديد را به نفع جامعه می دانستند ، به قدرت رسيده بود از آغاز يلطنت سياسي مخالف در پيش گرفت ، چنان که مقارن دوره ششم مجلس در مسئله نظام وظيفه با روحانيان روشي مخالفت آميز آغاز کرد و اين روش اجتماع علما را در قه به عنوان اعتراض پيش آورد . پشت کردن به قوانين مشروطيت و آزاديخواهي و مخالفت با جريانهاي اصيل مردمی و همسو با مذهب ، سر به نيست کردن رهبران مردم و رجال کشور ، از اندیشه گران و مبارزاني را که در آغاز گمانهائي در ايجاد امنيت و ثبات توسط رضاخان در ايران داشتند ، به مرور در زمره مخالفان وي در آورد .

تبدیل محاضر شرع به محاضر رسمي ، روحانيان را از امور جاري بازداشت . تفکيک دين از سياست به صورت يك اصل در آمد و موقوفات در اختيار دولت قرار گرفت . در مسئله تغيير لباس و كشف حجاب و اسلام زدائي تا آنجا پيش رفت که فاجعه مسجد گوهر شاد و گشتار عمومي پيش آمد (1314 ه.ش.) و در اين راه حتي از گماشتن ماموراني مخصوص در کوچه و خيابانهاي شهر که وظيفه داشتند به زور چادر از سر زنان بکشند ، خودداري نکرد . رضاخان براي تضعيف روحانيان دستور داد که آنان نيز لباسهاي مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در امور اجتماعي جدا" احتراز کنند . عزاداري سيدالشهداء قذغن شد و از انجام بسياري از آداب مذهبي به شدت جلوگیری به عمل آمد . مساجد ، تکايا ، حسينيه ها ، اوقاف به وضع تعطيل درآمد و اين روند تا پايان سلطنت وي ادامه يافت . مجلس شوراي ملي از دوره ششم تا دوازدهم با نظم خاصي ادامه يافت و تبديل به مرکز منتخبين رضاخان شد و طبعاً" آنچه تصويب می کردند خواست شاه بود . آخرين اقليت مجلس مربوط به دوره هفتم است . از دوره هفتم به بعد انتخابات کليه نقاط کشور با مداخله دولت انجام گرفت . تشکيل هر دولت با اراده رضا شاه و سقوطش هم با اشاره او بود . محمد علي فروغي ، ميرزا حسن خان مستوفي الممالك ، مهديقلي خان هدايت ، محمود جم ، احمد متين دفتری ، علي (رجبلي) منصور در دوران سلطنت او ماموريت يافتند تشکيل کابينه دهند .

نظميه رضا شاه با رياست سرهنگ محمد در گاهي شروع شد و بعد از محمد صادق خان کوپال ، سالها محمد حسين آيرم اين سمت را بر عهده گرفت و با خشونت و قساوت بسيار و اختيارات فوق العاده نظارت عمومي را به عهده داشت تا نظام ديکتاتوري مستقر متزلزل نگردد ، تا جايي که براي مسافرت از شهري به شهر ديگر اجازه نظميه لازم بود و در اجراي سياست مستبدانه شاه از همين طريق بسياري از مخالفان و حتي موافقاني که رضا خان را در رسيدن به قدرت ياري کردند مثل نصرت الدوله ، تيمورتاش ، سردار اسعد ، اسدي ، و در گاهي نابود شدند . مطبوعات زير سانسور شديد قرار گرفتند و يکي بعد از ديگري تعطيل شدند و مديران آن به مجازات رسيدند . فقط جرايدي باقي ماندند که از پهلوي تجليل می نمودند . از سال 1310 ه.ش. با تفسير قانون اساسي ، وزير دادگستري در نقل و انتقال قضات مجاز گرديد و در نتيجه قوه قضاييه هم در

اختیار دیکتاتور قرار گرفت .

انگلیس که با امتیاز داری (1901 م.) نفت را در اختیار داشت ،علاقه مند بود که تمدید قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند ، لذا در 1310 ه.ش. به یکباره در آمد ناچیز ایران از نفت را به مقدار زیادی کاهش داد . موضوع در جریان مذاکره قرار گرفت اما در 16 آذر 1311 ه.ش. شاه از به نتیجه نرسیدن مذاکرات برآشت و امتیاز نامه داری را در آتش سوزاند و دستور داد مجلس لغو امتیاز داری را اعلام نماید . اما شرکت نفت مقابله را تشدید کرد و تبلیغات گسترده ای علیه ایران شروع شد . برای اولین بار در این دوره به زعم مقابله با انگلیس ، مردم ابراز خوشوقتی می کردند . انگلیس موضوع را به جامعه ملل ارجاع داد. برطبق توصیه جامعه ملل ،مذاکرات بین طرفین انجام گرفت و قرارداد 1312 ه.ش. (1933 م.) با تمدید امتیاز به مدت شصت سال همان طور که خواسته انگلیس بود ،به دستور رضاخان امضاء و به تصویب مجلس رسید و هرگونه ادامه بحث نسبت به آن ممنوع گردید . با وجود مراقبت دستگاه پلیسی، شورویها عناصر کمونیست را تقویت می کردند تا اینکه در 1308 ه.ش. ژرژ آقاپگف کارمند بازرگانی شوروی در تهران ، به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی اسرار شبکه جاسوسی شوروی در ایران را فاش ساخت و در این ارتباط اشخاصی دستگیر و روابط با شوروی تیره شد و در قوانین ،مجازات سنگینی برای فعالیتهای کمونیستی پیشبینی گردید. در 1316 ه.ش. شبکه کمونیستی دیگری مرکب از 53 ایرانی شد که دکتر ارانی در راس آنان بود که محکومیهایی پیدا کردند . رضاشاه در 1314 ه.ش. مسافرت يك ماهه ای به ترکیه و ملاقات با مصطفی کمال (آتاترک) رئیس جمهور آن کشور را داشت و تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت . در بازگشت روند حرکت به سوی غرب را تشدید نمود . در اوایل سلطنت رضاخان کاپیتولاسیون لغو گردید و ارتباط با کشورها گسترش یافت و اختلافات مرزی با همسایگان ، به طریق مختلف مرتفع شد . بارها بر حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین تاکید شد بدون اینکه اقدام جدی و عملی ،که مستلزم مقابله با انگلیس باشد ،صورت پذیرد . قرارداد تعیین خط سر حدی ایران و ترکیه با انضمام آرات شرقی به خاک ترکیه منعقد شد (1311 ه.ش.) . قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت دولت در دریا تصویب گردید (1313 ه.ش.) . با افغانستان بر اساس نظری که 45 سال قبل از آن ژنرال ماکلین و کلنل ماکماهون انگلیسی داده بودند ، که مستلزم چشم پوشی از بخش وسیعی از خراسان و بلوچستان و سیستان بود ،با رای حکمیت دولت ترکیه ، قرارداد تعیین حدود امضاء شد (1314 ه.ش.) و بالاخره در جهت هماهنگی سیاست در منطقه پیمان دوستی و عدم تجاوز بین ایران و ترکیه و افغانستان و عراق در کاخ سعد آباد به امضاء رسید (1316 ه.ش.) . در مورد رود هیرمند هم در 1318 ه.ش. قراردادی با افغانستان به امضاء رسید . روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان که از مدتها قبل شروع شده بود ، پس از نمایان شدن آثار جنگ جهانی اول گسترش بیشتری یافت و رضاخان ابتدا بر پایه خواستههای بریتانیا ، در تقویت اقتصادی آلمان به منظور جلوگیری از نفوذ اندیشه های کمونیستی در آن کشور گام برداشت . احداث بسیاری از ساختمانها و تاسیسات کشور و از جمله راه آهن به وسیله کارشناسان آلمانی انجام می گرفت . تاسیس دانشگاه تهران و گسترش مراکز آموزشی و اعزام محصل به خارج و تصویب قوانین غالباً ترجمه شده از غرب مربوط به این دوره است . پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری (1933 م.) با شروع جنگ ، انگلیسیها مانع حمل کالای آلمان از راه دریا به ایران شدند . آلمان راه شوروی را انتخاب کرد . سیاست بریتانیا قطع رابطه با دولت هیتلری بود اما رضاخان تعلل نشان داد . در اول تیر 1320 ه.ش. آلمان خاک شوروی را مورد حمله قرار داد . چرچیل با وجود تمامی دشمنی ، متحد شوروی شد . مسئله رساندن مهمات به جبهه روسیه فقط از طریق راه آهن ایران حل می گردید ، اما مشکل اعلام بی طرفی ایران بود . در 27 تیر 1320 ه.ش. انگلیس و روسیه یادداشتی مشابهی به ایران تسلیم و از فعالیت آلمانها ابراز نگرانی کردند و خواستند که تعداد آلمانیهای مقیم ایران را به يك پنجم کاهش دهد . پیغام خصوصی انگلیس هم واگذاری راه بود اما از طرف ایران به آن توجه نشد . التیماتوم دو کشور و پیام هیلتر ، رضاخان را در وضع بغرنجی قرار داد. وی سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت . در سحر گاه سوم شهریور 1320 ه.ش. ایران از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت . ارتشی که تمام هم رضاخان صرف آن شده بود ، به هنگام ورود قوای بیگانه توان مقاومت نداشت و از جانب ملت هم مورد حمایت قرار نگرفت و از هم پاشید

رضا خان برای باقی ماندن در قدرت نیاز به تقویت انگلیسیها داشت اما جلب رضایت آنان در آن شرایط ساده نبود . وی ناچار به فروغی متوسل شد که سالها او را کنار گذاشته بود . روسها شدیداً با بودن رضاخان مخالف بودند حتی سخن از بازگشت قاجاریه و تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری پیش آمد . اما ظاهرآ با مهارت و سوابق فراماسونری فروغی این مسئله منتفی شد و قرار شد رضاشاه از سلطنت کناره گیری کند و پسرش محمد رضا به سلطنت برسد و به این طریق نفوذ سیاست انگلیس در هیئت حاکمه ایران همچنان باقی ماند . رضا شاه با استعفای از سلطنت به تبعید رفت . رضا شاه به هنگام کودتا نه ملکی داشت و نه کارخانه ای اما به هنگام استعفا چندین هزار سند مالکیت به نام او بود و از بزرگترین ثروتمندان جهان به حساب می آمد .



پهلوی دوم

پهلوی اول

پهلوی دوم (1357 – 1320 ه.ش.)

محمد رضا ولیعهد بیست ساله با استعفای رضاخان بر طبق قولی که متفقین به فروغی داده بودند در اواخر شهریور 1320 ه.ش. در مقام سلطنت قرار گرفت و در شرایط اشغال نظامی کشور توسط بیگانگان در مجلس سوگند یاد نمود . آغاز آزادی پس از سقوط دیکتاتور ، توأم با آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی بیگانه بر ملت بود . فریاد عمومی برای انتقام از فجایع دوره گذشته با قول به جبران و محاکمه جنایتکاران و استرداد املاک و رعایت قانون اساسی ، پاسخ گفته می شد . ایران با پیمان سه جانبه ای که به امضاء اسمیرنوف سفیر شوروی ، بولارد وزیر مختار انگلیس و علی سهیلی وزیر خارجه ایران رسید به متفقین پیوست و روس و انگلیس متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند . با استعفای فروغی از نخست وزیری ، سهیلی جای او را گرفت (18 اسفند 1320 ه.ش.) . قحطی و گرسنگی شیوع بیماریها از جمله تیفوس ، مردم را به ستوه آورده بود . دولت اجازه انتشار اسکناس گرفت و آن را در اختیار متفقین گذاشت . شوروی توانست حزب توده را تشکیل و رونق دهد. هیئت حاکمه در اختیار انگلیس بود ، مع الوصف احزابی را برای مقابله با توده شکل داد . محاکمه مختاری و پزشک احمدی اسرار دوران دیکتاتوری را فاش می ساخت . قوام بعد از بیست سال برکناری از سیاست زمامدار شد تا نفوذ آمریکا را هم مثل انگلیس پایدار سازد . بار دیگر میلسپو و هیئتهای مستشاری نظامی و مالی وارد ایران شدند . اما انگلیس به این سیاست راضی نبود . سهیلی بار دیگر در صحنه گذاشته شد و او در 17 شهریور 1322 ه.ش. به آلمان اعلان جنگ داد و به اعلامیه ملل متحد پیوست . در آذر 1323 ه.ش. کنفرانس تهران با شرکت استالین و روزولت و چرچیل تصمیمات مهمی در مورد جنگ گرفت ، ایران پل پیروزی نامیده شد . انتخابات مجلس چهاردهم در محیط مبارزه احزاب و حضور قوای بیگانه و اعمال نفوذ آنان انجام گردید ومع الوصف با تلاش مردم ، آیت الله کاشانی و دکتر محمد مصدق از تهران انتخاب شدند . اما آیت الله کاشانی همچنان تا پایان دوره مجلس به بهانه ارتباط با آلمانها در بازداشت انگلیسیها بود .



مجلس چهاردهم محل برخورد سیاستهای مختلف و افشاگریها و رد اعتبار نامه ها بود . اعتبار نامه پیشه وری رد شد . دکتر مصدق با مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء در صدد بود وابستگی سلطنت رضاخان را به نیروهای خارجی روشن سازد . وی به اتفاق جمعی از نمایندگان اختیارات میسلپوم را لغو و او را از ایران اخراج کردند و با اعطای هر نوع امتیاز به خارجیان در دوران اشغال کشور مخالفت نمودند . ساعد در 8 فروردین 1323 ه.ش. جانشین سهیلی شد . رضا خان در مرداد 1323 ه.ش. در ژوهانسبورگ در گذشت و شاه جدید توانایی تجلیل از او را نداشت . سهام السلطان بیات حکیم الملک صدر الاشراف حکومتگران دیگری بودند که دولتهای کوتاه مدتی را در زمان مجلس چهاردهم تشکیل دادند . با شکست آلمان و تسلیم این کشور ، منشور ملل متحد تهیه شد . ایران از امضاءکنندگان اولیه آن بود مسئله تخلیه ایران از قوای بیگانه در کنفرانس (17 ژوئیه 1945 م. مرداد 1324 ه.ش.) پتسدام مطرح شد، و استالین و چرچیل موافقت کردند بلافاصله ایران را تخلیه نمایند . بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی و تسلیم بلاقید و شرط ژاپن ، ایران ، طی یادداشتی خواهان خروج قوای بیگانه شد . وزرای خارجه سه کشور اشغالگر توافق کردند تا 12 اسفند 1324 ه.ش. خاک ایران را تخلیه کنند . در همین زمان پیشه وری که در روزنامه آژیر حملاتی به هیئت حاکمه می نمود، در پناه قوای شوروی و قوای مسلحی که تدارک دیده بود ،

آذربایجان را اختیار گرفت . دولت مرکزی به ریاست صدرا لاشراف که تازه معرفی شده و در مجلس مورد اختلاف بود ، در مقابل شورش آذربایجان اقدامی نکرد . دولت بعدی با ریاست حکیمی ، اقدام شوروی را در حمایت از فرقه دمکرات مورد اعتراض قرار داد و از انگلیس و آمریکا درخواست حمایت نمود . ارتش سرخ مانع رسیدن قوای دولت مرکزی به آذربایجان شد (30 آبان 1324 ه.ش.) . شهرهای آذربایجان در اشغال فرقه دمکرات قرار گرفت . انگلیس و آمریکایی نگران ، در مقابل اقدام شوروی ، عکس العمل نشان دادند . در همین احوال حزب کومله کردستان ، تاسیس دولت جمهوری کردستان به ریاست قاضی محمد را اعلام داشت (بهمن 1324 ه.ش.) . سه ماه بعد حکومت‌های خود مختار آذربایجان و کردستان در پناه ارتش سرخ ، قرارداد موافقت و اتحاد منعقد نمودند (3 اردیبهشت 1325 ه.ش.) . اندکی بعد در خوزستان و در فارس هم گروه‌هایی با حمایت انگلیس ، سر به شورش برداشتند که نوعی مقابله عملی با سیاست شوروی در آذربایجان و کردستان بود .

در اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام شد که ایران طبق ماده 35 منشور ، علیه شوروی به شورای امنیت اعلام شکایت نموده است ، ویشینسکی نماینده شوروی ، اتهامات وارده از جانب ایران را رد کرد . مسئله آذربایجان اولین موضوع دستور کار سازمان ملل نوبنیاد بود و لذا مورد توجه افکار عمومی مطبوعات و نمایندگان کلیه دول قرار گرفت . قوام السلطنه بار دیگر در 6 بهمن با ظاهری دوستانه با احزاب چپ و شوروی ، ولی باطنا " متکی به سیاست غرب ، با عنوان نخست وزیر وارد صحنه شد و خواهان مذاکره مستقیم با استالین و مولوتف گردید و با هواپیمای روسی به مسکو رفت . پیشنهادهای بدوی استالین سنگین بود . قوام فقط بهره برداری مشترک از نفت شمال را قول داد که به امضای قراردادی انجامید . شورای امنیت طرفین را به مذاکره دعوت کرد . آمریکا ، شوروی را به سبب ادامه اشغال ایران تهدید کرد و شوروی به طمع این که نفت شمال را به دست آورد و شکایت ایران در سازمان ملل متوقف بماند و مقابله ای با آمریکا نکرده باشد ، قوای خود را خارج کرد (19 اردیبهشت 1325 ه.ش.) . در نتیجه با حمله ارتش ، آذربایجان از تجربه نجات یافت (21 آذر 1325 ه.ش.) و قدرت مرکزی با حمایت غرب تثبیت شد و کردستان هم در اسفند 1325 ه.ش. با شکست جمهوری کردستان و اعدام سران آن حفظ شد . مجلس پانزدهم در 29 مهر 1326 ه.ش. موافقتنامه قوام – ساد چیکف را کان لم یکن اعلام ، و دولت را مکلف نمود که برای استیفای حقوق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران ، اقدام نماید . این تصمیم باعث عصبانیت شوروی و مسرت آمریکا و نگرانی انگلیس گردید و آثاری را به دنبال داشت . قوام بر خلاف انتظار ، در اوج قدرت کنار گذاشته شد . سالهای 1326 تا 1330 ه.ش. کابینه های حکیمی ، هژیر ، ساعد ، منصور ، رزم آراء و علاء در جهت استحکام دربار و مقابله با نهضتی که خواهان حاکمیت و تامین منافع ملت بود ، تشکیل شدند .

واقعه 15 بهمن 1327 و تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران ، فرصتی برای دست نشانندگان استعمار انگلیس در ایران فراهم کرد تا برای اجرای مقاصد خود به اقداماتی دست بزنند . ابتدا حکومت نظامی در تهران برقرار و حزب توده غیر قانونی گشت و اعضای فعال و کارگزاران آن تارومال شدند و از سوی دیگر آیت الله کاشانی دستگیر و به کشور لبنان تبعید گردید و با ایجاد پاره ای تغییرات در قانون اساسی با تشکیل مجلس موسسان و تصویب آن مجلس سنا که نیمی از اعضای آن انتصابی بودند شکل گرفت و شاه با شرایطی از قدرت منحل کردن هر دو مجلس برخوردار گردید . در دوره نخست وزیری ساعد ، پس از مذاکرات مفصلی نمایندگان انگلستان و ایران (گس و گلشاییان) قرارداد الحاقی به قرارداد نفتی 1933 ایران و انگلیس را امضاء کردند . ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دوره پانزدهم به مجلس برد ولی به لحاظ مقاومت اقلیت برجسته آن روز مجلس ، فرصت تصویب پیدا نشد . و مذاکرات انجام شده پیرامون قرارداد الحاقی ، باعث آگاهی مردم و افشاشدن ماهیت استعماری قرارداد قبلی گردید . دولت ساعد نتوانست دوام بیاورد و استعفا کرد . پس از او علی منصور به نخست وزیری رسید . او هم پس از رد قرارداد الحاقی از طرف مجلس شانزدهم ، جای خود را به رزم آراء، رئیس ستاد ارتش داد . قرارداد الحاقی در مجلس به کمیسیون مخصوص به ریاست دکتر مصدق واگذار شد و او ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی صراحتاً " قرارداد داری و قرارداد 1933 و نیز قرارداد الحاقی را بی اعتبار دانست . آیت الله کاشانی که در صحنه مبارزه بود و دیگر علمای مذهبی و مراجع تقلید از ملی شدن صنعت نفت حمایت کردند . انگلستان برای مقابله با نهضت ابتدا مسئله دول مستقل عربی جدید در منطقه خلیج فارس را مطرح کرد که خوزستان ایران را هم شامل می شد . سپس برای در مضیقه قرار دادن ایران از لحاظ اقتصادی ، دو شعبه بامک انگلیس در ایران را تعطیل و خواستار بازگرداندن ودیعه (يك میلیون لیره استرلینگ) به بانک و استرداد وامهای پرداختی به بازرگانان ایران شد و کمپانی نفت هم مبلغ 150 میلیون تومان پول خود را از گردش اقتصادی ایران خارج کرد . همراه با اقدامات تشدیدي انگلستان ، رزم آراء نیز به مقابله با نهضت پرداخت . با ترور رزم آراء توسط فداییان اسلام (خلیل طهماسبی) ، نهضت ملی رشد کرد و پایه های نفوذ بیگانه منزحل شد . قرارداد گس – گلشاییان که منافع انگلیس را در نفت حفظ می کرد ، مردود اعلام گردید و اصل

ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در آخرین روزهای 1329 ه.ش. تصویب و پس از سقوط کوتاه مدت علاء ، دکتر محمد مصدق مأمور اجرا آن شد . طی يك سال و نیم دوره اول زمامداری دکتر مصدق به منظور جلوگیری از اجرای ملی شدن صنعت نفت ، تهدید نظامی ، محاصره اقتصادی ، شکایت به شورای امنیت و دیوان لاهه ، اعزام هیئتهایی از نوع جاکس و استوکس و و ساطتهای آمریکا پیش آمد تا اینکه دکتر مصدق با شاه نتوانست در معرفی دولت به توافق برسد و استعفا کرد و قوام السلطنه روی کار آمد ولی با رهبری آیت الله کاشانی و حرکت مردم در قیام 30 تیر 1331 ه.ش. این طرح در هم شکسته شد و حکومت چهار روزه قوام السلطنه ساقط گردید و با انگلیس قطع رابطه صورت گرفت .

علی رقم پیروزی افتخار آمیز ملت در 30 تیر ، حوادث روزها و ماههای پس از آن ، تاسف انگیز و عبرت آموز بود. زمینه های داخلی و توطئه های خارجی باعث بروز اختلاف بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی گردید . به طوری که در دوره دوم نخست وزیری ، کم کم رهبران اولیه نهضت کنار گذاشته شدند و اشخاص مشکوک در پستهای کلیدی قرار گرفتند .

دکتر مصدق اختیار قانون گذاری را به دست آورد و مجلس را منحل کرد . شاه توانست از این وضع بهره گیرد و مصدق را عزل نماید . آمریکا و انگلیس و عوامل آنها ، توطئه شکست نهضت را چیدند و حوادث 25 تا 28 مرداد 1332 ه.ش. شکل گرفت . گر چه آیت کاشانی علی رغم جو موجود ، در 27 مرداد طی نامه ای به دکتر مصدق ، او را از وقوع کودتایی توسط زاهدی مطلع ساخت ولی متأسفانه آخرین تلاش برای ایجاد اتحاد نقش بر آب شد و فردای آن روز (28 مرداد) سرلشکر زاهدی با حمایت مستقیم دولت آمریکا و سازمان سیا و همراهی انگلیس توسط جمعی که در داخل تدارک دیده بودند به آسانی حکومت را در دست گرفت و نخست وزیری کودتا شد . و شاه از فرار به خارج ، بازگشت . دولت آمریکا که در کودتا نقش چشمگیری داشت ، با وجود آنکه سلطه بریتانیا هنوز هم کارایی خود را از دست نداده بود برای نخستین بار فعالانه در صحنه سیاسی خاورمیانه به جای استعمارگر ریشه دار سابق حضور پیدا کرد و هشیارانه با بهره گیری از سابقه استیلای انگلستان ، روشهایی جدیدی را در سلطه گری به کاربرد و با این شیوه نوع استعماری حرکات مردمی نیز سرکوب شد . دولت زاهدی با حمایت آمریکا و حکومت نظامی تیمور بختیار از تمام مبارزان نهضت انتقام گرفت . در محیط خفقان ، نفت ملی شده با قرارداد کنسرسیوم (امینی - پیچ) پس از يك سال مقدمه چینی ، تسلیم کارتهای نفتی شد و آمریکا سهمی مساوی انگلیس به دست آورد .

مجلس هیجدهم ، قراردادی که خلاف اصل ملی شدن صنعت نفت بود تصویب کرد و کوشش چند ساله مردم ایران را به باد داد . غارتگری نفت شروع شد و سیر صعودی یافت . حسین علاء وزیر دربار شاه در سال 1334 ه.ش. جای زاهدی را در نخست وزیری گرفت . پیمان بغداد برای مقابله با نهضت جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر و تکمیل حلقه محاصره شوروی به سرپرستی انگلیس امضاء شد . فداییان اسلام خواستند علاء را از میان بردارند ولی توفیق نیافتند و دستگیر و همگی بر اساس حکم دادگاه نظامی تیرباران شدند .

شوروی ناراضی از جریان ، در حالی که حزب توده در هم کوبیده می شد ، 11 تن طلای ایران را که به دولت در مضیقه دکتر مصدق تحویل نداده بود ، به دولت زاهدی مسترد داشت . از سال 1336 تا 1339 ه.ش. دکتر اقبال در راس دولت قرار داشت . سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) تاسیس شد . احزاب و مطبوعات که قبلاً" به حال تعطیل در آمده بودند ، بیشتر تحت سانسور و مورد نظارت قرار گرفتند . شاه با ازدواج سوم به آرزوی داشتند ولیعهد رسید .

در همین دوره با سقوط رژیم سلطنتی عراق (23 تیر 1337) و شکل گیری حکومت متمایل به چپ عبدالکریم قاسم ، شاه دچار تزلزل گردید . با خروج عراق از پیمان بغداد ، این پیمان به پیمان سنتو تبدیل شد. فساد هیئت حاکمه و دستگاه اداری ، تورم ، وضع بد اقتصادی ، عدم رضایت مردم را گسترش داد و انتخاب کندی به ریاست جمهوری آمریکا (17 آبان 1339 ه.ش.) و اعلام عدم حمایت از سلطنتهای پوسیده ، ضربه ای بر شاه ایران بود که به مخالفان مجال ابراز وجود داد . انتخابات دوره بیستم و مبارزه ساختگی حزب ملیون و مردم ، اقتضای به وجود آورد که اقبال را ناگزیر از استعفاء و خروج از ایران ساخت (5 شهریور 1339 ه.ش.) . ابطال انتخابات هم اعلام شد . شریف امامی فراماسونر معروف ، با ظاهری ملی ، ترمیم بحران را به عهده گرفت اما انجام انتخابات او هم فاقد اعتبار بود . آیت الله بروجردي مرجع جهان تشیع و آیت الله کاشانی مبارز خستگی ناپذیر در ابتدا و انتهای سال 1340 ه.ش. درگذشتند و تجلیل سراسری از آنان روحانیت را با پایگاه وسیع مردمی نشان داد. در آزادی نسبی که بالاجبار هیئت حاکمه و ساواک به آن تن داده بودند ، برای علاج بحران ، آمریکا امینی را برای زمامداری پیشنهاد کرد و شاه با اکراه پذیرفت . امینی برای فریب مردم ، مجلس بی اعتبار را منحل کرد . به عنوان مبارزه با فساد محاکماتی به راه انداخت و اصلاحات اراضی را مطرح و خطراتی برای شاه فراهم ساخت . در فروردین 1341 ه.ش. شاه در مسافرت به آمریکا ، رضایت واشنگتن را به ادامه اقدامات به وسیله خودش جلب نمود . در نتیجه امینی در 27 تیر 1341 ه.ش. با نگرانی از آمریکا استعفا داد . دولت اسدالله اعلم که دولت شخص شاه بود ، تشکیل شد . دولت در مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی ، ضدیت با اسلام را در پیش گرفت و تصور می کرد دیگر سدی در برابرش وجود

ندارد . مبارزه اي كه روحانيان با محوريت آيت الله روح الله خميني از قم شروع نموده بودند ، گسترش يافت و با عقب نشيني دولت پيروز شد . اما پس از مدتي عنوان همه پرسي (رفراندوم) براي تصويب لوايح ششگانه انقلاب سفيد (كه بعدها بر تعداد آن افزوده شد) پيش آمد كه اين بار نيز با مخالفت علما و مراجع و خصوصاً آيت الله روح الله خميني كه زعامت مبارزه و ادامه رهبري با او بود ، مواجه گرديد . اعلاميه علما و آيت الله خميني در تحريم رفراندوم در سراسر کشور ، دولت را تا موضعگيري خصمانه عقب نشاند . بسياري از علماي مذهبي و دانشگاهيان و طلاب و دانشجويان و مردم در مخالفت با اين امر زنداني و تبعيد شدند و شاه با رفتن به قم و سخراني براي گروهی كه از تهران اعزام شده بودند خود را روياروي روحانيان قرارداد و با اعمال قدرت و خشنونت ، سرانجام يك همه پرسي نمايشي به اجراء درآورد .



در فروردین 1342 ه.ش. در پی یورش به مدارس علمیه فیضیه قم و طالبیه تبریز 7 گروهی از طلاب و جوانان مذهبی و مبارز کشته و مجروح شدند که در عاشورا همان سال با سخرانی و حمله شدید اللحن آیت الله خمینی به شاه و دستگاه حاکمه ناآرامیهای پدید آورد که منجر به دستگیری ایشان شد و متعاقب آن قیام تاریخی 15 خرداد 1342 ه.ش. در حمایت از همان رهبر مذهبی شکل گرفت که بازداشت شده بود. اسدالله علم بعد از انتخاب مجلس 21 ، جای خود را به حسنعلی منصور از کانون مترقی داد که بعداً به حزب ایران نوین تبدیل شد . آبان 1343 ه.ش. مبارزه در مخالفت با کاپیتولاسیون جدید به نفع آمریکا ، به تبعید آیت الله خمینی به ترکیه انجامید و به دنبال آن منصور به وسیله مبارزین اسلامی هیئت‌های موتلفه به قتل رسید (بهمن 1343 ه.ش.) هویدا به جای دوست مقتول خود فرمان نخست وزیری گرفت . در فروردین 1344 ه.ش. شاه از حمله در کاخ مرمر جان سالم به در برد .

هویدا با 13 سال نخست وزیری ، طولانیترین زمامداری دوران مشروطیت را به خود اختصاص داد و این در حال بود که گروه‌های مسلح راه مبارزه را در پیش گرفته بودند و سازمان امنیت محیط وحشت و خفقان بی سابقه‌ای ترتیب داده بود. آخرین تغییر در قانون اساسی در سال 1346 ه.ش. مادر ولیعهد را به عنوان نایب السلطنه شناخت تا او هم در مراسم تاجگذاری رسماً صاحب تاج شود . در سال 1349 ه.ش. جزیره ایرانی بحرین که استان 14 معرفی شده بود و سالها سیاست انگلیس آن را عملاً به وسیله حاکمان محلی اداره می کرد ، ظاهراً به ابتکار شاه پیشنهاد مشترک ایران و انگلیس و مداخله شورای امنیت و از طریق نظر خواهی غیر واقعی نماینده سازمان ملل ، از ایران جدا شد و این تجزیه در مجلسین ایران به تصویب رسید و در عوض جزایر سه گانه ایرانی (تنب بزرگ ، تنب کوچک و ابوموسی) که همیشه متعلق به ایران بود به بهای جدایی بحرین با نوعی نمایش نظامی در حاکمیت ایران باقی ماند . و افرادی که نسبت به این شناسایی اعتراض نمودند مورد تعقیب قرار گرفتند و به زندان افتادند .

سالهای 1354 – 1350 دوره مجلس 23 ، فعالیت دادگاههای نظامی تشدید شد و مبارزات مسلحانه و شکل گیری گروه‌ها و برخورد و اعدامها افزایش یافت ، ساواک سریعاً با کمک سازمانهای جاسوسی سیا آمریکا و موساد اسرائیل تقویت شد و به انواع وسایل شکنجه و روشهای جاسوسی و اطلاعاتی مجهز گردید . زندانیان سیاسی تحت شکنجه و آزار بیشتر قرار گرفتند . در زمینه فرهنگی ، شعار اصلی اسلام زدایی و جایگزینی فرهنگ شاهنشاهی بود با محتوای غربزدگی و تقلید از اربابهای آمریکایی و اروپایی و فرهنگ قبل از اسلام و ترویج بی بندباری . اشاعه فساد و ایجاد مراکزی به نام کاخ جوانان در سراسر ایران ، کاباره ها ، باشگاههای تفریحی ، فیلمهای مبتذل ، قمار خانه ها و مراکز فساد ، همه برنامه حساب شده ای بود که رژیم می خواست بدان وسیله نیروی اندیشه و صفای روح جوانان کشور را در منجلابشهوت و فساد نابود کند تا آنان نتوانند به سرنوشت کشور و ملت خویش بیندیشند و به وسیله محدود افرادی که به مطالعه و بحث علم علاقه مند بودند ، با ایجاد برنامه های کاذبی از قبیل دعوای شعر نو و شعر سنتی یا بحث تجدد گرایی و تساوی حقوق زن و مرد ، جوانان را سرگرم کرده بودند . در سال 1352 ه.ش. درآمد حاصل از فروش نفت افزایش یافت و اعلام شد که ایران حاکمیت بر نفت را به دست آورده است و در همین زمان در افغانستان با کودتا جمهوری اعلام شد که همداری دیگری برای شاه بود . به دنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و اعلام تحریم نفتی غرب از جانب اعراب ، قیمت هر بشکه نفت ایران چهار برابر افزایش یافت و دریافت آن به چنان میزانی رسید که نظام شاه از هزینه آن عاجز ماند و سخاوتمندانه به بسیاری از کشورها وام یا کمک بلاعوض داد و به خرید

تسلیمات انبوه مدرن پرداخت تا عنوان قدرتمند پیدا نماید و ژاندارم منطقه شناخته شود. ارتش ایران در پیروی از سیاست آمریکا در جبهه ظفار به سرکوبی مبارزین علیه سلطان عمان پرداخت. اختلافات مرزی ایران و عراق شدت یافت و تا برخورد مسلحانه پیش رفت و سرانجام در اسفند 1353 ه.ش. با موافقتنامه الجزایر به صلح و آشتی انجامید و مرز ثابت دو کشور به طور دائم مشخص شد. شاه که خود را در موضع بسیار مستحکم می دید و از بازی دموکراسی دو حزب ملیون و مردم که عضوی نداشتند، خسته شده و طالب قدرت مطلقه بود با یک ژست سیاسی، احزاب را منحل و حزب واحد رستاخیز را که همه ملت مکلف به عضویت در آن بودند، اعلام نمود و مبداء تاریخ از هجرت پیامبر (ص) را به جلوس اولین شاه در ایران باستان تبدیل کرد. این اقدامات شریایی را فراهم کرد که تقابل مردم را با رژیم به وضع کاملاً آشتی ناپذیری درآورد. در این زمان و هم در سالهای قبل از شاه به بسیاری از کشورها مسافرت می کرد و یا میهماندار سران و زمامداران ممالک مختلف بود. وضعی که هرگز شاهان سابق نداشتند. در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بر خلاف انتظار شاه، جیمی کارتر پیروز شد (12 آبان 1355 ه.ش.). مسئله رعایت حقوق بشر، شاه را مجبور به اعلام فضایی باز سیاسی نمود. حملات سازمانهای مختلف بین المللی به رژیم شاه و سابقه خشونت های آن برای شاه ناخوشایند بود. در داخل تحریکات مبارزین تشدید شد و چهره خشن رژیم شاه و دولت هویدا و سازمان امنیت برای کشورهای مختلف از بزرگ و کوچک افشاء گردید. برای نجات شاه، استعفای هویدا زمامدار 13 ساله لازم شد (15 مرداد 1356 ه.ش.). جمشید آموزگار بعد سالها انتظار، در بدترین شرایط، فرمان نخست وزیری گرفت. هویدا وزیر دربار شد اما در جهت آرام سازی مدتی بعد در زندان دژبان پذیرایی گردید. تظاهرات، اعتصابات در داخل کشور روندی رو به تزاید یافت. شاه به گمان اینکه می تواند به سان سفر پیشین خود در زمان جان کندي دستاوردهایی همراه بیاورد، برای جلب نظر کارتر به آمریکا رفت (23 آبان 1356 ه.ش.). اما در مراسم استقبال به لحاظ استفاده از گاز اشک آور در متفرق کردن تظاهر کنندگان ایرانی که علیه شاه در برابر کاخ سفید اجتماع کرده بودند، با چشمانی گریان به نمایش گذاشته شد. فعالیت مبارزاتی امام خمینی، مرجع تبعیدی در سال 1356 ه.ش. در نجف ادامه یافت و در داخل کشور تدابیر سازمان امنیت دیگر کارساز نبود. با هر آزادی زندانی، اجتماعات و تظاهرات دوره جدیدی را نشان داد. در گذشت مشکوک حاج سید مصطفی خمینی در نجف، عکس العمل گسترده ای در ایران داشت تا به آنجا که انتشار مقاله روزنامه اطلاعات در 17 دی سال 1356 ه.ش. علیه امام، تظاهرات خونینی را در شهر قم و چهل آن در تبریز و دیگر شهرها حرکتهای پرخروش به دنبال آورد که تا پایان عمر رژیم قطع نشد. بغداد تحت فشار قرار گرفت. خلعتبری وزیر امور خارجه وقت، به ملاقات حسن البکر و صدام رفت. درباریان و خانواده سلطنتی دارایی خود را خارج منتقل کردند. نوروز 1357 ه.ش. از جانب رهبر عزای ملی اعلام شد.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی شروع گردید. پیامهای امام به سرعت در سراسر کشور پخش می شد. اعتصاب در صنایع نفت و عدم تولید و توزیع آن دولت را فلج کرد. کم کم "مرگ بر شاه" شعار عمومی گردید و در اصفهان و ده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد. اول ماه رمضان فریاد الله اکبر بر فراز بامها بلند شد. سولیوان و پارسونز، سفرای آمریکا و انگلیس با مراکز خود و با دربار شاه در تماس روزانه بودند. شاه حمایت انتظار جدي داشت. فاجعه سینما رکس آبادان، تیر خلاصی برای کابینه آموزگار بود در آن فاجعه چهار صد تماشاچی در آتش سوختند. شریف امامی با عنوان دولت آشتی ملی از مجلس رای اعتماد گرفت در حالی خود 13 سال در راس مجلس سنا بود. تمام تدابیر او در فریب رهبر و مردم بدون فایده بود. تظاهرات گسترده و میلیونی و سپس برقراری حکومت نظامی ناگهانی و کشتار 17 شهریور میدان ژاله، او را به استعفا و ادار ساخت. این واقعه در صحنه بین المللی انعکاس بسیار نامطلوبی برای رژیم داشت. شاه متوحش بود که آمریکا کمابیش او را رها کرده است و همین امر موجب تضعیف روحیه دیکتاتوری وی گردید. اما به تصور اینکه با آوردن حکومت نظامیان می تواند بحران را خاتمه دهد با اعلام این که: "صدای انقلاب را شنیده و مافات را جبران می کند"، دولت نظامی از هاری را تا برقراری امنیت روی کار آورد (14 آبان 1357). با استقرار رهبری انقلاب در نوفل لوشاتو پاریس، تحرکات نهضت ابعاد جهانی پیدا کرد. اعتصابات و تظاهرات و برخوردها در مقابل دولت نظامی تشدید شد و به رادیو و تلویزیون سرایت کرد. فرار نظامیان از پادگانها هم آغاز گردید. باقیمانده حامیان شاه او را به تشکیل یک دولت مردمی توصیه کردند و فرماندهان نظامی طرح یک کودتا و قتل عامی را پیشبینی نمودند. بیماری شاه که پنهان نگهداشته شده بود، او را در تردید نگه داشت. بین رهبران جبهه ملی سابق، شاپور بختیار مناسب تشخیص و داوطلب شد. بختیار در مقابل طوفانی از خون و آتش که مردم در آن غوطه ور بودند، اعلام زمامداری کرد (17 دی 1357 ه.ش.). و از مجلس رای اعتماد گرفت.

شورای سلطنت تشکیل شد. شاه در 26 دی با چشمانی گریان برای همیشه از کشور خارج و کشور غرق در شادی شد. شورای انقلاب توسط امام خمینی شکل گرفت و رهبر آماده بازگشت به کشور شد. حامیان خارجی بختیار تلاش می کردند این بازگشت را به تاخیر اندازند. فرودگاه بسته شد اما با اراده عمومی و اجتماعات

میلیونی ، امام خمینی به کشور بازگشت (12 بهمن 1357 ه.ش.) و استقبال بزرگ تاریخ صورت گرفت و هیچ راهی جز سقوط سلطنت و تشکیل حکومت اسلامی باقی نماند . محل اقامت رهبر نقطه سراسر جهان قرار گرفت . بازرگانان از جانب امام به نخست وزیری موقت منصوب شد . بختیار همچنان برای حفظ سلطنت تلاش می کرد و تنها نقط امیدش ارتش بود که بدنه آن به سوی انقلاب متمایل بود . در 21 بهمن همافران در مقابل گارد شاهنشاهی قرار گرفتند . رژیم به منظور نابودی نهضت از ساعت 4 بعد از ظهر اعلام حکومت نظامی کرد ولی با پیام امام به مردم که " اعتنا نکنید " بلا اثر وقوع کودتا غیر ممکن گردید . مردم مراکز اسلحه را گشودند . در خیابانها و پشت بامها سنگر بندی کرده بودند . تانکها را در اختیار گرفتند . مراکز انتظامی و دولتی یکی پس از دیگری سقوط کردند . با آماري از هزاران شهید انقلاب اسلامی پیروز شد و خاتمه رژیم سلطنتی 2500 ساله اعلام گردید (22 بهمن 1357 ه.ش.)



جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی

آیت الله العظمی حاج سید روح الله خمینی فرزند آیت الله حاج سید مصطفی که از سال 1342 در صحنه مبارزه بود ، پس از سالها در دست داشتن مقام مرجعیت ، و نیم قرن تدریس علوم اسلامی و گذراندن 15 سال در تبعید ، رهبری یکی از شگفت انگیز ترین انقلابهای جهان را بر عهده گرفت و با وحدت بی سابقه ملت ایران همه موانع و سدها را درهم شکست . امام خمینی از 12 بهمن 57 که از پاریس با استقبال بی سابقه ای به میهن اسلامی بازگشت ، تا 22 بهمن که دهه فجر نام گرفت و پیروزی تحقق یافت، از میلیونها ایرانی در مدرسه رفاه دیدار نمود که اطاعت از او را پذیرفته بودند . شورای انقلاب را قبل از ورود و دولت موقت را بعد از آن تشکیل داد . حکومت نظامی آخرین نمود سلطنت شاه و سران ارتش زیر نفوذ آمریکا ، که در تدارک کودتا بودند ، با خواست او و حضور و فداکاری ملت بلا اثر ماند و سرانجام رژیم سلطنت با سرعتی که قابل تصور نبود ، در هم کوبید شد . حوادث لحظه به لحظه انقلاب به وسیله خبرنگاران که بعضاً با هواپیمای رهبر آمده بودند ، به دنیا منعکس می شد . در هر مسجد کمیته ای از مردم ظاهر شد که امنیت و نظم را به عهده گرفت و به کمیته امام معروف گردید .



زندانیان سیاسی و عادی آزاد شدند . عفو عمومی هم به نوعی نسبت به جرایم گذشته اعلام شد . عوامل سازمان امنیت و گارد شاهنشاهی از ترس جان خود و یا انتقام از ملت در کمین بودند تا برای جوانان حافظ انقلاب خطر آفرین باشند و یا به نحوی از کشور خارج شوند . حزب جمهوری اسلامی شکل گرفت. نمایندگی اسرائیل تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین دایر گردید . ایران از پیمان نظامی سنتو خارج شد . رهبر انقلاب که از دهم اسفند 57 در قم اقامت گزید ، مردم را به حمایت از دولت موقت فرا می خواند . نوروز 58 برای ملت مفهوم خاص پیروزی و آزادی را داشت . صمیمیت و دوستی خاصی در همه طبقات و سطوح اجتماعی در سراسر کشور دیده می شد . اولین رفراندوم در 12 فروردین 58 صورت گرفت و حکومت جمهوری اسلامی با اکثریت 98/2 در صد رای دهندگان پذیرفته شد . در حالی که انقلاب با تجلی

قدرت عامه ملت و رهبري امام خميني با سرعت پيش مي رفت و هيچ گروه و حزب و دسته خاصي نقش تعيين کننده نداشت . پس از پيروزي ، بسياري از اشخاص سياسي و گروهها و احزاب و دسته ها که در رژيم سلطنت خاموش بودند ، يا در خارج به سر مي بردند و يا احتمالا" در بند بودند ، در پرتو آزادي پيش آمده ، فعاليت خود را آغاز کردند و انواع روزنامه ها و مجامع تشکيل دادند و هر کدام خود را چنان مطرح مي کرد که گویا پيروزي محصول کار آنهاست و در نتيجه حوادثي را در کردستان ، ترکمن صحرا، آذربايجان و حتي در تهران باعث شدند . پيام رهبر و حضور ملت در تمام موارد به ماجراهاي پيش آمده خاتمه مي داد . مجلس خبرگان با حدود 80 عضو بر اساس انتخابات و آيين نامه مصوب شوراي انقلاب افتتاح شد (58/5/28) و طي سه ماه قانون اساسي را تنظيم و تصويب نمود که پس از تاييد رهبر در فراندوم 12 آذر 1358 از جانب ملت پذيرفته شد . در قانون اساسي مصوب ، ولي فقيه داراي مقام مرجعيت با پذيرش ملت يا به انتخاب مجلس خبرگان در راس هرم قدرت قرار گرفته و فرمانده کل قوا محسوب شده است . سه قوه مجريه ، مقننه ، و قضائيه ، تحت نظر او وظيف خود را انجام مي دهند . رئيس جمهور و 270 نمايند مجلس به مدت 4 سال مستقيماً" از طرف ملت انتخاب مي شوند . دوره مجلس خبرگان 8 سال و در ارتباط با رهبري است . فقهاي شوراي نگهبان و رئيس ديوانعلي کشور و دادستان کل منتخب رهبرند . طبق اصل 4 ، تمام قوانين بدون استثناء بايد در چهار چوب موازين اسلام باشند و مشخص کننده آن شوراي نگهبان است . حقوقدانان شوراي نگهبان با پيشنهاد شوراي عالي قضايي و تصميم مجلس برگزيده مي شوند . حقوق و آزاديهاي ملت در حدود موازين اسلام تضمين شده است .

از اوایل سال 58 ترور عناصر موثر در انقلاب شروع شد . در 12 اردیبهشت آیت الله مطهری متفکر و فیلسوف اسلامي ، و چندی بعد دکتر مفتاح روحاني پيوسته به دانشگاه ، عراقي مبارز اسلامي و قاضي طباطبائي امام جمعه تبريز به شهادت رسيدند . آقاي رفسنجاني از اين ترورها جان سالم به در برد . قبل از اين جمع ، سپهبد قرني هدف قرار گرفت . آیت الله طالقاني که از جانب رهبر از تاريخ 58/5/5 مامور نماز جمعه در دانشگاه تهران بود در 19 شهريور 58 درگذشت . در اين سال کميته امداد ، جهاد سازندگي ، سپاه پاسداران ، بنياد مسکن انقلاب ، نهضت سوادآموزي ، بسيج مستضعفين و بنياد شهيد انقلاب اسلامي تشکيل شد و دادرها و دادگاههاي انقلاب به فعاليت خود ادامه دادند و در چند نوبت عناصر اصلي رژيم سابق که مجال فرار پيدا نکرده بودند محاکمه و اعدام شدند . اموال خاندان سلطنت و اشخاص وابسته مصادره شد و در اختيار بنياد مستضعفان قرار گرفت . بانکها و شرکتهاي بييمه ، ملي شدند . آمريکا که در جريان انقلاب از شاه حمايت کرده بود ، با سوابقي که در کودتاي کشورها داشت ، به شدت مورد سوءظن رهبر انقلاب بود . ورود شاه مخلوع به آمريکا ، که عنوان معالجه را داشت ، با عکس العمل اشغال سفارت آمريکا و گروگانگيري اعضاي آن به وسيله دانشجويان پيرو خط امام روبه رو شد (58/8/13)

رهبر رسماً" اين اقدام را مورد حمايت قرارداد . دولت موقت که انتظار چنين اقدامي را نداشت ، پس از ملاقات رسمي با برژينسكي و عدم توانايي در نظارت بر امور ، استعفاء داد . دولت جديد ترکيبي از شوراي انقلاب و دولت ، با نخست وزيري آقاي مهدي کني ادامه کار را عهده دار شد . اولين انتخابات رياست جمهوري در 5 بهمن ، و انتخابات مجلس شوراي اسلامي در 24 اسفند 1358 صورت گرفت . فقهاي شوراي نگهبان از جانب رهبر و حقوقدانان به وسيله مجلس برگزيده شدند . آمريکا اقدامات خصمانه عليه جمهوري اسلامي را تشديد نمود و در فروردين 1359 قطع رابطه دولتين اعلام شد و اموال و دارايي ايران به دستور رئيس جمهور آمريکا توقيف گرديد . بني صدر که به عنوان اولين رئيس جمهور ايران انتخاب شده بود ، در انتخاب نخست وزير با مجلس اختلاف داشت و با بعضي گروههاي مخالف خط رهبري به توافق رسيد .

تجاوز آمريکا و شکست معجزه آساي آن در واقعه طوفان شن طبرس ، دنيا را در بهت فرو برد و بعد الهي حکومت اسلامي را تجسم بخشيد (59/2/5) . محاصره اقتصادي از جانب آمريکا شروع شد (59/3/1) . توطئه کودتاي نوژه با شکست مواجه شد (59/4/21) . مرگ شاه در مرداد 1359 در مصر ، اميد کمرنگ معبود سلطنت پلکان را به ياس مبدل ساخت . دانشگاهها و مراکز آموزش عالي که مرکز فعاليت گروهها و دسته هاي مخالف انقلاب شده بود ، با اعلام انقلاب فرهنگي ، در اردیبهشت 1359 تعطيل و ستاد انقلاب فرهنگي مامور تنظيم آموزش عالي شد . امواج انقلاب اسلامي به بعضي از کشورهاي اسلامي رسيد و براي عراق ، کشوري که در صد بالايي از ساکنان آن شيعه بودند ، بيشتر خطر آفرين بود . با توطئه آمريکا در 31 شهريور 1359 تهاجم سنگين نظامي عراق به بهانه لغو قرارداد 1975 م. الجزاير ولي به قصد براندازي انقلاب و تصرف خوزستان شروع شد و اين درست در زماني بود که ايران آمادگي جنگي نداشت . جنگ همه مسائل را تحت الشعاع قرار داد . امام به تقويت روحيه ملت پرداخت و آنان را به جبهه ها فراخواند . کارتر در انتخابات رياست جمهوري آمريکا از ريگان شکست خورد و در همين زمان مسئله آزادي و گروگانها که در مجامع بين المللي محکوميتهايي براي ايران فراهم کرده بود به عهده مجلس شوراي اسلامي

گذاشته شد و سرانجام گروگانها با وساطت دولت الجزایر و بر اساس بیانیه ای در آستانه زمامداری ریگان و با تشکیل دیوان داورى لاهه برای رسیدگی به اختلافات مالی دو کشور ، آزاد شدند ولی آمریکا به تعهدات خود عمل نکرد

بني صدر که از 14 اسفند 1359 عملاً در مقابل نهادهای انقلاب قرار گرفته بود و در مسئله جنگ از تجهیز نیروهای مردمی امتناع داشت ، در 30 خرداد 1360 از جانشینی فرماندهی کل قوا عزل و با رای عدم کفایت سیاسی وی از جانب مجلس و به فرمان امام ، از ریاست جمهوری کنار گذاشته شد و پس از مدتی اختفاء ، به پاریس فرار کرد . در 4 تیر 1359 مجتهد مبارز سید علی خامنه ای نماینده مجلس مورد سوء قصد قرار گرفت و در 7 تیر ، دفتر حزب جمهوری اسلامی به وسیله عوامل نفوذی گروهک مجاهدین خلق ، که حمایت از بني صدر را هم عهده دار شده بود ، با کارگزاری بمب منفجر شد . آیت الله دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور از شخصیت‌های فعال انقلاب و هفتاد و چند نفر از مسئولان کشور (نمایندگان ، وزرا و ...) به شهادت رسیدند . در انتخابات دوم ریاست جمهوری ، اول مرداد 1360 ، محمد علی رجایی که قبلاً سمت نخست وزیری را داشت ، انتخاب شد. وی دکتر باهنر روحانی جوان انقلابی را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد و از مجلس رای اعتماد گرفت . اما يك ماه بعد (1360/6/8) ، با انفجار دفتر نخست وزیری هر دو به شهادت رسیدند . موارد ترور مردم و شخصیت‌های انقلاب در سال 1360 و 1361 ادامه یافت . سومین انتخابات ریاست جمهوری در 10 مهر 1360 صورت گرفت و مجتهد مبارز خامنه ای به ریاست جمهوری انتخاب شد

با حذف بني صدر و تکیه بر نیروهای انقلابی سپاه پاسداران و بسیج مردمی ، شیوه جنگ تغییر کرد و با شکستن حصر آبادان در 5 مهر 1360 ه.ش. تلاش دشمن برای تصرف آبادان عقیم ماند. زیرا با انجام چند عملیات شهر بستان و منطقه وسیعی از جنوب کشور آزاد گشت و متعاقب آن خرمشهر به دست قوای ایران بازپس گرفته شد

عراق با از دست دادن خرمشهر ، تکیه گاهش را برای مذکره از دست داد و آمریکا دچار همان مخاطراتی شد که با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط شاه با آن روبه رو گردیده بود . مقامات آمریکا صراحتاً اعلام کردند : ((پیروزیهای ایران به نفع آمریکا نخواهد بود)). بدین ترتیب آمریکاییها کمکهای حیاتی به بغداد را دنبال کردند و دیگر متحدین آمریکا در جنگ ، به خصوص شوروی که خود را متعهد در تجهیز عراق می دانست ، با ارسال حجم انبوهی از تانکهای پیشرفته (تی - 72) و جنگنده های میگ 25 و 27 و انواع موشک ، ... توان نظامی عراق را به نحو بسیار چشمگیری افزایش دادند . به طوری که برخی از ناظران تجهیزات ارسالی به عراق را صرف نظر از ابعاد سیاسی آن ، به لحاظ نظامی دارای " اهمیت اساسی " ارزیابی کردند

حمله به اماکن غیر نظامی و شهرها ، و شرایط جبهه ها ، ایران را ناگزیر ساخت که در تاریخ 1364/11/20 عملیاتی را در منطقه " فاو " اجرا نماید . پاتکهای دشمن در این عملیات 75 روز بدون وقفه به طول انجامید و هواپیماهای آواکس آمریکا اطلاعات نظامی را به عراق می دادند . سرانجام ارتش عراق با ناامیدی از بازپس گیری منطقه عملیات ، حملات خود را متوقف ساخت . فتح فاو گذشته از آثار و نتایج بسیار برجسته نظامی و سیاسی که در پی داشت ، قرارداد 1975 الجزایر را تثبیت کرد ولی رویارویی مستقیم آمریکا با ایران را نیز به همراه آورد و در دنیای غرب و منطقه این نگرانی به وجود آمد که ایران در جنگ برنده خواهد شد .



هفتمین سال جنگ ، با تحولات سریع پیش آمده به منزله آغاز شمارش معکوس برای خاتمه جنگ ارزیابی می شد . اعلام شعار " تعیین سرنوشت جنگ " محور فراخوانی نیروهای داوطلب و به کارگیری تمام امکانات کشور برای خاتمه دادن به جنگ بود . در چنین موقعیتی ، افشای ماجرای " مک فارلین " در 13 آبان 1365

کلیه تحولات سیاسی و نظامی جنگ را تحت تاثیر قرار داد و اوضاع را بیش از پیش برای ایران سخت و دشوار کرد. حامیان منطقه ای آمریکا را دچار ترزلزل ساخت و در کشور آمریکا ایجاد بحران سیاسی کرد. آمریکا برای خروج از این وضعیت و کسب اعتماد مجدد متحدین خود در منطقه عراق، فشار به ایران را تشدید کرد. حملات هوایی عراق به مراکز صنعتی و اقتصادی ایران – حمله به نفتکشها و پایانه های نفتی و کشتیهای تجاری – وضعیت اقتصادی ایران را مختل کرد. ضمن اینکه به قیمت نفت به کمتر از 10 دلار رسید در این وضع سخت که قطع برق و جیره بندی بنزین، بازار سیاه کالاهای اساسی، افزایش قیمتها و تورم وجود داشت. نیروهای داوطلب مردمی برای اجرای عملیات جذب سازماندهی شدند. اتخاذ دفاع متحرک عراق، می توانست توازن جنگ را به نفع عراق به چرخش در آورد. ایران در تاریخ 1365/10/19 در منطقه شرق بصره دست به عملیاتی زد و با عبور رزمندگان اسلام از کانال پرورش ماهی، نیروهای دشمن در موقعیت دشواری قرار گرفتند و سرانجام پس از یک نبرد سخت و دشوار نیروهای ایران در شرق "نهر جاسم" مستقر شدند. تلاش دشمن برای باز پس گیری منطقه عقیم ماند. عذاق برای جبران شکست در عملیات مجدداً حملات هوایی به شهرها و مردم بی دفاع را از سر گرفت. ایران نیز متقابلاً بغداد را زیر حملات موشکی گرفت و با اجرای آتش توپخانه بر روی شهر بصره، عراق را در وضعیت دشواری قرار داد. در واقع مجموعه تحولات جنگ از بهمن 1364 با فتح فاو تا بهمن 1365 با پیروزی در عملیات کربلای 5، کوشش ایران برای حفظ برتری و متقابلاً تلاش عراق برای تغییر آن بود، و نتیجه این بود که "تعادل قوا به نحوی قاطع به نفع ایران به هم خورد".

بر پایه این ملاحظات، نوعی بازبینی در برنامه نظامی کشورهای عربی و شوروی در مورد جنگ پدید آمد و این امکان را برای عراق فراهم ساخت تا با هدف بین المللی کردن جنگ، حمله به نفتکشها و پایانه های نفتی و مراکز صنعتی و اقتصادی ایران را مورد تهاجم قرار دهد. هدف این برنامه از بین بردن "اصل امید" برای ایران بود. وزیر خارجه وقت آمریکا (جورج شولتز)، به ایران هشدار داد که با پایان دهد یا با اقدامات شدید و مقتضی روبرو خواهد شد. دامنه جنگ به خلیج فارس کشیده شد. ایران سیاست امنیت در خلیج فارس برای همه یا هیچ کس را دنبال می کرد. با حمایت گسترده آمریکا از عراق در حقیقت خلیج فارس کاملاً در اختیار عراق قرار گرفت و برتریهای سیاسی – جغرافیایی، نظامی ایران را تحت الشعاع قرار داد.

امام خمینی که آخرین جمعه ماه رمضان هر سال را به عنوان روز قدس نامید تا مسلمانان جهان موضوع اسرائیل را فراموش نکنند و به مبارزه ادامه دهند و با قرارداد کمپ دیوید، که مصر به سازش با اسرائیل کشاند مبارزه نمود و سیاست کشور را در جهت حمایت از نهضت های اسلامی سوق داد. جمهوری اسلامی که جنگ را با هدف رفع تجاوز و اعلام مجازات متجاوز و پرداخت خسارت دنبال می نمود با وساطت کشورهای که فقط توقف جنگ را می خواستند موافق نبود. عراق که رسیدن به اهداف اولیه را غیر ممکن می دانست، سخن از صلح داشت. دکوئیر دبیر کل سازمان ملل تلاشی را آغاز نمود که با قطعنامه ای بینابین آتش بس را عملی سازد و در این راه قطعنامه 598 شورای امنیت صادر شد (سال 1366). در سال 1366 در مراسم حج و در زمان راهپیمایی برانت از مشرکین صدها ایرانی و غیر ایرانی به قتل رسیدند و روابط با عربستان به اوج تیره گی رسید.

حاکمان عراق در طول جنگ بارها بر خلاف موازین بین المللی جنگ از سلاح شیمیایی و گازهای سمی خردل استفاده کردند و سدی در برابر پیشروی به وجود آوردند. در اواخر سال 1366 با استفاده از گاز خردل هزاران نفر اهالی حلبچه عراق را به هنگام استقبال از قوای اسلام بوضع فجیعی به قتل رساندند و وجدان بشری را در سراسر جهان متالم ساختند و در همین شرایط اقدام به باز پس گیری فاو نمودند در حالی که جنگ موشکی شهرها که عامل صدمات جانی زیاد به مردم و خسارت فوق العاده بود، ادامه داشت. شورای امنیت که به هنگام پیشروی عراق در خاک ایران فقط توقف جنگ بدون بازگشت به مرزهای طبیعی را می خواست به هنگام پیشروی ایران در فاو و هور و نزدیکیهای بصره وضع معکوسی در پیش گرفت. در آغاز سال 1367 آمریکاییها به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن عراقیها پس از حمله گسترده شیمیایی به خطوط پدافند ایران و با دریافت اطلاعات از آواکس های آمریکا با سپاهی مجهز به "فاو" یورش آوردند و این بندر پس از 2 سال و 3 ماه که در اختیار ایران بود، سقوط کرد. این مسئله باز تاب زیادی پیدا کرد. عراق در تهاجمی دیگر شلمچه را نیز تصرف کرد. امکانات فوق العاده تجهیزات پیشرفته، کاربرد سلاحهای غیر متعارف، مانند سلاحهای شیمیایی و گسترش سازمان ارتش عراق، این امکان موفقیت را برای عراق ایجاد کرد. در مجموع وضعیتی کاملاً نگران کننده به وجود آمده بود. در همین حال آمریکاییها هوایمی مسافربری ایران را با 400 مسافر بر خلاف تمام موازین و حقوق بین الملل، با شلیک 2 فروند موشک از رزمناو وینسنس، سرنگون کردند. این حادثه پیام روشن و قاطع آمریکا مبنی بر تشدید جنگ علیه ایران بود. چنانکه ریگان اظهار کرد: "این فاجعه ضرورت دستیابی به برقراری صلح را با حداکثر شتاب دو چندان ساخته است". بنا به ملاحظات جدید و احتمال تداوم و هجومهای عراق و همچنین

تشدید فشار بین المللی علیه ایران ،امام خمینی با يك تصميم شجاعانه که شرایط خاص اقتصادی و نظامی ضرورت آن را پیش آورد . قطعنامه 598 را پذیرفت . رهبر پذیرش قطعنامه را لازم دانست و در عین حال آن را به سرکشیدن کاسه زهر تشبیه نمود.

از فاصله پذیرش قطعنامه از جانب ایران تا برقراری رسمی و عملی قطعنامه (67/5/29) عراق بر خلاف تبلیغات صلح طلبانه قبلی ،دست به يك سلسله عملیات و حملات زد . هدف عراق از این اقدام وارد کردن ضربه سنگین نظامی به ایران ، اشغال سرزمین و به اسارت گرفتن شمار بیشتری از نظامیان ایرانی بود تا به هنگام مذاکرات از موقعیت برتری برخوردار گردد.

امام خمینی طی پیامی سپاه و بسیج را به دفاع در وضع فوق العاده پیش آمده فراخواند . در اسرع وقت سیل نیروهای بسیجی ، عراق را مجبور به عقب نشینی کردند. همین نیروها طی يك هفته تلفات و خسارتهای سنگینی به نیروهای عراق وارد ساختند " . هنوز در جنوب ارتش عراق به طور کامل تا خط مرزی عقب نرفته بودند که در مورخه 1367/5/3 گروهی که اسم مجاهد بر خود گذاشته بودند همراه با ارتش عراق هجوم مشترک خود را از طریق سرپل زهاب به طرف شهر کردند آغاز کردند . آنان که در طول جنگ با جاسوسی عراق را یاری می کردند، عملیات خود را با نام " فروغ جاویدان " و با هدف براندازی نظام آغاز کردند و وضعیتهای نظامی ایران را به دلیل هجومهای پی در پی عراق و پذیرش قطعنامه 598 از هم پاشیده تصور می نمودند . یورش آنان توسط نیروهای مردمی و نیروهای مسلح تحت عنوان " عملیات مرصاد " در هم شکست و قوایشان متلاشی شد و باقیمانده آنان به عراق فرار کردند. در تاریخ 1367/5/29 در اجرای قطعنامه میان ایران و عراق آتش بس اعلام شد .

امام در 67/10/13 با ارسال پیامی خاص برای گورباچف رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی شکست کمونیسم را اعلام ، وی و جامعه شوروی را به جایی تمایل به غرب به تفکر به اسلام دعوت نمود . حدود يك ماه بعد شوراندازه وزیر خارجه شوروی پاسخ را تسلیم امام نمود و بر حسن روابط دو کشور تاکید داشت . که گویا به نکته اصلی پیام توجه نکردند .

اوایل خرداد 1368 به ناگاه خبر عمل جراحی امام پخش شد و در حالی که در سراسر کشور مراسم دعا ادامه داشت و مسئولان در تدارک مراسم سالگرد 15 خرداد بودند ، گوینده با صدایی سوزان در گذشت این رهبر کهنسال را که تمام قدرت کشور را در اختیار داشت ، اعلام کرد و میلیونها نفر در مراسم تشییع که سه روز ادامه داشت شرکت کردند . وصیت نامه سیاسی الهی هشتاد و چند صفحه ای امام به وسیله رئیس جمهور در اجتماعي از شوراي نگهبان و مجلس خبرگان و نمایندگان و وزرا که در مجلس شورای اسلامی بلافاصله تشکیل شد قرائت گردید : امام برای حفظ جمهوری اسلامی راه آینده را ترسیم نموده و همه طبقات را به ائمه مبارزه و پیروان راه اسلام دعوت نموده بود . در همان روز در حالی که رادیوهای خارجی خبر از پایان جمهوری اسلامی می دادند ،مجلس خبرگان آیت الله سید علی خامنه ای جانباز را که هشت سال در سمت ریاست جمهوری قرار داشت ، و مجتهدی با فراست و مورد توجه و اطمینان امام بود ، به عنوان رهبر برگزید و به همه شایعات و تزلزلها پایان داد . اصلاحات قانون اساسی که با فرمان امام به وسیله هیئتی 25 نفره رسیدگی می شد ، به همراه انتخابات ریاست جمهوری جدید در 6 مرداد 1368 به همه پرسى گذاشته شد و به تصویب رسید . در اصلاحات انجام شده ، مرجعیت از شرایط رهبری حذف و اختیارات آن به رئیس جمهور واگذار شد . در قوه قضائیه هم يك نفر در راس قرار گرفت و شورا منحل گردید . مجمع تشخیص مصلحت نظام با اعضای ثابت و متغیر آن منتخب رهبر پیشبینی شد .

آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور جدید بازسازی کشور را در برنامه عمرانی پنجساله اول قرارداد و دنبال نمود و در عین حال برای اجرای تمام بندهای قطعنامه 598 تلاش نمود . صدام حسین حاکم عراق که از جنگ طولانی با ایران بجز خسارات سنگین و تلفات انسانی دو کشور نتیجه ای نگرفته بود و ماجراجویی دیگری را برای همسایه جنوبی در سر می پروراند ، مکاتباتی را با رئیس جمهور ایران شروع نمود و در آخرین نامه پذیرفت که قرارداد 1975 م. مرزی در مورد اروندرود را بپذیرد و به سرعت مناطق اشغالی را ترک نماید و اسراء را آزاد سازد و تصریح نمود که تمامی خواسته های ایران را پذیرفته است . در این جهت اقداماتی شروع شد

دهها هزار اسیر دو طرف مبادله و قوای جمهوری اسلامی در مرزهای بین المللی مستقر شدند . عدم موفقیت عراق در جنگ با ایران و باقی ماندن مشکلات جغرافیای سیاسی و تصور قدرتمندی این کشور ،عراق بعد از جنگ را در شرایط ویژه ای قرار داد . حمایت فوق العاده غرب و شرق از عراق در زمینه تسلیحات به خصوص سلاحها و تجهیزات پیشرفته کشتار جمعی و همکاری با این کشور برای دستیابی به سلاحهای غیر متعارف وحتی ایجاد زمینه مناسب برای ساخت سلاحهای اتمی ، به همراه جنبه های روانی سران رژیم عراق ،مجموعاً" توانی متراکم و تهدید کننده از عراق ساخته بود که کشورهای منطقه و همجوار خصوصاً" عربستان و اسرائیل را مورد تهدید جدی قرار می داد . این مسئله با تجاوز عراق به کویت به وقوع پیوست . این اقدام زمینه ای شد که حامیان عراق ،که صرفاً" برای مقابله با انقلاب اسلامی رژیم صدام را به شدت

تجهیز کرده بودند ، پس از پایان جنگ اوضاع را مساعد دیدند تا آنچه را با ثروت کشورهای حوضه خلیج فارس در اختیار عراق گذاشته اند ، مجدداً با امکانات همین کشورها همه را منهدم سازند . انهدامی که طی چندین سال گذشته ادامه داشته و دارد . با آزادی کویت ، صدام را حفظ کردند تا حکومت هوادار ایران در عراق شکل نگیرد . ایران در این جنگ بی طرف ماند و در صدد انتقام بر نیامد و هزاران عراقی برای نجات خود به جمهوری اسلامی ایران پناهنده شدند . در پیگیری اجرای قطعنامه 598 دبیر کل سازمان ملل متحد بالاخره رسماً عراق را متجاوز شناخت ولی در مورد مسئله پرداخت خسارت ، که حدود هزار میلیارد دلار مورد ادعاست ، ترتیبی داده نشد . روابط با عربستان بهبود یافت و حجاج ایرانی امکان انجام این فریضه را پیدا نمودند .

با استقرار نظام اسلامی بهدستامام خمینی در ایران تحولاتی در ابعاد مختلف در کشور روی داد که می توان از ثمراتش ، استقلال ، و تحول در بعد فرهنگی و نفی مظاهر کفر و ظلم را نام برد . در واقع جنگ تحمیلی هشت ساله بهایی بود که ایران در قبال انقلاب خود پرداخت و خسارتهای کلان اقتصادی و خونهایی پاک بی شماری از جوانان را برای حفظ ارزشهای انقلاب فدا کرد . گرچه ایران با صرف بخش قابل توجهی از توان اقتصادی و اجتماعی کشور در جنگ تحمیلی هشت ساله و ویرانیهای ناشی از جنگ دچار کاهش رونق اقتصادی شد ولی با عزم و اراده ملی آحاد مردم و دولت و تصویب اولین برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در بهمن ماه 68 و متعاقب آن شروع برنامه پنج ساله دوم ، تحولات مهمی در کشور به وقوع پیوست . نرخ رشد جمعیت از 3/2 در صد به 1/7 در صد کاهش یافت . تولید ناخالص داخلی از رشد متوسط 6/5 در صد برخوردار شد . سعی در محرومیت زدایی در کنار باز سازی و جبرای خسارتهای ناشی از جنگ تحمیلی ، افزایش تولید محصولات مهم کشاورزی مانند گندم ، برنج و محصولات دامی و شیلات ، بالا رفتن محصولات صنعتی و معدنی مثل ، فولاد ، آلومینیوم ، مس و پتروشیمی ، تقویت امکانات فعالیتهای استخراج ، پالایش و فراوری نفت و گاز ، گسترش شبکه راههای آسفالتی و راه آهن ، تأسیس بندر و تقویت امکانات بندری و حمل و نقل دریایی ، گسترش امکانات فرودگاهی و حمل و نقل هوایی ، توسعه پست و مخابرات ، توفیق در ساخت سدهای بزرگ و استقرار تاسیسات عظیم انرژی و نیروگاههای برق ، مبارزه با اعتیاد و قاچاق



مواد مخدر و گسترش مراکز درمان و بازپروری معتادان ، مبارزه با بیسوادی ، گسترش تحصیلات عالی و تأسیس دانشگاهها و افزایش کمی دانشجویان و پیشرفتهایی صورت گرفت ، مخصوصاً " تعالیم اسلام و به خصوص حفظ و قرائت قرآن در تمام سطوح جامعه گسترش چشمگیری یافت . در انتخابات خرداد 1376 ریاست جمهوری ، آقای سید محمد خاتمی ، با داشتن سابقه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، از بین چهار نفر کاندیدای تأیید شده باشعار قانون گرایی و تشکیل جامعه مدنی و احترام به حقوق و آزادیهای انسانی با بیست میلیون رای انتخاب گردید . با برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران و آغاز دوره سه ساله ریاست ایران اسلامی بر این کنفرانس ، توجه محافل سیاسی جهانی به ایران معطوف شد . رئیس جمهور در سخنرانی مجمع عمومی سازمان ملل بحث گفتگو تمدنها را عنوان نمود تا مبنایی برای نگرش به آزادیها و حقوق ، غیر از آنچه غرب می نگرد ، بیابد . با اعلام سیاست تشنج زدایی ، روابط ایران با کشورهای همسایه گسترش یافته است .

باستان شناسي (تا هزاره دوم ق.م.)

دکتر صادق ملک شه میرزادي

باستان شناسي (تا پايان عصر مفرغ)

دکتر يوسف مجيدزاده

ايلام

دکتر عبدالمجيد ارفعي

دولت ماد

دکتر پرويز ورجاوند

هخامنشيان - سلوكيان - اشكانيان - طاهريان - صفاريان - سامانيان - غزنويان

دکتر عبدالحسين زرین کوب (شادروان)

ساسانيان - فتح ايران به دست مسلمانان در زمان خلفاي راشدين - خلافت امويان و عباسيان - جانشينان

تيمور

دکتر عباس زرياب خوئي (شادروان)

علويان طبرستان - اسماعيليه

دکتر فاروق فرقاني (شادروان)

آل زيار و آل بويه - سلجوقيان - اتابکان و خوارزمشاهيان - امراي محلي

دکتر محمد ابراهيم باستاني پاريزي

ايلخانان مغول

دکتر محمد تقی امامي خوئي

تيموريان

دکتر عبدالحسين نوايي

ترکمانان

دکتر رضا رضازاده لنگرودي

صفويه

دکتر احسان اشراقي

افشاريه - زنديه

دکتر رضا شعباني

قاجاريه

دکتر ناصر تکميل همايون

پهلوي - جمهوري اسلامي

دکتر سيد جلال الدين مدني

نقشه پايختههاي ايران در طول تاريخ

دکتر رحمت الله فرهودي